۲۸

عين العلم للفاضل الهندي

MS 976x.

لامام الغزالي

حيوة القلب علم فاد خره

وموت القلب جهل فاجتنبه

وخير زاد ك التقوى فزود

لكنك بما وعظتك فاتعظ

بوكتابك او رظه

721

V. 15 с/ш. X 11 с/ш. 15 стр. 11 страницъ.
جناح الفلاح في ذمّ المباح - Стихотворение на
магрибинском арабском.

№ 9716 х.

Рукопись состоящая изъ пяти сочиненій по мухаммеданской мистической богословіи. Изъ первыхъ на арабскомъ яз. 296 лист.

I. 15 с/м. × 10 с/м. 15 строкъ 122 страницы. „Айну-л-Ильми" — сущность „عين العلم" „знанія" не указывая автора, а изъ которыхъ ученые полагаютъ что авторъ этого сочиненія Мухаммедъ бенъ Османъ бенъ Омаръ محمد بن عثمان بن عمر (См: Lexicon Hâdji Khalfa IV page 282 № 8440). Въ этомъ сочиненіи заключается مقدمة, 20 главъ عشرون بابا и заключеніе. خاتمة.

II. 14 с/м. × 10 см. 15 строкъ 51 страница и содержитъ 24 главы.

III. 15 с/м. × 10 см. 16 строкъ 9 стр. „Аш-Шарайто ан-Накшидіе" الشرائط النقشبندية

IV. 17 с/м. × 10 с/м. 15 стр. 62 страницы Рисалятъ Медина „Таліфъ Наъмат Аллахъ бенъ Омаръ Кашмиры-л-Мадаридеми" „Ар-ризаму-л-Мадаридему"

بسم الله الرحمن الرحیم

از سخنهای امیر سید علی همدانی رضی الله عنه و قدس سره العزیز در ذخیرة الملوک آورده اند در شرح سلطنت معنوی و اسرار خلافت انسانی و کیفیت سیاست روحانی و اطلاع بر صلاح و فساد مملکت جسمانی و مشابهت تصارف ولایت حسی با مقادیر اسرار خلافت نفسی حضرت صمدیت جلت عظمته ارشاد میفرماید که منم خداوندی که شما را شریک در مملکت بدن خود خلیفه گردانیده و هر چه از اسباب مملکت مجاز در عالم آفریده نمودار از آن در شهر وجود شما مهیا کرد بس هر که در کنوز این نعمت کوشد و افتاب را بکلیم ادبار جهل و غفلت بهوش آخر و بال کفران باو باز گردد ای عزیز بداند که وجود آدمی نسخه آفرینش است و از این جهت حکما او را عالم صغیر میخوانند زیرا که هر چه جل جلاله و علا از عرش تا ثری آفریده است نمودار آن در وجود آدمی تعبیه فرموده است بلکه آنچه در عرش و فرش و آسمان و زمین نگنجد در عرصه دل انسانی گنجانید جل جلاله و علا میفرماید که عظمت اسرار معیت و معرفت ما در آسمان و زمین نگنجد و در دل پاک مؤمن هر چیز کار کنجید پس مملکت وجود انسان اگرچه بصورت ظاهر عالم صغیر است اما از جهت حقیقت و معنی جهانی کبیر است و وسعت عرصه عالم انسان کامل و جلالت اسرار تصاریف روح قدسی را که خلیفه و پادشاه این عالمست در چنین مختصر شرح نتوان کرد اما عرضی در این باب شرح مضمار سلطنت صوری و معنویست چنانچه پادشاهی را اندر هر شخصی در ولایت باتباع و اسباب و ارکان دولت از وزیر و نایب و دبیر و حاجب و بریدو عامل و مشرف و قاضی میسر نمی شود همچنین خلافت را اندر روح قدسی را در مملکت بدن که آثار سعادت و شقاوت آن ابدی و باقیست با این اسباب و اعوان ممکن نیست و طالب سعادت ابدی را دانستن حقایق این جمله و کیفیت صلاح و فساد هر یک بضرورت واجبست آی عزیز روح انسانی را که سری از اسرار ربانیست در حظیرهٔ مملکت بدن خاکی حاکم و خلیفه گردانیده در وسط این مملکت موضعی مجهت استقرار این خلیفه تعبیه فرموده آن دلست جل جلاله و علا بدرستیکه بصور تها و کارهای شما نظر نمیکند و لیکن بدلهای شما نظر میکند یعنی که مراد از دل نه آن گوشت پاره ایست که در پهلوی چپ بود چه آن جمله حیوانات را هست بلکه مراد از دل لطیفه ایست که آن لطیفه جامع اسرار ملک و ملکوت است و حامل اسرار غیب و شهادت است و آن لطیفه از ازدواج نفس و روح ناطقه متولد شده و او را بجهت مشاکله عارضی با ما در نفس مشابهتی و بجهت مجانست اصلی با پدر روح قدسی موانستی است چون توجه روح قدسی نسبت ارواح روحانی و نفحات اسرار ربانی حقیقت او را مشهود و معطر گرداند و احکام و تصرفات روحانی را بر وجه صواب قبول کند و آثار آن معانی بر صفحهٔ جوارح اعضا بظهور پیوندد و مجموع اعمال مملکت جسم بصلاح آید و چون بطرف ما در نفس التفات کند ظلمات قوای حیوانی و کدورات هوای نفسانی آئینهٔ استعداد او را مظلم و تیره گرداند بسبب حجب و تغیر صفای قابلیت از و زایل شود و از استفاضهٔ انوار روحانی محروم ماند و اثر اعوجاج آن بر عایای بدن ظاهر شود و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که بدرستیکه در تن گوشت پاره ایست که هرگاه که آن بصلاح آید همهٔ تن بصلاح آید و هرگاه که بفساد آید مجموع تن بفساد آید و آن دلست چون مملکت بی رأی صواب نمای وزیر

اعوجاج

صواب نمای وزیر لبیب نظام نکبر دا بچنین خلیفهٔ روح را در مملکت بدن وزیریست که آنرا عقل
گویند وحق جل وعلا بر اعلا منازل مملکت بدن بجهت قرار این وزیر روشن رأی قصری بنا کرده است که
آنرا دماغ خوانند وچون اقسام موجودات عالم شهادی حسی پنج قسمست مبصرات ومسموعات ومشمومات
ومذوقات وملموسات واز عرش تا ثری هرچه هست ازین پنج قسم برون نیست بس حکمت ذات متعالیه
آن اقتضا کرد که در قصر دماغ پنج مناظر مهیا کرد اینند تا وزیر عقل بهر منظری از مناظر واسرار ولایتی
از ولایات اقسام پنجگانه استشراف بکند وبر اخبار جملهٔ ولایات واقف گردد چنانچه ملوک وسلاطین صور بر
بر هر ولایتی مشرفی خاص باشد که اموال ولایات را جمع میکنند وبخزانهٔ خاص میرسانند بهمچنین حضرت خلیفه
روح را بر پنج مشرف حاصل اند که هر مشرفی را بر ولایتی از ولایات عالم حسی موکل گردانیده است وحمل وعقد آن عالم را باو
مفوض داشته هر ولایتی از ولایات پنجگانه عالم نامتناهی است که غرایب وعجایب محصولات آن عالم نهایت ندارد
بس بحقیقت حس مشترک را که در مشکوة دهلیز دماغ ساکن گردانیده است بر بین پنج مشرف ساکن گردانیده است
تا اخبار واموال مجموع این عالمها را بحضرت او میرسانند واو آنرا از ایشان قبض میکند ودر خزانهٔ خیال که در مرتبهٔ دوم
دماغ است بحول میکرداند است وقوة حافظه که منزل سیوم از دهلیز دماغ است متوطن است امین حضرت
روح است که آنچه در خزانهٔ خیال محرر ومثبت بقوة حفظ از آفت زوال ونسیان محافظت میکند وقوة ذاکره
نازل منزل چهارم است حاجب وزیر عقل است که آنچه در ضبط حافظه ثبت یافته اورا بر حضرت وزیر عقل عرضه
میدارد وزیر عقل قاضی عدل را میفرماید بکمال فطنت تا وحق را از باطل تمیز میکند وصفای اموال واعمال مجبول
را از کدورات افعال مردود جدا میگرداند خلاصهٔ آن مقالات را بر طبق اخلاص نهاده بر حضرت روح عرض میکند پس روح
بر رکوات آن هدایای اعمال را بحضرت صمدیت وسیلهٔ قرب میسازد وچون در محل قبول ثبت شود حاملان
خزانهٔ غیب که جابیان اعمال اند آن تحفهٔ مقبول را قبض میکنند ودر خزانهٔ علم قدیم که غیب مجهولست ودیعت می
نهند تا در روز لا ینفع مال ولا بنون سبب نجات ونجاح وسرمایهٔ فوز وفلاح عامل گردد ای عزیز عملی از
اعمال صالحه که از بنده صادر میشود تا حد وصول بمحل قبول بر دهٔ عالم از عوالم غیب وشهادت گذر میکند ودر
عبور در عالم از عالمها در تصرف سلطنت ملکی از ملایکه مقرب که حاکم وهادی شاه آن عالمست در می آید وبا
حکام وتصرفات آن عالم منصبغ می گردد شرح بعضی از این معانی بر سبیل ایجاز آنست که حقایق اعمال چون در ولایت
حواس پنجگانه اند چون قوت سامعه وباصره وذائقه وشامه ولامسه آنرا متنوعات خوانند زیرا که اینها قوای
پنجگانه هر یک مدرک اخبار عالم خود اند وهیچ کدام کار دیگری نتواند کرد چه نزد اهل تحقیق هر یک از ین قوی

ملکی است از ملکوت و حاصیت ملایکه آنست که هریک را بجهت کاری آفریده اند و غیر آن نداند و نتوانند چنانکه
چشم کار گوش نتواند کرد و گوش هم کار چشم نتواند کرد و تنبیه زیادتی که و ما منا الا له
مقام معلوم اشارت بدین معنی است و چون مؤکلان حواس از اعمال خود فارغ گشتند آنرا بحس مشترک که مشرف
اثاثیه رسانیدند در این عالم آنرا محسوسات خوانند و آنرا حس مشترک ازان جهت گویند که در ادراک اعمال پنج
حواس شریک است و چون قبض حس مشترک در خزانهٔ خیال مخزون گشت آنرا متخیلات گویند چون قوت حافظه
این اعمال را که در خزانهٔ خیال است ضبط کرد آنرا محفوظات خوانند و چون قوت ذاکره آنرا بحضرت وزیر عقل
رفع کرد آنرا مذکورات گویند و چون در قبض وزیر عقل قرار یافت آنرا معقولات نامند و چون قاضی
عدل حق آن اعمال را از باطل جدا کرد آنرا ادراکیات خوانند و این جهار ملک از ملکوت علوی اند بس این اعمال
را که از وزیر عقل بحضرت خلیفه روح قدسی رسد آنرا روحانیات گویند بس در محل عرض عبودیت ملائکه کرام
کاتبان حضرت صمدیت اند کردند آنرا ملکوتیات خوانند و چون در خزانهٔ غیب احدیت مخزون گشت آنرا اسرار
گویند ذلک تقدیر العزیز العلیم حق جل و علا میفرماید که ای فرزند آدم ما جمله عالم را برای تو آفریده ایم و همه
اشیا را بجهت نثار راه تو مهیا ساخته ایم و وجود ترا حامل بجهت خود آفریده ایم تا عرش و فرش و هر چه در و هست
خادم تو باشند و تو حاصل ملازم درگاه ما باشی و در دولت خانهٔ محبت ما زنی و در اکتساب علوم معرفت
حضرت ما کوشی آنچه ما بجهت حضرت خاص خود آفریده ایم طفیل تو کرد انیده ایم صرف دنیا مکن و جوهر شریف
عمر را در تحصیل بضاعت مرجاة فانی ضایع مگردان و منصب مقدس خود را از ظلمت غبار غفلت صیانت کن و دامن
همت روح مطهر را که خلیفه عالم ملکوت است بنشت جیفهٔ مزبلهٔ دنیا میالای آینهٔ دل را از ظلمات هوا تاریک مکن
و انسان عین بصیرت را از مشاهدهٔ جمال حضرت ما محروم مگردان و با فسوس و افسانهٔ نفس دیو مکاره فریفته
مشو و کردوستی دشمنان ما میان مبند و در مهاوی تیه غفلت سرگشته میاوز ظهور سطوات آتش حرمان
بلند میشود حق جل و علا در تورات میفرماید که ای فرزند آدم اگر راضی شدی با نچه ما قسمت تو کرده ایم ابواب روح و راحت
بر دل و چشم تو گشوده بشنایم و ترا از مقبولان حضرت خود گردانم و اگر بمقسوم حریص نبینی خواند و روزگار را بر تو تنگ گردانیم
تا از خوف ضیاع قطع و الم آتش حرص در مجاری مکاید دنیا می طلبی ما ندمت حیران و در هم شقاوت و حرمان
بر ناصیهٔ روزگار تو کشیم بس فرمود بعزت و جلال ما که باین همه کوشش و شقاوت از حظوظ دنیوی نخواهی یافت
ای عزیز سنت الهی چنین رفته است که هر نعمتی از نعمتهای دنیوی را قرین محنتی سازد و هر دولتی را مشوب با فتنی گرداند
تا مدبران جاهل بدام نعمت طاغی نشوند و مغروران غافل بامداد دولت باغی نگردند هنالک استغنا غالبا موجب
ظلم و طغیان و موجب جفا و عصیان است چنانکه حضرت صمدیت میفرماید که ان الانسان لیطغی ان راه استغنی و تفسیر این
آیت فرموده

آیات فرموده که بدرستیکه آدمی طاغی و کرد نکش کرد چون بیوسته خود را از دیگری مستغنی بیند بس بحقیقت بلا
وعناد و محنت تازیانهٔ ایست که حضرت جبار بهیمه صفتان غافل را بدان مؤدب میدارد و دیو سیرتان جاهل را
بدان از راه جفا بساط وفا می آرد و فعل انس دنیوی را که مادهٔ شقاوتست از دل مؤمنان صادق بر میدارد
وچنانکه هیچ مملکتی از ممالک صور از دشمنی مفسد ایمن نیست و هیچ سلطنتی از منازعی قاصد حالی نیست بهمچنین
خلیفهٔ روح را در مملکت جسمانی دشمنی است قاصد و منازعی قاهر که او را هوا خوانند چنانچه خلیفهٔ روح را دو
پرست که او را عقل خوانند و نایب که او را حرم خوانند و حاجبی که او را عزم گویند و قاضی که او را عدل خوانند
و مشرفی که او را فکر خوانند و کاتبی که او را حفظ خوانند و لشکری که او را قوایای روحانی خوانند و همچنین امیر هوا که
او منازعی خلیفهٔ روح است و وزیرست که او را وهم و نایبی که او را مکر گویند و حاجبی که او را وسوسه گویند و قاضی که
او را کید گویند و مشرفی که او را غدر گویند و جابی که او را حرص گویند و کاتبی که او را امل گویند و بریدی که او را کذب گویند
و لشکری که ایشان را قوایای حیوانی گویند و نزد اهل کشف و تحقیق ملائکه و شیاطین این دو لشکرند که در شهر شاه
وجود انسانی از آوان بلوغ تا لحد بیوسته در محاربه و منازعت اند ای عزیز صفت مملکت معنوی و سلطنت
روحانی را بشرحی که در حین این مختصر شرح آن توان کرد ولی این مقدار بجهت تنبیه غافلان طالب و رهنمای
کان راغب نوشته شد تا مرکب عزم بر مسالک امور فانی مقصور ندارند و از طلب سعادت ابدی محروم نمانند
چون در این معانی نیک تأمل کنی تر الیقین گردد که جمیع سلطنتهای صوری و ممالک فانی در جنب سلطنت معنوی
و مملکت روحانی چون ذرهٔ در جنب آفتاب رخشان و قطره در جنب دریای بیکران بیش نیست تم

هذا بسم الله الرحمن الرحيم عين العلم

يا رب يا رباه باسمك ابتدئ وبك اقتدي وبنورك قد سك اهتدي
الله الله الى م تحدا لى زهرة الحيوة الدنيا عينيك وحتى م تنكص بعد انباس
نار على عقبيك الحيبهك الشهوات الحسية لدا لجام يعوقك الزخارف
الموهمة عن الاقدام مالك تسعى فى المباهاة والمفاخرات وجمع نشر الصيت ورفع
القدر وصرف وجوه الاناث وتنسى نعم جنابه وتقصر فى مقعد صدق عند ملك
مقتدر وحانتاك ترغب عن علم سماه ربك الاعلى بالغته والحكمة والنور الذى
وترغب فيما احدثه قراه فشا فيها الكذب والبدعة والهوى فعانبك على رسوم علوم
الدنيا واطلال الاعمال البقية ودمن كمالات الاحوال وواردات مشاهدات الجمال عن
الديار غافية وظلت الاثار باقية واصبح الاصحاب راحلة واضحى الاعراب نازلين
فيها اسفوا على مقام القلوب وقيام الالسنة ومضاء العلوم وبقاء الاوعية وبالعفا

على صيرورة

على صيرورة الحال كتبا ورسائل والقلاب العمل احدوبة ومسائل وياحسرتا
على انطماس المعنى عن الاسم واندراس الحقيقة عن الرسم وياسوتا على حلو
القشر عن اللباب واغترار القوم بلامع السراب اما الخيام فانها كخيامهم
واري نساء الحي غير نسائها خطر ببالي ان اريح بلبالي بتفضح تلك العلوم واسرارها
وتتبع سير الرجال واثارها رجاء على ان اصنع على اتباعهم وان ابتدع في اشياعهم
فاتريا اطبأ الطاقة واحتملت اعباء المشقة وبالغت في جمعها وتهذيبها والتقصي
في ضبطها وترتيبها مع اني سكنت نادي البيان وسكبت حلبة البرهان واخذت به الفرع
العلي من الاصل العلوي والغصن السري من الشجر الحسيني ارفع السرى
عمادا واطول الكماة جادا واكثر الكرام رمادا واكبر العظام وسادا وهو ابا بني بني
عدنان وسمي جده خليل الرحمن ركن الدين المشار اليه قطب الشرع المدار عليه ظاهر
الذيل عن دنس الهوى حارز القلب عن لذة الدنيا راسخ القدم في شريعة
المصطفى صارف العنان الى طريق المرتضى بلغه الله الى الكمال الاعلى واوصله الى
السعادة القصوى وادام المجد بينا ثوبيه واقام الكرب بين برديه فخصل بحسن
لطفه رحماني وعميم فضله رباني كتاب جمعه عندي صغير يسير سهل الحفظ والاستصحاب
وعلمه على ظني غزير يغني محاوره في الباب وابوابه عشرون قد صدرت بمقدمة

هي اخرى بالتقديم وذيلتها بخاتمة حقان يقع بها التتميم واسميه المطابقة للسمي

عين العلم واساس الكتاب والسنة ونسيم الضحابة الشم سوى محاسن

حدثنا ما وضع غير مشروع لا يسمنا ولا يغني من جوع ليس التكحل في

العينين كالحل فالحمد لله نحمده ونستعينه ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور

انفسنا ومن سيآت اعمالنا ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له

ونشهد ان محمدا عبده ورسوله اعطاه الله تعالى الوسيلة والفضيلة

والدرجة الرفيعة وابعثه مقاما محمودا الذي وعده وصلى الله عليه وعلى آله وسلم تسليما

كثيرا كثيرا العلم في المقدمة بسم الله الرحمن الرحيم العلم علمان

علم المكاشفة وهو نور يظهر في القلب فيشاهد به الغيب وهو متحقق فورد حديث

اذا دخل النور في القلب انشرح اي عاين الغيب والنفسح اي احتمل البلاء و

حفظ السر والانشراح به يفقد الرواية وورد حديث ان من العلم كهيئة المكنون

لا يعلم الا اهل المعرفة بالله تعالى وهو الافضل لانه المقصود وعلم المعاملة وهو

العلم بما يقرب اليه تعالى وما يبعد منه تعالى وهو مقدم لانه الشرط فورد حديث والذين

جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا حديث اصبحنا فالزم حينا اخبر حارثة رضي الله عنه

بانكشاف الغيب بعد غزوه فزعن الدنيا الا ان جذبة العناية كما في سحرة فرعون ولا

يتفك جاد مستمر
لازم موجود
فلو شغلوا

ذكر سؤال ملكين يوم ان النور اي نور الايمان او الاعم ضياء
اذا دخل القلب اي قلب المؤمن بالعناية اي بالهبة لان
موضع التقوى ورسل الله ينظر الى قلوب عباده واعمالهم لانشراح او
الصدر كما في الحديث وكان ينظر الى قلوب عباده واعمالهم لانشراح او
عبارة عن ضبط الامور والتفوق على ضبط الاوامر والنواهي وحفظ اسرار علم
وهو يرجع الى القلب السليم وهو ما يكون خاليا عن كل ما يشغله عن الله تعالى
سبب الى السعادة الاسرمدية والنعيم الابدي كما في النص

صح
وهو علم الباطن وان لم يكن له نصيب من هذا
العلم اي العلم
بعض العلماء خافا عليه سوء الخاتمة
العلم اي العلم الحاصل بالعلامة الثابت بالبرهان
وليس المراد به العلم الذي هو نقيض الجهل
العاقل البالغ اي الذي اعتقاد وفعل وترك فانه لا يتحقق ثواب
الرجل العاقل عليه تعالى بالشهادة وهو يجب عليه
فان قال قائل بالله اللائق بالله محمد رسول الله وليس في الحديث
ما يدل على ان يعتقد جميع ما ثبت بالكتاب والسنة
ان يحصل كشف ذلك عنه بالمشاهدة والتقليد والسماع
الا ان يتأمل في ذلك فيحصل له العلم بالغيب
رب واحفظ لي ايماني اذا كنت رسول الله فما فعل ذلك فقد
من غير تجنا واذا اردت تعليم الطريق فيجب عليه
بالتصديق والاقرار اي واجب الوقت واما الوقت فيجب عليه
يعني ان كان حيا واما الامس فيجب عليه تعلم ما يجب من النظر
فان كان حيا واما الامس فيجب عليه تعلم ما يجب من النظر
الشخص اذا لم يجب عليه الا تعلم ما يجب من النظر
وحده واما احد العلوم

ولما تلى رسول الله صلعم قوله تعالى فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام فقيل ما هذا الشرح فقال ان النور اذا قذف في القلب انشرح له وانفسح قيل فهل لذلك من علامة قال نعم فقال التجافي عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزوله

احياء العلوم

ولا ينفك عنه فورد حديث التجافي عن دار الغرور حين سئل عن علامة ذلك النور هذا ما ورد لفضله الشرع فاما المراد بالكاشفة فيما ورد حديث فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم تبع للعمل للنبوة بشرطه والمعاملة القلبية الواجبة فيما ورد حديث طلب العلم فريضة على كل مسلم لامتناع ارادة غيرها اما التوحيد فللحصول واما الصلوة فلجواز ان يتأهلها شخص وقت الفتح وما يدل وجوب العلم هو شرط العمل فقد يجب قبل ازمنة الاحياء قبل النظر والماخير لحافظه وعلم الآخرة مطلقا فيما ورد قوله تعالى قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون لئلا يفضل علماء الرحمان على الصحابة فجادلته الكلام والتعمق في فتاوى نذر وقوعها في الحديث وما ورد قوله تعالى ليتفقهوا في الدين لاختصاص الانذار والحذر به فالحديث مما سبق ذكره يقسي القلب وايضه وصفا الشارع الفقه بانه يكفي الناس في ذات الله ولم يقطعهم من رحمته ولم يؤيسهم من مكره ولم يرغب عن القرآن الى غيره ويرى له وجوها كثيرة ثم حقه العمل فورد قوله تعالى كبر مقتا عند الله الآية حديث اشد الناس عذابا يوم القيامة عالم لم ينفعه الله بعلمه والاحتراز عن الفتوى لعدم قيامهم بها الا بضعة عشر ورد حديث لا يفتي الا امير او مأمور او متكلف والاستبصار فورد حديث استفت قلبك وان افتاك المفتون

فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم

الغرض علم الآخرة وميراث دقايق المتون واستيعاب الوجوه المحتاج اليها في الدين لا ينتفع به الا بعد الاحاطة بالظواهر والاخبار والتجرد لها هو هذا العلم دون توقيع الاعداد والظهار بين الخلق في المجالس وقال الله تعالى قلوب لا يفقهون بها اي شيء منه ما ينفع

طب لا تعتمد على فتوى المفتي واستفت قلبك وحكى ان ابا يوسف القاضي كان يهب ماله لزوجته في آخر الحول ويستوهبها لاستراحة قلبه من الكرة فلما مات ذكر ذلك مع فقهه وصدقه فان ذلك من فقه الدنيا ولكن مغتر في الآخرة اعظم كل جناية ومن هذا يعلم العلماء فقيام الغير بفرض الكفاية واحاطة ما يتعلق في الآخرة ولذلك امر النبي صلعم بقوله استفت قلبك

(احياء العلوم)

ما يسمع من غيره واما المقتدر صاحب الشرع صلوات الله وسلامه عليه فبما امره واعانه بقوله

(هو الذي يتقدر بتلك الهيئة من غير حاجة احياء)

فان المقتدر اذا فعل الفعل للبيان ينبغي ان يكون حريصا على فهم كراره

ان يكون سديد الحث عن اسرار الاعمال

وعن الاقوال احياء

ولان المقلد وعاء العلم والتشقه في التعلم فورد حديث انا لكم مثل الوالد
لولده فلا يضن فورد حديث من كتم علما الجم بلجام من النار الا من غير اهله فورد
حديث لا تطرحوا الدر في افواه الكلاب والتعريض ابقاء للهيبة وهو المأمور والاقتصار
على قدر الفهم فورد حديث امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم وقطع الطمع فورد
قوله ﷺ قل لا اسالكم عليه اجرا وبنية العمل والتعليم والتعلم فورد حديث من تعلم
لكباهة او لمماراة او لتصريف وجوه الناس فهو في النار والانقطاع لشغل العلائق
والتعلق حديث ليس من اخلاق المؤمن التملق الا في طلب العلم والتسليم للملك
مريض لا يسلم نفسه الى الطبيب والصبور للانتفاع قوله ﷺ ان في ذلك
لذكرى لمن كان له قلب او القى وترك الاستكفاف لانه تكبر والقياس بالنسبة
لاستبداده الحضور بالنوافل واحالة البحر النجاسة ماء دون الكوز والتقديم
الاهم فبدا بفرض العين وهو علم ما يجب من اعتقاد وفعل وترك ظاهرا وباطنا
ثم علم الآخرة فهو المرغب اليه تعالى فاذا فرغ علما ومحلا شاء ان يشرع في فروض
الكفاية كالتفسير والاخبار والفتاوى غير متجاوز الى النوادر ولا مستغرقا
مشتغلا بما المقصود والاقتصار على الواقع والتغرب منه في المناظرة فهو
المأمور واختيار الخلوة لتفرغها الى جمع الهمة وصفاء الفكرة والبعد عن الرياء

والعجب

قال الشاعر
ليس شيء انفع لك من خلوة
انك تقضي بها الى حيران فكرة

بالمنع

ومن البيهقي قال قال رسول الله صلعم من تعلم علما مما يبتغى به وجه الله
لا تعلمه الا ليصيب به عرضا من الدنيا لم يجد عرف الجنة يوم القيمة يعني ريحها رواه ابو داود وابن ماجه مشكاة
ثم ج جامع الصغير قال حكيم استعنا داريا وضافا فبشى مدماري
اى من استغال الدنيا وبعد عن الاوطان والاهل قال العلما
وعن كعب بن مالك قال قال رسول الله صلعم من طلب
العلم ليجاري به العلما او ليماري به السفها او ليصرف
وجوه الناس اليه ادخله الله تعالى النار رواه الترمذي
وابن ماجه عن ابي هريرة مشكاة

ويقول فيه معاصروه سوى ما ذكرته وقد عرفته ولا اذكره فلا يلزمني احياء

والعجب وسبيل التشاور والتعاون فهو المأثور فيجب الانتقال عن دليل واشكال
(ع المناظرة)
ولا يدعي علم مجهول ولا يسكت عن معلوم زاحما بعد لزوم الذكر فهي قواعد محدثة
(اي لا يسكت بعد ما لزم عليه ذكره في اظهار ما علم من الدين بعد السؤال عنه لازم على العلماء السكوت عن
جارية الى الملكات يجزم التمسك بها وتشكر للمصيب ويعترف بالخطاء ولا يتهم
معلوم وادعاء مجهوله وعدم اجازة الانتقال)
به فهو المأثور ولانه منشد الضالة فلا فرق بين ظهورها منه ومن غيره وتقديم فحام
(ع الشاك)
النفس والشيطان لشدة معاداتهما والتمسك في الاصول بالكتاب
(اي عن تمسك ما اعترض في مناظرة او ما قال مناظر مع الفاضل الدانة الثلاثة)
والسنة والاجماع والاعراض عن اعتراض خاطر او ناظر لاعتصامها عن الهوى
والوسوسة دون غيرها وتأييد الاعتقاد بالمعاملات وهو طريق المكاشفة وادلة
(اي العلم بالعمل)
القرآن فيها كانوا يحاجون ويقاتلون من لم يقنعه فلا بيان بعد بيانه وصحبة
(اي القرآن عليه)
الصالحين واصغاء الوعظ اللين وترك مجادلة الكلام فهو صنعة جدل
لتعجيز العامي الذي يضر ضرره لتشويشه الحق ببعث الشبهة وتحريك التعقيد
وازالة الجزم وتوكيده الباطل بتأييد الاضرار للمتعنت الجدلي وحمل الافحام على
(اي الجدل)
قصور الطبع ومن ثم تعرض عقيدة المتكلم المستقل بالنظر دون العامي
(اي تعرض للزوال)
المتبع الا لعامي اعتقد بدعة مسموعة والعاجز حتى لا يفيده سواه فمن ثم صار
(ع المناظرة) (اي من قوله وتحريك الخ الى قوله بدعة)
مباحا بل من فروض الكفاية وزال البدع صونا للعقايد على الزكي الفصيح المتدين
(اي فرض العقايد) (بضم الجيم)
البجرد له ليقدر على الفهم والتقرير والثبات على الحق والاستكمال لازالة الشبهة

وكيف يمسك في كل صعب بالكتاب والسنة

اي دليل آخر بدا المتقدم
اي دليل واشكال قبل المشورة واتعاون فعلم بعدها انه ليس
بدليل واشكال فينتقل
قال عدم كلمة الحق مضالة المؤمن فحيث وجدها فهو احق
احقها بها ومن كلام علي رضي الله عنه انظر الى ما قال ولا تنظر
الى من قال مر قاة نعم اقرار
صبر
وذلك بان يعتقد الفرايض والواجبات والسنن والآداب
والحرام والمكروهات التحريمية والتنزيهية والمباحات فيتبع
ان يقوى باوان يعمل بالواجح على ما وفق ما اعتقده بالقلب
لان التأييد الذكور موصل الى الطاعة

دول العامة لانه دواء بخلاف ما سبقا فهو غذاء بكلام واضح سديد قريب من
الشرع ليقرب من الفهم ويبعد عن ورود الشبهة والهوى والوسوسة
دون التعمق بالمشوش والتجاوز الى هذيانات اخترعها المبتدعة وفي الرموز بالجمع
عليه ثم الاحوط ثم الاوثق دليلا ثم قول من ظننا انه افضل كما في حنيفة عندنا فورد
ابو حنيفة سراج امتي وسمع في المنام انا عند قول ابي حنيفة وسلم المخالفون سبقة
في الفقه وكان يقوم كل الليل وسمع هاتفا في الكعبة ان يا ابا حنيفة احلصت حدمتي
واحسنت معرفتي فقد غفرت لك ومن اتبعك الى قيام الساعة وتلمذ له كبار من المشائخ
وحل لتقلد القضاء ما تحل وما خالط الظلمة وما قبل منهم شيئا وما اشتغل بالدعوة
الا بالاشارة النبوية في المنام بعد ما قصد الانزوى وما استظل بحائط المدينة حين
اتاه متقاضيا بجميع مال اتى به وكيله لما خلط به ثمن ثوب مغيب مخفيا وترك لحم الغنم
لما فقد شاة في الكوفة مناقب تعد تعداد ها الباب الاول في الدور

بسم الله الرحمن الرحيم وورد وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون وهي
انواع منها الصلوة فورد حديث ما افترض الله على خلقه بعد التوحيد احب اليه من
الصلوة حديث من ترك الصلوة متعمدا فقد كفر اى قارب الكفر قال دخل البلدة
لمن قاربها وحقها ان يطهر الظاهر من الحدث والنجس والجوارح عن الجريمة والقلب
عن الذميمة

وقبل كفر ان لم يعتقد فان اصل الصلوة تشكر النعم

وتصدقا له

صيد
الورد فضله للماء
الرشح المعد لها
للورود ويسمى كل قوم بما
يأتم الاشارة بوقت معين
عليه وورد

صيد
الورد قصيدا ورد متصلة
بفعل وقول في
معاملة لله تعالى
اظهار للعبو
ديته

بجميع ما اصاب من تلك الخلق الا صل والريح وكان نصيبه فلما خرجا قال
الغادر يعلم وقال قد دخلنا فيه لشبه فلما خرجا قال

الصفات الذميمة كالحسد والحرص والحقد والعجب والكبر والبخل وحب الدنيا والجاه كم

عن الذميمة والسر عما سواه تعالى هذا نصه والآخر هو العمارة بالطاعة ظاهرا
(أي الباطن) (بفتح الآخر) (عمارة القلب والقالب) (أي بالخلاق الحميدة)
(كالرضا بالقضاء والصبر والشكر)
وباطنا فورد حديث الطهور نصف الايمان والاصل طهارة الباطن فاهتم اصحاب
كانوا يبالغون فيها ويساهلون في الظاهر كانوا يمشون حفاة في الطين ويصلون
معه وصلى النبي عليه السلام متعللا فاخبر بنكطع خرج وصلى وانتم ولكن لظاهر ليقتدي
اثر في تنوير الباطن كما يفاد عائد اسباغ الوضوء وسائر الاعمال الظاهرة لان
(عن ظاهر الشرع) (وهو العالم الذي لم يتصف) (أي الصدق الحقيقي)
تباطن الملك بالملكوت ومن ثم يفيد قارئ ياسين اعتاد الصدق فيدا وم
على الوضوء ويتوضأ بعد نحو الغيبة والقهقهة وان لم تكن في الصلوة ولكل
(أي الصلوة الثانية) (وهو كما ورد مثبت شعر شوبه)
صلوة قبل الوقت ويملأ الاناء للآتية ويطيل الغرة والتحجيل ويستقبل
القبلة ولا يستعين بغيره ولا يتكلم بكلام الدنيا والبشر ويفتح العين
ويسمي في كل عضو ويتشهد في وجهه بعد الفراغ ويشرب بقية الماء
قائما مستقبلا ويسرح اللحية بعده ويكتب منا اناء يتنفر ريحه الملائكة
(أي الوضوء) (أي على فرد واحد)
كالصفر والماء المشمس والاسراف في الماء والضرب به ونشفه على وجه
(خلافا لقول الحنفي) (عند الشافعي) (عند الحنفية)
فهو يوزن دون وجه فهو مروي ونفض اليد ويواظب على السواك عند
الاراك طولا وعرضا في كل صلوة ووضوء وعند قراءة القرآن وتغيير الفم
بنحو الجوع والنوم ويحافظ الجماعة وأقرب المساجد الا ان يكون ذا البعد نية

(وكره قوم المشمس قالوا الوضوء يورث البرص قال ابو سعيد السيب والترمذي ولكن روي معاذ انهم لم ينشفوه ولكن طفقت نواريتهم مع عائشة رض اصحاب الحلوم)

عن ابي السيد قال قال رسول الله صلعم اذا دخل احدكم المسجد فليقل اللهم افتح لي ابواب رحمتك واذا خرج فليقل اللهم اني اسئلك من فضلك رواه مسلم

ساعیا الیہ بنیۃ اجابۃ النداء خاشعا غیر متخطی رقبۃ ولا مار بین یدی المصلی ولا متکلم
فیہ بکلام من الدنیا ویودی فی الصف الاول بازاء الامام ثم عن یمینہ وتتم الارکان
ویراعی السنن والاداب فوردت فی الکل فضائل ولا یدافع الامامۃ وکان مدافعتہم
لایثار الاولی او خوف السہو والتشویش وھی افضل من الاذان فہو
عہم وخلفاؤہ اختاروھا وما ورد حدیث کن مؤذنا فان لم تستطع فکن اماما
محمول علی ان القوم کانوا یرضون بامامتہ فورد فیہ حدیث ان لا یتجاوز الصلوٰۃ
راسہ ویراعی الاعمال الباطنۃ وھی الحضور وھو استغراق القلب بما ہو
فیہ والافراغ من غیرہ وہو بصرف الہمۃ الیہ تعالی فہی تتبع القلب وہو یذکر
منافعہا کقربتہ تعالی ورضاہ والمکاشفۃ عاجلا والفوز بالسعادۃ الابدیۃ والنظر
الی وجہہ الکریم آجلا وحساسۃ الدنیا ومہانتہا والفہم وہو استعمال العقل
وہو بتوجہ الذہن الی الذکر ومداومۃ الفکر ودفع الخواطر والتعظیم وھو یذکر
عظمتہ تعالی وحقارۃ النفس والہیبۃ وھی خوف ینشاء عن التعظیم وہو یذکر
نفاذ قدرتہ تعالی وقصورہ مع عدم المبالاۃ والرجاء وہو یذکر عموم رحمتہ تعالی
وسبقہا غضبہ وصدق مواعیدہ والخوف وہو یذکر العجز والتقصیر عن شکرہ
تعالی فان تعذر المراعاۃ یجتہد فی قطع العوائق فظاہرا بضم العین والاداء فی بیت
مظلم قریب

منظم قريب من الجدار والاختيار عن البيت المنقش والفراش المصبوغ
وكونه حاقنا وحاقنا وحازقا وجائعا وعطشانا ونحوها وباطنا بذكر الآخرة
وموقف المناجاة وخطر المقام ودفع الخواطر وصرف النفس الى الفهم وبالغ
فيه وكانوا يبالغون فيه حتى لو كان يشغلهم ذكر حال يتصدقون به تكفيرا وان كان
خطيرا فالاصل عمل الباطن فورد قوله تعالى اقيم الصلوة لذكري وورد قوله تعالى
لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى اى من حب الدنيا او من كثرة الهموم حديث
لا ينظر الله الى صلوة لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه وان العبد ليصلي الصلوة
وانما يكتب ما عقل منها هذا وانما يكون القول والفعل عبادة للمعنى والتعظيم
دون اللفظ والحركة فان قلت فعلى هذا تبطل دون الحضور وهو خلاف
الاجماع قلت انه ممنوع لبطلانها عند سفيان الثوري في رواية من لم يخشع قلبه
فسدت صلوته وعن حسن رح انه توجب العقوبة وان كملت مناقع المنفعة الا
خروية وعن عبد الواحد بن زيد رح وقوع الاجماع على عدم الانتفاع وان اشتراط
الشرع اياه ظاهر غير ان مقام الفتوى في تكليف الظاهر على حسب قصور الخلق
فلو اشترط للجواز لوقعوا في حرج وادى الى تركها رأسا وهو التحقيق ثم من المعين
فيما ورد قوله تعالى ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر حديث انما الصلوة تمسكن

وتواضع علم انها هو الحضور عند والاولياء انما يكاشفون فيها لا سيما في
السجود على حسب الصفاء ومنها قراءة القرآن فورد حديث خيركم من تعلم القرآن
وعلمه وحقها ان ينوى الناس وحشة الدنيا وقضاء حقا الشوق الى المولى وضبط
احكام العبودية وتوضاء وتطيب وتأدب ويجوز الاضطجاع فورد قوله تعالى الذين
يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم والافضل في الليل فالقلب فيه فرع وفي
المصحف فهو يضعف الاجر لاحتمال الجوارح ويستظهره فورد حديث فيه تخفيف العذاب
عن الوالدين وان كانا مشركين ولا ينساه فورد حديث انه يذهب ولا يختم في اقل
من ثلثة ايام فورد حديث انه يمنع النفقه وجاء في البعير وفي اسبوع والاحزاب
المروية سبعة ثلث سور ثم خمس ثم سبع ثم تسع ثم احد عشر ثم ثلث عشر
ثم الباقي وكان عثمان رضي الله عنه يبتدئ ليلة الجمعة ويتم المائدة ثم هود ثم مريم ثم طسم
ثم ص ثم الرحمن ثم الباقي للعامل ظاهرا اما صاحب الباطن فعلى حسب حاله ويراعي
التوقف والتدبر عليه وكونه اقرب الى التعظيم والتأثير وهو المروي ويبكي فورد حديث اتلوا
القرآن وابكوا فان لم تبكوا فتباكوا فاذا قرأتموه فتحازنوا وهو التأمل في مواعيده والوثوق
والتقصير فيها والا فيبكي على فقدان بكائه فهو اعظم المصائب ويتعوذ في الافتتاح فورد
قوله تعالى فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله ويفتتح عند الختم رجما للشيطان فهو مأثور

وسيأتي

ويسئل امر مرجوا مرّ عليه ويتعوذ عن مخوف ويوافقا ذكرا وتسبيحا اودعاء
فالكل ماثور ويسر ان خاف الرياء او تشويش مصلي فورد حديث يفضل
عمل السر على العلانية سبعين ضعفا والا فيجهر فهو ينبه القلب ويجمع
الهمة ويصرف السمع اليه وينفي النوم والكسل ويزيد في النشاط ويوافق
المراقد ويرغب في العباد اتا وورد حديث ان الملائكة ومحار الدار يستمعون
قرأته ويصلون بصلوته والمتعدي افضل وتضاعف النية يضعف الاجر
والاحب النظر الى صلاح القلب فصوب عليه السلام ابا بكر في الاسرار
وعمر في الجهر بعد الفحص عن النية وحسن الصوت به فورد حديث ما اذن الله لشيء
اذنه لحسن الصوت بالقرآن مكتفيا على الترغيب والتأثير غير مغير نظمه ولا مراعي قواعد
الموسيقي المذموم المنسوب الى المبتدعة ولا مشتغل عن التدبر وتعظيم فورد قوله تعالى
لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله حديث من
قرأ القرآن فيرى ان احدا اوتي افضل مما اوتي له فقد استصغر ما عظم الله ويحضر
القلب لما سبق انه الاصل وبه فسر ما ورد قوله تعالى يا يحيى خذ الكتاب بقوة
وليتدبر فورد قوله تعالى ليدبروا آياته وكان اهتمامهم بالتفقه دون التلعثم حتى لم يتظهر
الا بضعة بل الكثير لم يحفظ الا سورة او سورتين ويردد له مرارا فقد قام عليه السلام

الليل بايته وليتفاوتون وهو تفاوت بحسب صفاء الباطن وظهور المكاشفة
فورد حديث ان للقرآن ظهرا وبطنا فورد حديث لا يفقه العبد حتى يرى للقرآن
وجوها كثيرة فورد حديث اقرؤا القرآن والتمسوا غرائبه اى ما ورد من فسر
برأيه فليتبوأ مقعده من النار فمحمول على القطع بمراده تعالى او الاحتجاج لاتباع الهوى
دون الاستنباط لفقد السماع الا في بعض ايات واختلافهم على اقوال يمتنع التوفيق
بينها وورد قوله تعالى لعلمه الذين يستنبطونه حديث اللهم فقهه في الدين وعلمه
التأويل ويتخلى عن العوائق تحقيقا المخارج واداء اللفظ وقواعد الموسيقى والاصرار على
الذنب والاتصاف بالذميمة فورد قوله تعالى تبصرة وذكرى لكل عبد منيب ويقدر
انه المراد في كل خطاب فورد قوله تعالى واوحي الي هذا القرآن لانذركم به ومن بلغ حديث
اقرأ القرآن ما نهاك وقصته فهي للتنبيه فورد قوله تعالى وكلا نقص من انباء الرسل
ما نثبت به فؤادك وبأثر باختلاف حال القلب بحسب المعنى فيفرح ويشتاق
ويخاف عند اية رحمة وجنة وعذاب ونحوها وتبر في فيه فالاولى تقدير انه تعرأ بين يديه
تعالى انه تعالى خاطب ثم رؤية المتكلم وصفاته وافعاله في الكلام وهو للمصدقين والاولى
لاصحاب اليمين وغيرها للغافلين ويرى دخوله فيما ورد في العاصين والمقصرين دون
المقربين وذوي البقية ومنها الصلوات عليه السلام فيه وعد صحبته وشفاعته وورد

حديث

حديث انها صدقة وحقها ان يقترن بالسلام فورد قوله تعالى صلوا عليه وسلموا تسليما
والصلوة على سائر الانبياء واهل البيت والصحابة فهو مأثور ولا تذكر عند العطسة
والذبح والتعجيب ومنها الاذكار المروية الوارد فيها الفضائل ومنها الدعاء فورد
الدعاء مخ العبادة وحقه ان يتصدر بشرائف الاوقات كما ورد فيه فضيلة من يوم
وليلة والسحر وجوف الليل وعند الزوال وصعود الامام يوم الجمعة وفي جلسة
الخطبة وغروب الشمس فيها وبين الاذان والاقامة وعند سماع بين الظهر والعصر
يوم الاربعاء والاهوال كالغزو ونزول المطر واداء الفرض وختم القرآن والمشي
الى المسجد والصوم والافطار والسجدة والرقة والتيقظ بجلاله تعالى والمرض ذكر العزيمة
وقرأة الاخلاص والكون في جماعة تبلغ مائة والوقوف بعرفات والملتزم وزيارة قبره
عليه الصلوة والسلام فالكل مأثور ويستقبل القبلة ويرفع يديه حتى ما تحت ابطيه
ضاما كفيه جاعلا بطنهما نحو السماء فهو مروي وورد حديث انه تعالى يستحي ان يردهما
صفرا دون العنز فهو منهي عنه ويفتتح بالتحميد والصلوة ويختم بهما لانهما مقبولان
فلا يرد حاجته في البين ويقدم قبلها خمسا فورد فيه قوله تعالى فاستجاب لهم ربهم
وحاجته الاخرة بسارع النجاح ويجتنب الجهر والمخافة فورد قوله تعالى ولا تجهر بصلوتك
ولا تخافت بها فلا يتكلف بالسجع فورد حديث اياكم والسجع في الدعاء والاولى ان

الاوقات التي يستحب فيها الدعاء

يقتصر على الماثور لئلا يسأل ما لا يصلح فيه ويتضرع ويخفي فور قوله تعالى ادعوا
ربكم تضرعا وخفية ويحقق الرجاء فور حديث ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة
ويلح فور حديث ان الله يحب الملحين في الدعاء ولا يستعجل فور حديث يستجاب لاحدكم
ما لم يعجل ولا يذكر الطاعة فهو يورث العجب ولا المعصية فهو ينفي الايقان وجاء النذر
لقصة مريم والاضطرار فور قوله تعالى امن يجيب المضطر اذا دعاه والاصل التوبة ورد
المظالم وتوجيه الهمة اليه تعالى فالنافع هو الحضور اذ المقصود الانس به تعالى وبه يرجى خير
الخاتمة وبلازمه الرجاء ليندفع البلاء ويرغب في دعاء ذي فضيلة دينية ويتقي
دعاء المظلوم ولا يدعو على احد فالكل ماثور ومنها التفكر فور قوله تعالى ويتفكرون
في خلق السموات والارض الآية حديث تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة وهو طلب
المعرفة اوله التذكر وهو احضار القلب المعارف وجدواه العلم فهو حصول المعرفة الثمرة
للحال وهو تأثير القلب المثمر للعمل وهو خدمة الجوارح ومجراه اما المعاملة وحقه ان يبدأ
في معاني الظاهر هل هذا الخطور ثم هل يوجد فيه ثم ما التدبير في دفعه ثم في طاعة هل هذا
منسوب ثم هذا مقدور ثم ما التدبير في تحصيله ثم في الباطن كذلك واما المكاشفة
فهو في اسمائه الحسنى وصفاته العلى وملكوت السموات والارض واما الذات المقدس
فلا سبيل اليه الا بالذكر فور حديث لا تفكروا في ذات الله تعالى والعجل يعجز عنه مخرج الخفاش

عن صنوبر

عن ضوء النهار وحقايق الصفات كذلك فلا يطيقه الا الخواص احياناً ولا يذكرون
للعوام الا على قدر افهامهم فعلى العبد ان يديم العبادة ظاهراً وباطناً ليحصل محبة الله تعالى
اذ هي اهم ففي النهار يشتغل بعد الفجر الى الاشراق الا لزكاة مكانه الا ان يخاف
الرياء او التشويش فيرجع ويلزم زاويته فكانوا يبالغون في رعايته ويغيبون المتكلم
فيه فورد حديث انه احب من اعتق اربع رقبات من ولد اسماعيل وبعد العصر الى
المغرب كذلك وكان تعظيمهم اياه اكثر وورد قوله تعالى واذكر اسم ربك بكرة واصيلا
قوله تعالى وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب حديث قدسي يا ابن آدم
اذكرني بعد الفجر ساعة وبعد العصر ساعة اكفك مؤنة ما بينهما ويقرأ السبع عشر
في الوقتين فقه فضل كثير وكذلك ما بين الاشراق والضحى ان كان مجرداً لها يشتغل
بما سبق من العبادات ينتقل من نوع عبادة الى آخر حسب مصالحه قطعاً للملالة
والافضل قراءة القرآن في قيام الصلوة ففيه الصلوة والتلاوة والتعلم والحضور
والذكر وبغيره كعيادة المريض وتشييع الجنازة واعانة المسلم وحضور مجلس العلم
فهي عبادات وكانوا يفعلونها ما بين الاشراق والضحى وان لم يكن فالعالم والمتعلم بالعلم
فورد حديث انه افضل من صلوة الف ركعة وشهود الف جنازة وعيادة الف مريض
وقراءة القرآن غير ان المراد علم الآخرة مما سبق فيتفكر في حل المشكلات بعد الاشراق

МИДССР
НАУЧНАЯ
библиотека
МГИМО

فالقلب فيه اصغى لكونه بعد الذكر قبل عمل الدنيا والتشغل بامور الناس كالقاضي
والوالي وامور المكاسب تلك الامور مراعيات وطهاذاكرا فاثناء تها لحضر قلبه
قاصرا كسبه على الحاجة الا للصدقة فقيل هو احب لانه متعدى وقيل الذكر والاولى
النظر الى صلاح القلب وبديم الورد فورد حديث احب الاعمال الى الله تعالى ادومها
وان قل بل يزيد فورد حديث لا بورك لى فى يوم لا ازداد فيه خيرا وجمع بين الصوم والصدقة
والعيادة والتشييع فورد حديث من جمعها فى يوم غفر له او دخل الجنة اما فى الليل فالا
حوط ان يوتر قبل النوم فيحتمل ان لا يستيقظ او يكره القيام ولو ادركه لذهب به
وفيه قصر الامل والاقوى ان يوخر لمن يألف بالقيام ويقرأ يس ولقمان وسجدة والدخان
والملك والزلزلة والواقعة والمسبحات الستة وينام عند الغلبة فهو الماثور وورد قوله تعالى
كانوا قليلا من الليل ما يهجعون ويصلى بعدها ورد حديث ليصل احدكم من الليل ما تيسر
فاذا غلبه النوم فليرقد حديث لا تكابدوا الليل وفيه التعبد على الملال وجاء انه اكبر من
نفعه وتحمل ما لا يطاق وورد حديث تكلفوا من الدين ما تطيقون وتنقيض العبادة الى النفس
وورد حديث لا تنقض اليك عبادة الله وبجتهد فى القيام فورد قوله تعالى والذين يبيتون لربهم
سجدا وقياما فورد حديث صل من الليل ولو قدر حلبة شاة فالاولى ان يقوم كل الليل
وهو لمن تجرد له وقوى بقيته فيلتذ به وينعم به وهو محكى عن اربعين منهم ثم النصف

و واظب عليه من الاعيض ثم الثلثان ثم السدس والاحب ان يجعل في الجوف
فورد حديث ركعتان في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها حديث لولا ان اشق
على امتي لفرضتهما ثم ركعتان او اربع ثم احياء ما بين العشائين والقيام قبل الصبح
وروى حديث المنام كلما غلب والقيام كلما استيقظ فهو افضل لانه اشق والمعتبر
عليه ان لا يكثر الاكل فهو سبب كثرة الشرب العائد الى كثرة النوم ولا يتكلف في امور تعيى
الاعضاء وتضعف الاعصاب ويقيل ولا يذنب فهو سبب الحرمان ويفرغ القلب
عن هموم الدنيا ويلازم الخوف منه تعالى واليم عقابه ويقصر الامل ويذكر ما ورد في فضله
وما وعد عليه والاصل تعالى واستحكام الايمان ليكون متعذيا به ويراعي فواصل الليالي
كالاوتار من العشر الآخر من رمضان والسابعة عشر منه والاولى من المحرم والعاشر
منه والاولى من رجب والخامسة عشر والسابعة عشر والعشرين منه والخامسة عشر
من شعبان وليلة عرفة والعيد والايام كالعيد والتشريق وما يجيء ان شاء الله تعالى
والافضل يوم الجمعة وليلتها فلا يعطل عصر الخميس فهو متروك ويستعد لصلوة الجمعة
بغسل الثياب والاغتسال والتطيب وتفريغ القلب عن الشواغل ومن ثم جاء ان
يأتي ويقلم الاظفار ويتعمم ولا يركب ويبالغ في التكبير فهو المأثور ويصلي قبل الجلوس في
الجامع اربعا بالاخلاص من خمس مرة وكل ركعة فضل الكل فضائل ويشتغل بعد

الاقامة بصلوة جنازة او تعليم او زيارة اخ فيه لله تعالى فيها فسر ما ورد
وابتغوا من فضل الله لا باستماع القصص فهو بدعة وكانوا يخرجون القصاص من
المسجد ويراقب الساعة المرجوة الموعود فيها الاجابة واختلف فيها على طلوع الشمس
والزوال وصعود الامام والقيام للصلوة ومنتهى الاستحباب في العصر والغروب وروى
فيه رعاية فاطمة رضي الله عنها وروايتها بوديه ما روى لا يوافقها عبد يصلي الا استجب له وبهيمة
كليلة القدر فيغرق اليوم رعايته وهو اصوب وكثير الصلوة عموم وقراءة القرآن وتصدق
بشيئين مختلفين ويصلي صلوة التسبيح في يوم الجمعة ففي الكل فضائل وجاء قراءة يس
والدخان والسجدة والملك والسبع المسبحات والاكثار بالاخلاص فقرأتها الف مرة في عشر ركعات
او عشرين افضل من ختم ولا يخص بالصوم وقيام الليل فهو منهي عنه ويحافظ الرواتب
وسائر السنن كالمسجد والفتح واحياء ما بين العشائين والعيدين ويستعد له كما للجمعة ويرجع
عن المصلى في غير الطريق الذي ذهب به فهو مروي والتراويح ويختم فيه فهو مأثور ويختار
الانفراد وان خاف الرياء والجماعة ان خاف الكسل ويخير ان امنهما لتضمن الجماعة البركة والانفراد
قوة الحضور والكسوف وكل ما ورد فيه فضيلة لصلوة الرغايب وليلة النصف من شعبان
وهي مائة ركعة بالاخلاص الف مرة وكانوا يواظبون عليها والاستخارة وكان عم يعلمها
تعليم سورة من القرآن وركعتي الدخول في المنزل والخروج منه وركعتي دفع النفاق في السر ويحيى

الوضوء

الوضوء والمسجد ولا يتعين لهما التطوع لحصول المقصود في غيره وهو صون
الوضوء والدخول عن التعطيل بل الفرائض افضل ولا ينوي الصلوة للوضوء بل
اطلقا لان الوضوء للصلوة دون العكس ويجوز في الاوقات المكروهة اما العارف
المستغرق دائما فيه تعالى فوردة الحضور بعد الفرائض والرواتب ويعرف بان لا يهم
بمعصية ولا يغتر بطاعة ولا يتبرج بصبية ولا ينقلب بامر عظيم ح بسم الله الرحمن الرحيم

الباب الثاني في الانفاق والقناعة فورد قوله تعالى ومن

يوق شح نفسه الآية قوله تعالى والذين يكنزون الذهب والفضة حديث السخي
قريب من الله تعالى والبخيل بعيد من الله تعالى حديث تعيس عبد الدينار والدرهم والفقه
الا بتلاء في دعوى حبه تعالى وترك الدنيا وظهور المراتب فيها فالسابقون كالصديق رضي الله
حينما بقي ماله والمقتصد كالفاروق رضي الله حينما ابقى النصف والقاصر وهو المقتصر على الواجب
وتنقية الباطن عن البخل وتجليته بالشكر وهو يقطع اسباب الحرص كحب عين المال وهو
مرض مزمن والشهوات وطول الامل وخوف الفقر وقلة الوثوق بمجيء الرزق والهم
بالولد فورد حديث الولد مبخلة ومجبنة والطريق التوسط في النفقات فالقصد في الفقر والغنى عد
من الاحياء وتقليل الشهوات والوثوق باصابة الرزق المقدر ومعرفة عز القناعة وذل
الطمع والتأمل في ذم البخيل ومدح السخي وما ورد فيهما واحوال الانبياء والاولياء

واختيار التشبه بهم لا بالتنعم من الكفار والحمق والتسخي وخداع النفس
بالصحبة والمكافاة ثم ازالة الرياء بعد الاعتياد وكثرة ذكر الموت والاعتبار بالسالفين
وزيارة القبور والاصل فيه الصبر وقصر الامل والعلم بآفات امراض وهي الافضاء
الى المهلكات كالكبر والكذب والعداوة وحب الدنيا واقتحام الشبهة والحاجة الى الناس
والشغل عن الطاعة بالكسب والحفظ ودفع الحساد مع احتمال المشاق وفوائده
وهو الانفاق على النفس للقيام بالطاعة فيما لا بد منه كالمطعم والملبس وما يحتاج
اليه كالحج والغزو وعلى الغير وهو صدقة للفقير ومروة للغني في الضيافة والهدية الاعم
فهي تحصل الاخوة والسخاء والفتوة وورد فيها الاخبار ووقاية لدفع الشر فهو ينفي
الغيبة والعداوة وورد حديث انها صدقة والاستخدام لتدبير المعاش فهو نوع
للعبادة وفي نحو المسجد والجسر والرباط والحوض والبئر فهو ينفي الذكر ويحصل بركة
الدعاء وكل منها عبادة ثم السخي من لا يمنع ما يجب شرعا ومروة ومانع الشرع البخل
والسخاوة تفاد بالايثار بما يبذل مع الاحتياج وهو الافضل فهو من ثلث خصال
يستكمل بها الايمان وورد قوله تعالى ويؤثرون على انفسهم والتبذير بما ينفع حينئذ يجب
الامساك وهو حرام فورد قوله تعالى ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين لكن البخل فحش
والتسخي بما نهي مع الكراهة والمروة ترك المضايقة بالحقوق فيختلفا باختلاف الاشخاص
كالغني والفقير

كالغني والفقير والغريب والاجنبي والجار والاهل والصديق والعدو فما يستقبح
في احد هذين لا يستقبح في الآخر والاول والتوسط فورد قوله تعالى ولا تجعل يدك مغلولة
الى عنقك ولا تبسطها كل البسط وحق العطاء ان يعجل قبل الوجوب مبادرة في الايثار
واسرار اللئوم تحاميا عن طروق الافاع ويعين له وقتا فاضلا كشهر رمضان وذي
الحجة ويسر ان خاف الرياء فورد حديث ان العبد ليعمل سرا فيكتب سرا فان اظهر نقل
الى العلانية فان تحدث به نقل الى الرياء وكانوا سيالغون فيه بحيث لا يوقف القابض
ويظهر ان سئل في ملا معتمدا منه او امنه وقصد الترغيب فورد قوله تعالى ان
تبدوا الصدقات فنعما هي قوله تعالى وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية ولم يسر
القابض تحاميا عن الهتك وتجنب المن والاذى فورد قوله تعالى لا تبطلوا صدقاتكم
بالمن والاذى وهو الذكر بالعتاب والاظهار بالسؤال والاستخدام والتوبيخ بالفقر
او التكبر بالعطاء والتشديد بالقول والاقرب المن ان يراه محسنا ويعرف بقوة استبعاد
جناية القابض بعد العطاء والمحسن هو القابض لايصاله الى الثواب والانجاء عن
العقاب وكونه نائبا عنه تعالى فيه فورد حديث انها تقع اولا بيده تعالى وكونه حقا له
احال عليه الفقير تجاوز الماوعده من الرفق والاذى التغيير والتوبيخ والقول السيئ
والقطوب وهتك السر بالاظهار والاستخفاف والسبب استكثار العطاء والتكبر

على القابض الناشيء من البخل باستثقال رضائه تعالى على حسيس فان ونسيان
فضل الفقير والمراد به كون ذلك الاعطاء صدقة لا الابطال فهو ممنوع ويستصغر
العطاء ليعظم عنده تعالى وهو يذكر التوفيق والثواب ويؤدي مستحييا منه تعالى للبخل الحامل
على الحفظ اجود المال وابعده من الشبهة فورد قوله تعالى انفقوا من طيبات ما كسبتم
قوله تعالى حتى تنفقوا مما تحبون ولانه تعالى يأخذها فورد قوله تعالى ويأخذ الصدقات فليدخل
فيما ورد قوله تعالى ويجعلون له ما يكرهون ومن يكثر اعطاؤه الاجر يكون متقيا وعالما فورد
قوله تعالى وتعاونوا على البر والتقوى وصادق ما يرى النعمة منه تعالى وسائر الحاجة فورد قوله تعالى
يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف ومصيبا ومريضا فورد قوله تعالى للفقراء الذين
احصروا في سبيل وذا رحم فجاء حديث ان الصدقة بدرجهم احب من التصدق بغيرهم
والاولى طلب الجامع اياها او اكثرها ويتصدق كل يوم ولو بدرهم سائلا فيسكت ان لم يقدر
وهو الاثور الابلطف فورد نحو قوله تعالى قول معروف ومغفرة خير من صدقة يتبعها اذى
ولانه رفاوعد فيه العذاب في النار الطاعام ويغتنم السوائي وسيء الظن بنفسه عند
فقده ولا يتوقع جزاء ودعاء وثناء وشكرا ويكافي بمثله ان دعى واثنى ويجعلها لوالديه
امامنيه فالكل مأثور ويقدم نفقة النفس والعيال فهو فرض وبما كر ليبادر بها البلاء
ويغتنم على من رقاله القلب فهو علامة صدق السائل ولا يحتقر ما عنده ويحصل انواعها

كارشاد الضال

كالارشاد للضال وقربان المرأة للتعفف والعدل والحمل على الدابة وطيب الكلام
والخطوة الى الصلوة والانفاق على العيال والتبسم في وجه اخيه واطراق الفحل
واعارة الدلو والنفع بعلم او عرس وذرع ونهر وبئر ومصحف ومسجد وتخليف
ولي يستغزله وافضلها في الصحة وللمحتاج قدرهم منه مثل سبعين والقرض افضل
منها فهو ثمانية عشر لو قوعه في كف المحتاج ولا ينذر فلعله لا يفي وفي عنه :م

الباب الثالث في الصوم وكسر الشهوة وورد حديث قدسي

الصوم لي وانا اجزي به اي جزاءه لغناي او معرفتي وانما خص بالاضافة لانه خلق صمدي
او عمل سري او قهر النفس والشيطان الذي هو اصل المعاملة وادنى رتبته الكف عن
الشهوتين وهو مناط الجواز ثم كف الجوارح عن الاثم وهو مناط القبول فورد حديث خمس
يفطرن الصوم الكذب والغيبة والنميمة واليمين الكاذبة والنظر بشهوة حديث كم من
صايم ليس له الا الجوع والعطش وهو المفطر بالحرام وقيل المركب للاثم ثم كف القلب
عما سواه تعالى وهو الانبياء والاولياء وحقه ان يخاف الرد دون حصول القبول ويقول لمن قال
او شاتمه اني صايم فهو مأثور ولا يسأل عنه لان المسؤل ان اقر اظهر وان انكر كذب
وان سكت استحقر وان اختال للمدافعة تعب ولا يكثر الاكل تحاميا عن الكسل في التهجد
وبطلان سره وهو قهر النفس وطريقه معرفة فوائد الجوع وهي صفاء القلب فورد

حديث من اجاع بطنه عظمت فكرته وقطن قلبه ورقته فورد حديث من شبع
ونام قسى قلبه والاستلذاذ بالطاعة والانكسار فالبطر سبب المعصية والغفلة
وذكر عطش العرصات وجوع الجحيم وكسر شهوة الفرج فاستيلاؤها بالشبع ودفع الغموم
فهو يكل الطبع ويضيع العمر ويفوت الغنيمة والتهجد ويسر المواظبة على الطاعة لخفة البدن والفراغ
عن الاهتمام بالتحصيل والاعداد والاكل والفراغ ودفع الامراض الشاغلة عنها فورد
حديث المعدة بيت كل داء والحمية رأس كل دواء والاكتفاء بالقليل فطلب الزيادة يورث
المذلة وتحصيل الحرام والشبهة وامكان الايثار بالفضل ليكون في ظله يوم القيامة
ثم التقليل بالتدريج الى ما يحصل به القوام وان لم يطق فالاكل بعد صدق الشهوة
ويعرفها بان لا ينتظر الادام اولا يقع الذباب على البزاق والترك مع بقائه والاصوب
الاكتفاء بما يقوى على العبادة فهو ما ثوروه يختلف بحسب الاحوال اما الوقت فكانوا
يطوون يومين فصاعدا الى خمسة والاقتصاد هو الاكلة في اليوم والليلة فهو
الوسط المروى عنه فورد حديث ان اكلة في اليوم عن اسراف والاحب التسحر بها
ليتاكد على فراغ المعدة ويتقوى على الصوم وان منع الحضور يفطر بضعفه ويتسحر
بآخر استعانة على الطاعة فالجوع الشاغل عنه بكل مذموم واما الجنس فالاعلى من
من البر المنخول ثم الشعير المنخول والبر الغير المنخول ثم الشعير الغير المنخول ومن الادام

اللحم

اللحم والحلو ثم الدهن ثم الملح والخل والمحمود الوسط فالطرفان شاغلان وورد
قوله تعالى والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما حديث خير
الامور اوسطها والاولى ان لا يواظب عليه ويترك التشهي قطعا للانس بالدنيا
وورد قوله تعالى اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا حديث شر اوامتي الذين غذوا بالنعيم
ونبت عليه اجسامهم واغاثتهم انواع الطعام والاجمع بين الشبع وبين قضائه ولا
بين الشبع والنوم فبهما غفلتان فورد حديث اذا بسط طعامكم بالصلوة والذكر ولا
تناموا عليه فتقسو قلوبكم ويكثر بالتمر تحرزا عن التفكه ويولم النفساء ابتداء الرياضة
وكان عليه السلام يحب العسل وعمر رضي الله عنه يحبه ويأمر ابنه باكل الخبز يوما مع اللحم
ثم اللبن ثم الدهن ثم الزيت ثم الملح ثم وحده ولا يأكل في الخلاء ما يترك في الاناء فهو
شرك خفي ولا يريد ان يعرف بالتقليل فهو افحش من الاكثار ويؤخر السحور ويعجل
الافطار ويبتدئ بالتمر او الماء ويفطر صائما فالكل مأثور ويستعد في شعبان بالتوبة ورد
المظالم ويترك الشاغل ويحيي رمضان بالصدقة والتلاوة والاعتكاف لا سيما الاواخر
فهو عليه واظب عليه وامر بالتماس ليلة القدر فيها ويراعي سائر الايام الفاضلة
كالاشهر الحرام لا سيما عرفة وعاشوراء والعشرين والشعبان وايام البيض والجمعة
والخميس والاثنين ويفطر في آخر شعبان استعانة على صوم رمضان وورد حديث اذا

حديث خير الامور اوسطها

كان النصف من شعبان فلا صوم حتى رمضان ثم السر فيما ورد حديث افضل الصيام
صوم اخي داود شدة انكسار النفس بقبض العادة بخلافه صوم الدهر قيل
ان يجتهد ان يصوم نصف السنة او ثلثها مع رعاية الايام الفاضلة وقيل لا يفطر
الا اربعة ايام متوالية اعتبارا بايام النحر والتشريق والاصل العمل بحسب صلاح
الباطن فكان عليه السلام يصوم حتى يقال لا يفطر ولذا يفطر حتى يقال لا يصوم وكذا
حتى يقال لا يقوم ويقوم حتى يقال لا ينام **الباب الرابع في السفر والحج والعمرة**
بسم الله الرحمن الرحيم السفر اما دنيوي وهو على قصد التعلم فورد حديث من خرج
من بيته في طلب العلم فهو في سبيل الله حتى يرجع والتجارب لاصلاح الاخلاق
فهو مهم والسفر يسفر عنها للبعد عن الماء لوفاء والتفكر في لطايف افعاله تعالى وعظم
صفاته والحج فورد قوله تعالى ولله على الناس حج البيت الآية فورد حديث من حج البيت
ولم يرفث ولم يفسق خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه والجهاد فورد حديث غزوة في سبيل
الله او روحة خير من الدنيا وما فيها وزيارة المدينة وبيت المقدس فورد حديث لا تشد
الرحال الا الى مسجدي هذا والمسجد الحرام والمسجد الاقصى وملاقات الاكبر آكد لاستفادة
من مشاهداتهم الاحوال فلسان الحال افصح وزيارة قبورهم والفرار عما يشوش العبادة
كالجاه والمال واما دنيوي كالفرار عن الفتنة والقحط ولا خرج فيه الا عن الطاعون

فهو منهي

فهو

فرض عين او طلب طال ونحوه فينوى نحو التعفف عن السوال والتعطف على العيال
ليصير عبادة ثم ان كان واجبا كالحج وطلب العلم فيتعين والا فالاستئذان اغلب
بحسب صلاح الحال فالفوائد والآفات متعارضة والمقصود هو المعونة والانس
به تعالى والمعين في البداية السفر للتعلم وفي النهاية الاقامة ففيه يتفرغ عن النظر الى الماء
الوفاء وحفظ النفس والمتاع واحتمال الشدايد والهموم وحقه ان يتوب ويرد المظالم
والقروض ويؤدي النفقات ويأخذ الزاد وورد خير الزاد التقوى ويطلب
الرفيق الصالح المعين على الخير ويتصدق قبل الخروج ويصلي قبله ركعتين ويستخير في غير
الواجب ويودع الاحوال ويرغب في دعائهم ويعرض الاشياء على المكتري ويرضيه
ويخرج في بكور الخميس والسبت فورد حديث دعاؤه عليه الصلوة والسلام
فيهما والاثنين فهو ايضا مأثور ويكثر السير في الليل فورد حديث عليكم بالدلجة فان
الارض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار ولا ينزل عالم يصير اليوم حارا ويصلي عند
كل الركوب من المنزل والنزول فيه ويكبر في كل صعود ويسبح في هبوط وحدوا وخبب
ويؤمهم احدا لانتظام الراى وليكن الامير احسنهم خلقا ومواساة وورد حديث اذا
كنتم ثلثة فامروا احدكم ويعين الرفقة ويواسي عليهم ويرافق الراحلة وينزل احيانا فيه
اقامة السنة وترفيه للدابة واسرار للمكاري ورياضة للنفس وتحرز عن ضعف الاعضاء

ولا ينام عليها الا نومة خفيفة ولا يتوقف عليه فورد حديث لا تتخذوا الطهور دوابكم
كرسي ولا ينفرد عن الرفقة ويحرص بالنوبة وينام في اول الليل جاعلا رأسه على العضد
وفي آخره على الكف ويقيم العضد ليستيقظ بسقوط النوم وهو ما ثور ولا يصيح جرسا ولا شاعرا
ولا كاهنا ولا منجما ولا جلالة ولا كلبا ويؤذن ان ضل الطريق وورد حديث اذا اختلف
عليكم الطريق فعليكم بذات اليمين فان عليها ملكا يسمى هاديا ولا يدخل بلدا ليس
فيه سلطان ولا سائس ولا ما فيها طاغون ويصاحب المرآة والمكحلة والسواك والمشط
والمقلم والموسى والركوة والحبل والابرة وخيطها وكثيب العزة فهو يذهب البركة ويتبرك
بزيارة الاحياء والاموات ويعجل اللوبة بعد قضاء الحاجة وورد حديث من كان مسافرا
اذا قضى نحبته فليرجع الى اهله ويأتي بالتحفة لاهل البيت والاقارب ولا يقدم بغتة
ولا ليلا والاحب وقت الضحى ويدخل المسجد اولا يصلي ركعتين فالكل ما ثور ويقدم
له الضحى وكان عليه السلام اذا قدم خرج زورا وتبوة وحقا الحج ان يخلص في النية ويحتال في دفع
تسليط الضربة لقطاع الطريق ويرجع ان لم يقدر في حج النفل فالاعانة على العدو اخشن
ويمشي راجلا ان قدر والا فاركوب وقيل هو افضل ففيه مؤنة الانفاق والبعد عن تشويش
الهموم والقرب عن السلامة والاتمام ويمشي اشعث اغبر غير متزين ولا مائل الى التكاثر
فهو عليه الصلوة والسلام فعل كذلك واخبر عن مباهاته بعابه ويتوب بارادة دم وان

لم يجب

لم يجب فورد قوله تعالى ومن يعظم شعائر الله الآية ولا يجاكس في شراء الهدي والاضحية
والمقصود تزكية النفس عن رذيلة البخل وتحليتها بتعظيم يقع فورد قوله تعالى لن ينال الله
لحومها ولا دماؤها الآية وينوي في الذبح فداء نفسه اقتداء بالذبح عليه الصلوة والسلام
ويتفقا في الطريق ومكة ما استطاع فمن علامات القبول طيب الكلام والانفاق وعدم
الاغتمام به وبما جيب في المال قدرهم منه بعد سبع مائة في سبيل الله تعالى وترك معاصي
كان يرتكبها وتبديل اخاء الفساق بالصلحاء ومجالس اللهو بالذكر وملازمة الخشوع
في اداء المناسك فهو الافضل لا سيما في الطواف والوقوف فهما كنزاه وشرب ماء زمزم
مستشفيا ويصبه على رأسه وجسده متبركا ومستجابا وطاره ويغتنم الموت في طريقه
فيكتب له اجره الى قيام الساعة وتبلغ الحاج بالترحيب ويصافحه تبركا ويروح الى المدينة
مكثرا للصلوات عليه الصلوة والسلام ويزور قبره عليه الصلوة والسلام وقبور
الصحابة واهل البيت وسائر مشاهدها ويصلي مساجدها ويتبرك بابارها ويتصدق
ويستحب الاقامة بمكة مراعيا حقوقها فورد حديث تنزل على هذا البيت في كل يوم مائة وعشرون
رحمة ستون للطائفين واربعون للمصلين وعشرون للناظرين ووردت حديث وانك لخير
ارض الله واحب بلاده الى الله ولولا اني اخرجت منك ما خرجت وبالمدينة فورد حديث في
الصبر على لاوائها وفي الموت بها شفاعته عليه الصلوة والسلام وشهادته يوم القيامة

وما نقل من ارجاع عمر رضي الله عنه الحج بعد الفراغ الى المسالخ تكاسيا عن السامة وارتكاب
الذنب فالاثم فيه متضاعف لتضاعف الثواب حيث علق العذاب بمجرد القصد فيما ورد
قوله تعالى ومن يرد فيه بالحاد الآية حيث قيل منه الاحتكار وقيل الكذب الضمني وتجريدا
للاشتياق والاولى الاستغناء من القلب والتوطن في موضع اقرب من الحوالة وسلامة
الدين وفراغ القلب وايسر العبادة فورد حديث البلاد بلاد الله تعالى والخلق عباد الله
فاي موضع رايت فيه رفقا فاقيم واحمد الله تعالى وحقا الجهاد ان ينوي نصرة الدين وبذل النفس
في رضاء الله تعالى فورد حديث افضل الجهاد ان يعقر جوادك ويهراق دمك ويخرج له يوم الخميس
ولا يغتنم بالصيب فتى الكل اجر عظيم حتى يكون علف دابته وروثه وبوله ونومه ويقظته
في ميزان حسناته ويكتب فرسا بخالف احد قوائمه الثلث ولا يتمناه ويسأل الله تعالى الشهادة
عنده فورد حديث لا تتمنوا لقاء العدو فان لقيتموهم فاثبتوا ويكثر ذكره تعالى ويكف عن
ذكر النساء والاولاد والاموال والاماطيز فهو لغيره ويغتنم الشهادة في سبيل الله تعالى فورد
قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا الآية حديث ان ارواح الشهداء في حواصل
طير خضر تسرح من الجنة حيث شاءت وتاوي الى قناديل معلقة من العرش ويودي الرجوع
الى الدنيا للاستشهاد وتمنيها فهو سبب نيل منزلهم وان مات على الفراش ولا يخرج
المشتغل بتعهد الاهل وخدمة الابوين فهو مقدم ويجهز الغزاة ولو كلبهم ويجهز هم

ويعظم

ويعظم اجرا سهم وبعدها ويتعاهدها يوم اللقاء فهي الكمل فضائل وتعلم
الفروسية والمسابقة لانها من الكرم والرمي فهو سنة ولا يترك فورد حديث من
ترك الرمي بعد ما علمه فانما نعمة كفرها والتخلي الباب الخامس في التزوج
بسم الله الرحمن الرحيم في النكاح فوائد وهي حفظ النفس من الشيطان فورد حديث
من تزوج فقد احرز شطر دينه وزيد الى الاربع ان لم يعتصم بواحدة ويبدل بالاخرى
ان تقصر الطبع وزيادة الرغبة فلذات الجنة فلذة الدنيا انموذج وقطع الملالة الى صلته
من دوام العبادة فورد حديث لكل شرة فترة فمن كان فترته الى سنتي فقد اهتدى
وهو لا يعم لانقطاعها للبعض بالماء والبنيان وفراغ القلب من تدبير البيت للعبادة
فورد حديث زوجات اعوان على الطاعة وهو يحض لمن لا يدبر فيه ولا يشوشه حقوق الزوجة
وكثيرة العشيرة ليدفع ولا لم الشر فيسلم والرياضة بالقيام بحقوقهن واحتمال جفاهن
فورد حديث فمن احتملها كان معي في الجنة وهو يحض بالمبتدئ لاحتياجه الى الرياضة وبقاء
العمل فالانفاق اولى لانه متعدي بخلاف صاحب الباطن فعله اشرف والولد وهو المقصود
الاصلي ففيه محبة الله تعالى بتحصيل حكمته وهي بقاء جنس الانسان والتحرز عن تعطيل
الاعضاء عن المقاصد ومحبته عليه السلام بالاستنان فورد حديث النكاح من
سنتي وتكثير الامة فورد حديث تناكحوا تكاثروا فاني اباهي بكم الامم يوم القيامة ولو

ولو بالسقط وبركة الدعاء ان بقي بعده فعليه الصلوة والسلام من
بعد الموت والشفاعة ان مات قبله فورد حديث ان الطفل يجر بابويه الى
الجنة وافاتا وهي كسب الحرام فالمعيل ينظر اليه للتوسع وورد فيه حديث
انه هو الذي اكل عياله حسناته وفوات الحقوق فورد حديث كفى بالمرء اثما ان يضيع
من يعول والشغل عنه تعالى بتدبير المعيشة وجمع المال والادخار والتفاخر
والاستغراق بالتمتع والهوان فان تحققت الفائدة وانتفت الآفة بتعين
النكاح وان انعكس بتعين التجرد وان تقابلا يؤخذ بالراجح فعوات الشغل
به تعالى وطيب اللقمة اخشن من فوات الولد لانه لا يجبرهما ولانه موهوم وهما ناجزان
وكذا الزنا اخشن من كسب الحرام لانه قتل حكمي بتحصيل ولد ليس له من يقوم
بحقه ولانه حرام لعينه والكسب لغيره فجلد الناظر والاثم لدوام الكسب وسرايته
شره الى الغير وعند الامن فالاولى الجمع بينه وبين العبادة وهو عند عظم القوة كما كان
لرسولنا عليه الصلوة والسلام وان لم يقدر فالنكاح لصاحب الظاهر والعزوبة
لصاحب الباطن كما نبه عليه السلام ثم الاصل ترك الشاغل عنه تعالى فينظر
ويختار بحسب الباطن وصلاح القلب وبجنبه المتخلي فترك اغذية تحرك الشهوة
وقطعها بالصوم الدائم والاقتصاد عند الافطار وغض البصر وهو بالاعتزال

وورد قوله تعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم حديث وجعل عليه الصلوة
والسلام لكل عضو زنا نهاد حديث والنظر رسيج الوسواس وربما يتعلق القلب
ويتعذر الوصول فيفضي الى التعب الشديد والاشتغال بما يستوفي القلب والعين
كل عضو يصلح لنعته اخر وتيه فالعين للقاء تكاد تحقيق ان يصاب ثم الصواب في الكف
ان قدر والا فالنجاة ولا اثم ان فقد القصد فورد حديث لك الاولى وعليك الثانية
والضرر في الامر داشد لامتناع الوصول في الشرع وبراعي المتزوج الاعتدال في الوقوع
فالافراط يقهر العقل بصرف الهمة الى التمتع ويحرم عن المقصود ويفضي الى تناول
الاشياء المقوية للشهوة وهو كتيه السبع الضاري والعشق وهو يجعله اضل
من الانعام ويسلب الخطبة وان كان متزوجا يجبها للولي وينظرها قبله تقريبا للالفة
ويعقد في المسجد فورد حديث اجعلوه في المساجد وفي الشوال ففيه كان نكاح عائشة
رضي الله عنها ورفافها ويقدم الخطبة والتحميد والصلوات في كل منها الايجاب والقبول ولا
يتزوج لعزها ومالها وجمالها ففيه وعيد ويختار المدينة لئلا يفسد الدين وورد حديث
عليك بصاحب الدين والحسنة الخلق لتحصيل الفراغ والجميلة فالصيانة فيه اكثر
والممنوع هو الاكتفاء بالجمال الا ان يكون زاهدا فيعرض عنه لانه من الدنيا وقليله
المهر فورد حديث خير النساء ارخصهن مهورا وورد حديث يمن المرأة خفة مهرها

ويسر بها ذكاحها وحسن خلقها والولود لان الولد هو المقصود وورد حديث عليكم
بالولود والبكر فورد حديث هلا بكرا تلاعبها وتلاعبك وفيها شدة المحبة والالفة هذا
والثيب تبغض صفات تخالف ما الفتها ويميل طبعها الى الاول وتشمئز دوجها لو ذكرته
والنسبة من اهل الدين ليسري الصلاح الى الولد فورد حديث اياكم وخضراء الدمن
اى الحسناء في المنبت السوء وغير القرابة الغريبة فهي تنقص الشهوة ونهى عنه معللا كأبان
الولد خلقا مهزولا وجاء الاجتناب عن الطويلة المهزولة والعقيمة الذميمة والمسنة
والمكثارة وذات ولد ثم رعاية تلك الاوصاف في الزوج اولى ويهادى فورد حديث تهادوا
تحابوا ويولم فهو مروى عنه عليه الصلوة والسلام فورد وفعله ويعجل فهي في
اليوم الاول سنة وفي الثاني متعارف وفي الثالث رياء ولا يجب على خطبة اجنبية
فهو ايذاء ويعلن فورد حديث اعلنوا النكاح وينشر السكر واللوز على رأسها
وينذب القوم فهو سنة ويغسل الزوج ويرمي الحاد زوايا البيت ليدخله البركة وينوي
في اجابة الدعوة تحصين الفرج وتفريح القلب ويسمي في ابتداء الوقاع ويقرأ الاخلاص
ويسأل له تلك الذرية الطيبة ومجانبة الشيطان فهو مأمور به ويجتنب الليل الاول
من الشهر والآخر والوسط فهو اوقات حضور الشياطين واول الليلة ليكون النوم على
الطهارة ويلبث بعد الفراغ ليتفرغ ويباشر كل ليال فهو الاعتدال المستدل الا لاباحة الاربع م الاربع

ويزيد

ويزيد لحاجتها فتحصينها واجب ويتخذ كل منهما حرقة لازالة الاذى ويضاجع الحائض
ويواكلها ويشاربها بخلافه للمجوس ولا يأتيها جانب الدبر فهو اللواطة الصغرى
ولا يدوم على ترك الوطء فهو يضعف قوته ولا يباشر بعد مباشرة واحتلام الا بعد
ان يغسل ذكره او يبول ولا يعزل فهو كالجلوس في المسجد لا لعبادة والاقامة
بمكة بلا حج ولا يأثم به ان نوى استبقاء الملك في الجارية والحسن والسمانة للتمتع والحبلى
بالتحرز عن الخاص والخوف من الافضاء الى كسب الحرام وكانوا يعزلون وما نهوا وان
كان ترك الفضيلة وهو التوكل وورد حديث من ترك النكاح مخافة العيلة فليس
منا اى عن اخلاقنا وآثارنا ان خاف ولادة البنت فهو عادة الجاهلية او اراد المبالغة
في النظافة فهو بدعة ويفرح بالمولود فورد حديث انه نور في الدنيا وسرور في الآخرة
ولا يغتم بالبنت لان الصلاح مستور ويزداد فرحا مخالفة للجاهلية وورد حديث
بركة المرأة تبكيرها بالبنات منها وورد حديث من ابتلي بهن بشيء فاحسن اليهن
كن له سترا من النار ويؤذن في اذنه اليمنى ويقيم في اليسرى فورد فيه حديث دفعت
عنه ام الصبيان ويقطع عنه سرته ويميط الاذى وترضع الام فهو سنة ولا يسام
ببكاء فهو ذكر وجاء الختان في اليوم السابع وقيل يؤخر عنه مخالفة لليهود وختانا
عن الخطر ووقته سبع سنين وختن الانثى ورد حديث انه مكرمة فهو نصف الوجه

وبغير الشهوة وليذة الوقاع ويجب الى الزوج ولا يبالغ فيه ويحسن الاسم
فورد حديث احسنوا اولادكم وانتم عبيد احب فورد حديث اذا سميتم فعبدوا احب الاسماء
الى الله تعالى عبد الله وعبد الرحمن ولا يجمع بين اسم عم وكنيته فهو منهي عنه وقيل كان ذلك
في عهده عم ويبدل الاسم المسيء فبدل عم اسم العاص بعبد الله وبرة بزينب
وقال لا تزكوا نفسها وسمى جماعة فلم ينه وما منع وبركة تحاميا عاقيل ليس في الدار بركة
ويسمى السقط وان جهل صفته فيما يصلح للذكر والانثى كحمزة وطلحة ولا يكنى بابي عيسى
او لا اب له ونهى عنه وعق عن الابن بشاتين وعن البنت بشاة في اليوم السابع فهو
فهو ما تؤثر به وعق عن الحسن بشاة وحلقه وتخلق رأسه وتصدق على وزن شعره ذهبا
او فضة فامر بها فاطمة في الحسين رضي الله عنهما في اليوم السابع ويطلى السكر او التمر
الموضوع في لهاته ففعله عليه الصلوة والسلام لعبد الله بن الزبير حين جاءت به
امه اسماء بنت ابي بكر رضي الله عنهما **الباب السادس في الكسب والورع**
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين ورد حديث من طلب الدنيا حلالا تعففا عن
المسئلة وسعيا على عياله وتعطفا على جاره لقي الله ووجهه كالقمر ليلة البدر ومن
طلب الدنيا مفاخرا مكاثرا لقي الله وهو عليه غضبان فالكسب سنة الانبياء والاولياء
وفيه سنة الحال وهو اولى لظاهر العمل من الاخذ بالسوال وبغيره فالفارغ سائل بلسان

الحال

الحال واما صاحب الباطن والعالم النافع للناس والمشتغل بعلمهم كالقاضي
فان اعطو الكفاية من بيت المال والا يقابل فضائل الكسب بما فيه ممنوعا وعمل بكسب
الصدوح وحقه ان ينوي التعفف والتعطف واقامة فرض الكفاية في صناعات
يتوقف عليه العيش ويباكر فورد حديث ان في الغدو بركة ونجاحا ويجتنب
ما يضر الناس كالاحتكار ويلون الباطن كالجزار فهو يقسي القلب والصباغة
فهو يزين الدنيا والظاهر كالحجامة والدباغة وما يعسر فيه رعاية الاحتياط كالصرف
والدلالة وما يكره فيه قضاوة تكاكشراء الحيوان وسلامة الناس كبيع الكفن وما
يحرم استعماله كقباء الابريشم وآنية الذهب والفضة والحرير وما ورفع البناء
وتزيينه بالجص ويعامل متدينا لا يسترحاله اعانة على البر لا فاسقا لئلا
يعين على الاثم ولا يبالغ في مدح المبيع وذم المشتري وان صدق ولا يحلف فهو
جعله تعرضة للايمان لترويج الدنيا الحسيسة فورد حديث لا ينظر الله الى منفق
سلعته بيمينه ويظهر عيب المبيع وقدره وسعر الوقت وما سومح به في الصفقة
الاولى فالاخفاء خيانة وورد حديث من غشنا فليس منا قوله تعالى ويل للمطففين
الآية ولا يروج الزيف بل يلقيه في البئر ولا يخلط التراب بالطعام ولا ما لا يعتاد
باللحم فهو وامثاله حرام ولا يقدم على شيء لا يريده بما فوق ثمنه ترغيبا للمشتري

والاصل ان لا يريد لغيره ما لا يريد لنفسه وهو باعتقاد ان الخيانة لا تزيد
في الرزق والديانة لا تنقص وان الآخرة اولى من الدنيا فورد حديث لا يزال لا له
الا الله يدفع عن الخلق سخط الله ما لم يؤثروا صفقة دنياهم على آخرتهم ويحسن
بان لا يغبن غبنا معتادا وان اعطى المشتري لرغبة او خاجة ويحمله منا ضعيفا او فقيرا
فورد حديث رحم الله امرأ سهل البيع وسهل الشراء لا من غبن لانه تضييع اذ لا اجر
ولا حمد ويسامح في قبض الثمن والدين بنقص بعض وترك طلب نقد حسن وامهال
وقبول حوالة فورد حديث رحم الله امرأ سهل القضاء وسهل الاقتضاء حديث من انظر
معسرا او ترك له حاسبه الله حسابا يسيرا او بادر في اعطاء الاجرة وقضاء الدين
قبل الاجل باحسن ما شرط وينوي القضاء كذلك ان عجز فورد حديث ان الملائكة يدعون
له حتى يقضيه ويستدين في ضعفه قوة في سبيله تكا وتكفف ميت مثل ونكاح يتعفف
به عليه تكافو يقضيها ويقبل ان ندم البائع فورد عليه اقالة تكا يوم القيامة عثرته
ويعامل الغير سنية على عزم الترك ان لم يظهر غناؤه ويكيل الطعام آخذا واعطاء
فيه البركة ويختار حرفا السلف كالحرث والحمل والنجر والخياطة والقصر والخصف والرعي
والكتابة وورد حديث خير تجارتكم البز وخير صناعكم الحرز ويلزم ما دون ذا ويترك
ما الجرفيه ثلثا فلم يرزق ويتخذ الغنم والدجاج ونحوها للدر والنسل ففيها خير الرزق

وكان له

وكان له عليه السلام بعيران وغنم من لبنها قوة اهله ويختار صنفا فيه السود
والبيض ولا يحرص فورد حديث شر البقاع السوق وشر اهلها اولهم دخولا
واخرهم خروجا ولا يركب البحر فورد حديث لا يركب البحر الا لج او حاج او معتمر او غاز
فورد اما الوارعون فانى استحى ان احاسبهم وادخر تنبيه الاحتراز عن الحرام
وهو الورع ثم عن الشبهة وهو التقوى فورد حديث دع ما يريبك الى ما لا يريبك
فهو كما اختلف والاخذ من علم ان في ماله حراما او عليه علة تمنع عدم المبالاة
وصلة السلطان ان اشتبه بيع المال او استحقاق الاخذ او قدره والاولى في مثله
السؤال عن الغير والتعلل كيلا يتأذى فاسرار المؤمن اهم من الورع اما العوام الغير
الناشئ عن دليل كالاحتراز عن الصيد لاحتمال كونه ملكا للغير ولا اثر عليه
فوسوسة ويبنى فيه على ظاهر الحال حسنا للظن فورد حديث ان بعض الظن اثم
ثم عما لا بأس به مخافة ما به بأس وهو الصدق في التقوى كترك العرب الشبع
والعطر لتحريكهما الشهوة ثم عما ليس له تعلق وهو الصدق المطلق كترك خطوة او لقمة
ليس فيها نية عبادة فهم كانوا يقتصرون على القدر الذي يقوى على العبادة والتحقيق
انه كلما يشتد في الاحتياط يكون سببا للتخفيف والاصل الاستقصاء من القلب
والله اعلم

الباب التاسع في الاتباع في المعيشة

بسم الله الرحمن الرحيم

فوائد قوله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله قوله وما اتيكم الرسول
فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا فالاصل اتباعه عليه السلام في جميع الامور لانه يصير عبادة
وينور الباطن ويتذكر العبودية ويقرب الى الارتياض فالمترسل في اتباع الهوى
يشبه البهايم هذا وانما عدل عليه الصلوة والسلام من مباح الى مباح لاطلاع
بنور النبوة على فائدة فيه فتركه للتكذيب كزوده دونه محمح وحقه ان يغسل اليدين قبل
الاكل وبعده تنظيفا وتعظيما ورد حديث الوضوء قبل الطعام ينفي الفقر وبعده
ينفي اللمم ويفتتح بالملح ويختم به ففيه مغفرة الذنوب ودفع سبعين بلاء ويأكل
على السفرة الموضوعة على الارض فالخوان والمخمل والاشنان والشبع من البدع
وان لم تكن مذمومة فخير الشبع متأدبا فورد حديث لا آكل متكئا انا عبد اكل كما يأكل
العبد الا الفاكهة على سبيل النقل فيجوز متكئا ومضطجعا ويجلس على الرجل
اليسرى وينصب اليمنى فهو مسنون وينوي به القوة على الطاعة دون التلذذ
ويقدم على الصلوة ان امن فوتها لئلا يبرد ولا يلتفت القلب اليه فورد حديث
اذا حضر العشاء والعشاء فابدؤا بالعشاء ويكثر الايدي فورد حديث اجتمعوا على
طعامكم يبارك لكم فيه وكان عليه السلام لا يأكل وحده وفيه تقليل الاكل
والاتفاق والجمع في القصعة الواحدة احب اليه تعالى ويجتنب القصعة الصغيرة

فلا بركة

فلا بركة وكذا الصفر والنحاس فالمسنون الخشب والخزف ويسمى في الابتداء
والاحب في كل لقمة ويجهر بتذكير اللقمة ولا يغيب ما كول فهو المأثور ولا يتجاوز
عما يليه فورد حديث كل مما يليك الا الوالدان فهو مروي معللا بانه ليس نوعا واحدا
ولا يأكل من ذروة القصعة ولا من وسطها ووسط الخبز ولا باصبع فهو تكبر
ولا بإبهام فهو شره ولا بسنة بثلث ولا بالشمال فالشيطان يأكل به ولا يقطع
الخبز واللحم بالسكين فهو منهي عنه للتشبه بالعجم في الترفع ويحضر البقل فهو يحضر
الملائكة ويطرد الشيطان والخل فهو نبقي الغيور ويغطى الخل حتى يبرد فهو اعظم بركة
وهو السنة ويكرم الخبز فورد حديث اكرموا الخبز فان الذي انزله من بركات السماء فلا
يمسح به اليد ولا يضع عليه القصعة ولا ينتظر الادام ويكسر باليد بينا ويقدم المكسور
على الصحيح ولا يلتفت يمينا ولا شمالا ويصغر اللقمة ويجود المضغ ويستعين باليد اليسرى
عند الحاجة ولا يجمع بين الادامين فالكل مأثور ويلعق الاصابع فلا يدري في اي
جزء منه البركة والقصعة فهو يلعق رقبته ويأكل السواقط فهو مأثور وورد حديث فمن
مهور الحور وسبب سعة العيش والعافية في الولد ويخلل الاسنان ويخرج ما بقي
منه ويتمضمض فالكل مأثور ويحمد تعالى اذا عرى عن الشبهة والا يستغفر ويغتم ويبكي
ويقرأ الاخلاص والعريش ولا يقوم قبل الرفع ويدعو لصاحبه ان اكل طعامه

يمينا ه

ويقدم الافضل في الغسل والاكل والشرب ويقبل الاكرام كتقديم الطست فالكرامة
لا ترد ولا يطيل انتظار الجمع فورد قولا فخالبث ان جاء بعجل حنيذ ولا يسكت فهو
سيرة العجم وبرافق الرفيق وتعذره غير ملح ولا يزيد على ثلثة فهو مروى ولا يخلف
فجأ الطعام اهون من ان يخلف عليه ولا يخوجه الى التعهد ويجمع مأكل في طست ما امكن
فورد حديثا اجمعوا صنوكم جمع الله شملكم ويجزن عما يكره الرفق قولا وفعلا كالنفخ
والنظر الى اكله وتقريب الرأس واخراج شئ من الفم متوجها واخذه باليمنى وجعل اللقمة
المعصوصة القصعة والدعن في الخل والعكس والتكلم بالفاكهة وان والاهوال والى
ستيذان في التقدم والامتناع قبل امتناعه والرفع قبل استفائه والتكلف كالاستغراض
وتقديم شئ يحتاج اليه العيال او لا يسامح النفس به فهو يورث الانقطاع ويقدم
ما يشتهي فورد حديثا من صاد فامن اخيه شهوة فقضاها غفرله ويضيف فورد
حديثا لا خير فيمن لا يضيف ويقصد به الاتقياء اعانة على البر دون الاغنياء فورد
انه نشر الطعام ولا يهمل الاقرباء والاخوان ولا يخص بعضهم تحاميا عن الوحشة
وقطع الرحم وينوي به استمالة القلوب واقامة السنة دون المباهاة ولا يدعو من
يشتغل الحضور ولا من يتأذى به الحاضرون ولا الفاسق فانه اعانة على الاثم ويجب
ناويا اكرام المؤمن فورد حديثا من اكرم اخاه المؤمن فكانما اكرم الله واسراره فورد

ويضيف

حديثا

حديث من سر مؤمنا فقد سر الله واحذر عن المعصية فورد حديث
من لم يجب الداعي فقد عصى وفاته السنة وهي مؤكدة وتبطل للاشتغال الداعي
الاطعام وقصد المباهاة والتحامي عن ارتكاب معصية كون الشبهة في الطعام
والمنكر في المجلس فالنية اعانوا شرف المباح لا لنقصان الجاه ولا لفقر الداعي فهو
تكبر وكان عليه الصلوة والسلام يجيب دعوة العبد والفقير ولبعد المسافة
ان اعتيد ما فورد حديث لو دعيت الى كراع الغنم لاجبت ولا للصوم فيفطر
ان ايلم فاسرار المؤمن يعدل الصوم وفيه حسن الخلق فورد حديث تكلفا
لك اخوك وتقول اني صائم والافضيافته بالعطر وطيب الكلام والاكتحال والادهان ونحوها ويجلس حيث يجلس فهو تواضع ولا ينظر الى جانب يأتي منه
الطعام فهو نشره ولا يطيل انتظار المضيف ولا يعجل قبل الاستعداد وغير
منكرا رأى ان قدر والا نكر باللسان ويرجع ويبتدئ المضيف بالغسل قبل
الاكل لانه داع وينام بعده انتظارا للداخل وتعظيما للمضيف ويقدم ما يكفي
فالنقص ترك المروة والزيادة رياء الا ان يجبر المضيف الذهاب به وغيره اولا
نصيب العيال تحاميا عن اهتمامهم ولا يرفع المضيف الا ان يعلم بسمره
واذا بات يريه القبلة والتوضي ويكرمه فورد حديث من كان يؤمن بالله واليوم

الآخر فلم فليكرم ضيفه وهو باطعام الانبساط والسرور وصب الماء على اليد والتشييع
الى الباب واخذ الركاب المركوب فالكل مأثور ويرجع وجوبا وان قصر في حقه برضا المضيف
فهو حسن الخلق ولا يكون اكثر من ثلثة ايام بحرا عن السآمة وورد حديث الضيافة
ثلثة ايام وما زاد فصدقة الا ان يأتي ويعد فراش الضيف ويستأذن كل صاحبه في الصوم
النفل فهو مأثور ويرسل الطعام لاصحاب المصائب فامر عليه الصلوة والسلام به لآل
حمزة وجعفر رضي الله عنهما الا ان يكون منكرا تحرزا عن الاعانة على الاثم ويجتنب طعام
السلطان ويقبل لو اكره ولا يقصد الاجود ونحو الثوم والبصل والكراث لا سيما يوم
الجمعة فهو منهي عنه لتنزه الملائكة والناس عن ريحه والاكل في السوق فهو دناءة
الا بنية التواضع وهضم النفس والاعتماد في الصحة فهو بضده كتركه للمريض
ويحل الذباب الواقع ثم ينقل به فان في احد جناحيه داء وفي الآخر دواء ويذكر الجايع
وحساب يوم القيامة ولا يواكل الا شراره ولا يشاورهم بل الاتقياء والعلماء فهو
يورث الحكمة ولا يواظب على البر ثلثة ايام فهو المروي ويأكل الشعير فهو اكثر طعام الانبياء
عليهم السلام ويخلط البر به فهو سبب البركة ويأكل من التمر الاوتار فورد حديث
من تصبح بسبع تمرات عجوة لم يضره ذلك اليوم سم ولا سحر ولا يجمع التمر والنوى في طبق
وكفابل يجعله من الفم في ظهر اليد فيلقي وكذلك نحوها ويقدم الثمار فورد قوله عليه

فاكهة

فاكهة مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون ويأكل ما اصاب فهو المروى ويجوع النفس
لوليمة الفردوس فكان عليه السلام يعقد الحجر على البطن من الجوع ويجتنب الشرب
في اثناء الاكل الا لتعلق لقمة او صدق عطش ولا يكثر فهو يقاتل الهضم ويأخذ الكوز
باليمين ويشرب في ثلثة انفاس مفتتحا بالتسمية ومختما بالتحميد في كل نفس
فهو السنة فورد مصوا الماء مصا ولا يعبوه عبا فان الكباد من العب ومن آنية
الخزف والخشب ثم بيده فهو افضل من الكرع وغيره لا قائما ولا مضطجعا وينظر فيه
قبل الشرب ولا يتنفس فيه ويحفظ اسفله عن التريش عليه فالكل ما تؤثر
ويترك سؤر المسلمين لا سيما الكبار فورد سؤر المؤمن شفاء ولا يرد
الماء ولا يعرض ويدار الكوز والطست بالايمن ويختار الثوب الابيض فهو احب
الالوان اليه عليه السلام وكان يلبس الاخضر وينوي فيه ستر العورة والتزين
لتودد المسلمين ويبدأ بالايمن في لبس كل شئ وبالايسر في النزع ويفتتح بالكمة
ويختم بالتحميد ويلبس السراويل قاعدا كيلا يصيبه آفة ولا يسبله الى ما تحت الكعب
فقيه الوعيد بالنار بل يرفع الى نصف الساق ويبدأ بلبس القميص ويلبس الفرش فورد
من دق ثوبه رق دينه ولا ينزع حتى يرقع فهو السنة ويكسو المزوج فقيرا
ليكون في خزانته نكاح ولا يتخذ ثوبين ويتصدق باحدهما اجتمعا وينعم فالغائم تبيان

العرب وفيه الوقار ويرسل بين الكتفين الى قدر الشبر او موضع القعود او نصف
الظهر وهو وسط مرضي والكل مروي ويستحب لبسه الجمعة او يومها ويلبس ما اصاب
وينفض الخف قبل اللبس ويقعد في لبسه ونزعه ويجتنب احيانا توا ضعا فهو احمد
ويلبس النعل الاصفر فهو يوجب السرور ويطيب ولا يرد الطيب فهو المروي
والاحب للرجل ما خفي لونه وظهر ريحه وللمرأة ما ينعكس ويجتنب الخناء فهو شبيه
بالنساء لانه ستر هن والنمص والاتناحص فنهى عنها ولا ينبغي اكثر من سبعة اذرع
فورد حدث نودي الى ابنا يا فاسقا وينوي فيه التعبد ودفع الحر والبرد ولا يبالغ فيه
فلم يضع عليه السلام لبنة على لبنة ولا قصبة على قصبة ويبدأ يوم الاحد ويتخذ
موضعا للوضوء والغسل وموضعا للبول والغايط وموضعا للضيافة فورد حدث انه
ركوع البيت ولا يتوطن دار الحرب فورد حدث انا برئ من كل مسلم مقيم بين ظهراني المشركين
تتراءى نارهما وينظفها الغناء ولا يكنسوا ولا يزخرفوا ويقرأ عند الدخول آية الكرسي والاخلاص
فهو يورث الغناء ويغلق الباب ليلا مستحبا ويرخي الستر ويطفئ النار ويتوضأ للنوم
ليكون رؤياه صادقة ويتساك ويعد الطهور والسواك وينوي القيام فلكل امرئ ما نوى
ويتساك كلما استيقظ فكانوا يفعلون ويضع وصيته مكتوبة تحاميا عن هجوم الموت
دونها ويتوب عن الذنوب وينوي الخير للمسلمين ليغفر له ولا يبسط الفراش النفيس قطعا
لغلبة النوم

لغلبة النوم والاولى بالترفه ولا يواظب عليه فهو المروى وينقضه قبل الاتيان
ويستقبل القبلة وجهه واخمصه اليها او يكون كالملحود ويقرأ آية الكرسي وآمن
من آخر البقرة وشهد الله الى الاسلام وقل اللهم الى حساب والهكم اله واحد الى
يعقلون وان ربكم الله الذي خلق السموات والارض الى المحسنين وقل ادعوا الله الخ
وعشرا من اول الكهف وعشرا من آخرها والمعوذتين يقرأهما فينفث على اليدين ويمسح
الوجه والبدن ففي الكل فضائل ويذكر الموت والنشور وينام على جنبه تحاذ ذكره
وهكذا كلما استيقظ وينام فهو علامة حبه تعالى وخير العافية ولا ينام وحده الا
لتقوى الحضور في القيام ولا على سطح غير محوط ولا فيما لا باب له ولا بعد الصبح فالارض
تشكي منه الى الله تعالى ولا بعد العصر وكان عليه الصلوة والسلام اذا طال القيام ينام
نومة خفيفة قبيل الصبح وفيه تجد الشوق الى اداء الفرض وذهاب اثر القيام عن
الوجه ويقيل فهو سنة معينة على القيام كالسحور على الصوم متضمنة للسنة وليكون
النوم ثلث الليلة واليوم ولا ينقص الرؤيا الا على عالم ناصح ولا بكل ماري فان
رأى مكروها يبزق عن يساره ويتعوذ ويتحول عن جنبه ويقوم ويصلي ركعتين ولا يحدث
بشئ ويرد المعبر الى احسن تأويل ولا يقتني كلبا فالملائكة تتنفر عنه الا لماشية او
صيد او زرع ولا يستقبل الشمس فهو داء ويستدبرها فهو دواء ويخرج مسيبا

متعوذا قارئا بآية الكرسي ويسرع في المشي الى البيت ولا يمشي بين المرأتين ويترك
الطريق للنساء ويحيط الاذى فيقع اجر جزيل ولا يجتاز فوق ثنية ولا تمشي في الارض
مرحا حديث من تعظم في نفسه واختال في مشيته لقي الله وهو عليه غضبان ويأخذ
العصا في الكبر فهو سنة ويبعد في قضاء الحاجة عن الاعين في الصحراء ولا يكشف
العورة قبل الانتهاء الى موضعه ولا يستقبل النيرين ولا القبلة ولا يستدبرها
ولا يبول في اماكن الراكد ولا تحت الشجرة المثمرة ولا في الجحر ولا تحت المواضع الصلب ولا
في مهب الريح ولا المغتسل ولا قائما ويبكي على الرجل اليسرى ويقدمها داخلا
ويؤخرها خارجا ولا يستصحب شيئا عليه اسم تعالى واسم عالم ولا يدخل حاسر الرأس
ويتعوذ قبل الدخول ويحمده تعالى بعد الخروج ويعد النيل قبل الجلوس ولا يستنجي
بالماء في موضعه فالكل ما ثور ويزيل وسخ الشعور ودوده بالادهان والتسريح
فورد حديث ادهنوا غبا حديث من كان شعره فليكرمه وماء الانف والاذن لئلا
يصم وتحت الاظفار ويدخل الحمام فهم دخلوه ويصون عورته عن نظر الغير ونظره
عن عورة الغير ولا يكشفها وينوي التنظيف للصلوة ويعطي الاجرة قبله سرا الحمامي
واعلانا بالعوض ويتعوذ ولا يسلم ويدعوا بالمعافاة لمن سلم ولا بأس بالبداية
ولا بالمصافحة ولا يكثر التكلم ولا يقرأ القرآن الا في النفس ولا بأس باظهار التعوذ

ويجتنبه

ويجتنبه وقت الغروب وبين العشائين فهو وقت انتشار الشياطين ودعا الريح فهو
يورث اللوث ولا بأس بالدلك فهو مروى ويذكر ظلمة اللحد وحرارة جهنم
ويحمد تقاربه الخروج فالماء الحار في الشتاء منا نعيم يسأل عنه ولا يدخله المرأة فورد ح
لا يحل للرجل ان يدخل خليلته في الحمام ويحلق الرأس ان اراد التنظيف والاحتياط في
الغسل ولا يرسل لحيته بالشريف ويقص الشارب فورد مندب قصوا الشوارب
ولا بأس بابقاء السبال ولا يؤخر حلق العانة ونتف الابط وتقليم الظفر اكثر من اربعين
يوما فهو المأثور ويحلق الابط ويزيل العانة بالطلاء اعتيادا لحصول المطلوب والنجاة
عن الايدام ويبتدئ بتقديم تقليم مسبحة اليمنى وخنصر اليسرى وخنصر الرجلين
فالمسبحة فيهما وتختم بالابهام في الكل فهو المروى ويكتحل ثلثا في كل عين فهو مروى
وروى ثنتا في اليسرى وورد حديث عليكم بالاثمد عند مضجعكم فانه مما يزيد في
البصر وينبت الشعر ولا يكثر التزين به والاكتحال والادهان وقطع اللحية الطويلة بالخوط
يرى سمجا ويفتح باب الغيبة ويبقى قدر القبضة فهو الوسط المسنون وقيل يبقى بحالها
فورد حديث اعفوا اللحى والاجود تصغيرها وتحبيرها لاخفاء الشيب الا في العرو وورد مندب
انها حضاب المسلمة والمؤمنة ويكره تسويدها فورد مندب هو حضاب اهل النار وتبيضها
اظهار الكبر وترفعها ونتفها عبثا وتشيبها بالمراد فهو منكر وتزيينها للناس بالتدوير والتسريح

والزيادة في العارضين بارسال الصدغ المتجاوز من عظمهما ولا يأكل الجنب
ولا ينام دون وضوء ولا ينقص من البدن شعرا ولا ظفرا ولا دما فاجزاء البدن تعاد
في الآخرة والمزاح جنبا يكون كذلك ويكنس المسجد ويبوره وينوشه ففيها فضائل ولا
ينقشه ولا يزخرفه ولا يصوره فهي من البدع ويتعهد النعل عند بابه ويمسح ما به
من اذى ويقدم الرجل اليمنى داخلا واليسرى خارجا ويجهر بالدعاء على من يتحرفيه او ينشد
ضالته وينظفه عن النخامة والبزاق ولا يتخذه بيتا ولا معبرا فالكل مروي وان غلب النعاس
فيه يتحول عن موضعه ويضرب باطراف اصابعه جانب رأسه الايمن ثلثا ثم يجلس
ويستقبل القبلة في الجلوس فهو عبادة وفيه قوة البصر ويجلس موضعا اقرب الى التواضع
لا بين الظل والشمس فهو مقعد الشيطان ولا يفرق بين اثنين ولا يقيم احدا فان قام
لا يجلس ثمة ويجلس حيث اصاب وخلف الصف ان لم يجد مكانا فيه ولا يعود ولا
يتجاوز من سبح ويحي من يتيمه ولا يميد الرجل وكان اكثر جلوسه عليه الصلوة والسلام
ان ينصب الساقين ويجعل اليدين عليهما ويلازم الوقار والتواضع ويجتنب الجلوس
على القدمين والركبة واكثار النظر على الكاهل والعقب والالتفات واللعب مع اللحية
والاصابع وتخليل الاسنان وادخال الاصبع في الانف واخراج البزاق والنخامة
والتخامة والتثاوب على الوجوه والجثاء والاشارة باليد والعين ونحوها مما يكره الناس

ويستغفر

ويستغفره تعالى عند القيام ولا يقعد في السوق بلا حاجة ولا في الطريق ويؤدي الحقوق
ان جلس ويفتتح الكلام بالتسمية والتحميد والاستعاذة والصلوة عليه السلام
ويختار العربية ويخفض الصوت ولا يكثر ويهذب اللفظ ويبين الكلام ويتفكر في
الحجة ويسكت عند الغضب ويذكره تعالى عند النسيان ويستثني ولا يحلف عليه تعالى فهو اجزأ
ويحترز عن القصص والخلفا ما امكن وان خلف ورأى غيرها خيرا فليأت به وليكفر
ويراعي الادب ويتكلم بالقصير الجامع ويتوقف بين الكلمتين ليحفظ السامع ولا يجهر
قبل تمام الكلام ويستأذن للسوال فالكل مأثور ويكثر البكاء فورد ما من شيء احرم من النار
على ثلثة اعين عين سهرت في سبيل الله تعالى وعين غضت عن محارم الله وعين بكت
من خشية الله تعالى دون الضحك فهو يميت القلب ويذهب النور فورد قولوا قليلا فليضحكوا
قليلا وليبكوا كثيرا ويخفض الصوت العطاس فالتصريح به جشا ويستر ثوبه او
يده ويستره الغم باليد في تثاوب ويلقي البزاق ليسار او تحت القدم دون القبلة واليمين
ويتفأل بكلمة صالح فالكل مأثور مأمور به ولا يتطير فهو منهي عنه ويفتتح الكتاب
بالتحميد والصلوات ويذكر اولا نفسه ثم المكتوب اليه فهو السنة ويتربه فهو سبب
النجاح ويتعفف عن طلب الحاجة ما امكن وحقه ان يتوضأ ويصلي ركعتين فيرفعها اليه تعالى
ويخرج بكرة الخميس بعد التحميد والصلوة وقرأة الفاتحة وآية الكرسي وآخر آل عمران والقدر

ويقصد الاتقى والاكرم والاسمح والاحسن والارحم ولا يرتكب معصية فيه
ولا يلح ويشاور العاقل العالم الصالح المدايم ذلك الامر كالسعي في الحال والشجاع
في الحرب فورد قوله ﷺ وشاورهم في الامر ثم امرأته وخالفوه ورد ﷺ فيه البركة
ويقدم الاستخارة ويختار اهون الامرين وايسرهما ولا يجب الحال اكثر من العرض
ولا يبذل الدنيا بالدنيا ولا يركب بقرة ولا يجر على حمار فكل خلق لعلة وركب
على ما اصاب ويرفق الخادم فالكل مأثور وكان عليه السلام لا يدخل البيت حتى
يتصدق بالفاضل النفقة ويسعى في الحاجة ويخصف النعل ويخيط الثوب ويقطع
اللحم ويشتغل بامور البيت مع امهات المؤمنين ولا يتكلفها ولا يجبه ولا يصيد ويجيبه
ويقبل الهدية ويكافئ عليها ويرد الهدية المقرونة بالمنة وان قلت ويغنم العبد ايام
الرخاء فحسنه بعشرين وتلزم المرأة قعر البيت ولا ترفع عليه ولا تنظر الى الخارج وتنظر
منه الى الرجال فتنة وامر ام سلمة رضي الله عنها بالاحتجاب عن الاعمى ولا بأس بالخروج
في المهم واسوأ هيئة واخفى طريق منكرة لمن يعرفها غير مسمعة صوتها وتصدق بما بقي من
طعام يستحيل اذا ترك ويغنم العجين بطول السلامة فورد لا يخلو المؤمن من
علة وذلة وقلة فلا بد وان يبتلى في كل اربعين يوما بشيء منها ويسترجع في المصيبة
فهو مأثور ممدوح في القرآن ويحترز عن الشح والضرب والحلق والنوح فهي منهي عنها اذ

الى رسم

ای رسوم الجاهلیة وبأن المریض أنینه یخفف بعض ما به فذکر الانتاء منها ویعصب
الرأس ویبام علی الفراش استعانة علی الصبر وتوقیا عن التشدد للبلاء ویشفی
بالذکر والدعاء والصلوة والقرآن لاسیما الفاتحة فورد حدیث انه شفاء من کل داء
ویحمی فیهم امرأة به ویداوی فورد حدیث تداووا عباد الله ما من داء الا وله دواء
الا السام ویستوهب من مهر امرأته واستوهب علی رضی الله عنه امرأته او استقرض امرأته
فی العارضة من مهرها فاشتری به العسل ومزجه بماء السماء وشربه فصار سبب
الشفاء هذا وازالة السکنجبین الصفراء لا یفارح اردأ اسماء الا بالتعلیح بالنظر و
التوقف علی الشروط ویحتجم فورد حدیث ما مر بملأ من الملائکة الا قالوا یا بشر
امتک بالحجامة والاحجاف سبع عشرة وسبع عشرة وتسع عشرة واحدی وعشرین فهو مأثور
لاسیما یوم الثلثاء سبع عشرة فورد حدیث فهو دواء من داء سنة الاوفقاء
فهو یورث النسیان ویجتنب الکمی فقیه خوف السرایة والرقیة ونهی عنها ویوصی بثلث
المال وارضاء الخصوم وقضاء الدین وفدیة الصلوة والصوم عنه ماداموا لا یؤذی
التکلم فی القبر الی یوم القیامة ویغتنم الموت ولا یشتغل عنده بغیره تعظیما له وباطنا ویواری
بیس ویحضر الصلحاء ولا یکره السکراج ویطیب ماحول البیت فهو یحضر الملائکة ویحنط
فی هذه الجوارح فورد حدیث ارقبوه عند ثلثة اذا تغیر جیفه وذرفت عیناه وبسط سفتاه

فهي من رحمة الله قد نزلت به واذا غط غطيط المختنق واحمر لونه وارتدع شقشقاه
فهو من عذاب الله قد نزلت به وكلمة التوحيد فوره حديث من تلا وهو يعلم ان لا اله
الا الله دخل الجنة وحسن الظن فوره حديث قدسي انا عند ظن عبدي بي فليظن
بي ما شاء والخوف والرجاء فوره حديث لا يجتمعان في قلب عبد الا اعطاه الذي يرجو وامنه
(اي الذي يخلط الطاعة بالمعصية)
الذي يخاف حين قال محتضر ارجو الله واخاف ذنوبي ويكره الخليط لعجاجة دوي الطاغوت
فوره حديث من صبر في ارض طاغون كان له اجر مثل شهيد الباب الثامن والسبعون
بسم الله الرحمن الرحيم ورد حديث ان الحجاب نور والله على ما ابرمنا نور حول العرش
لباسهم نور وجوههم نور يغبطهم النبيون والشهداء فاطلب فيه تعالى كل عالم يستفاد
من قوله وحاله وصالح يتبرك به وامرأة يفرغ للعبادة تدبير امر البيت وغني يعطي مالا
يصون الوقت عن الضياع في الطلب وستعبده تعالى فانه يحب المحب ومحبوبه وكذا
البغض ويزداد ان لقوة الطاعة والمعصية وينتقصان لضعفها فالاولى الاخوة ثم
المحبة وهي ما تمكن في حبه للقلب ثم الخلة وهي ما تخلل في سره ولا شركة فيها فوره حديث لو
كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن صاحبكم خليل الرحمن جلا فاما سواها
فوره حديث علي مني بمنزلة هارون من موسى عليه السلام فيصاحب العاقل وحسن
الخلق فانه الحياة ما تؤثر والنافع فصحبة الحريص سم قاتل والصالح فالفاسق

يستحق المقت

يستحق المقت ويعدم حاجته والمال والنفس وهو الاولى ثم التسوية ثم التأخر وان عدم هذا فذاك والاول مأثوران وورد حديث من صاحب صاحبا ولو ساعة من نهار الا سئل عن صحبته هل اقام فيه حق الله او اضاع حين اعطى عليه الصلوة والسلام اقوم المسواكين الى الصاحب وقال انا احق به رسول الله قوله تعالى امرهم شورى بينهم وبينهم ومما رزقناهم ينفقون وكانوا لا يميزون اهل الامر ونظير المشاشة فيه والسرور وتقبل المنة ولا يحوج الى السؤال فهو تقصير وتبود بالسكوت وتفقد الاحوال ونظير المشاركة في السراء والضراء ويدعوه باحب الاسماء وورد حديث اذا احببتم احدا فسئله عن اسمه واسم ابيه وعن منزله وكان عليه الصلوة والسلام يدعوهم بالكنى ويثني عليه وعلى آله صادقا مقتصدا الجيد ما يبلغ اليه فهو يؤكد المحبة ويبني على العيوب متلطفا في اخلاء فع الملاء افضاح وفيه اوعد بعضا به تكا يوم القيامة ويمسك ان علمه او عدم انتفاع النصح لكونه مأسور الطبع والقطوح اسلم والابقاء اقرب لرجاء تأثير الصحبة فيه فورد حديث مثل الجليس الصالح مثل صاحب المسك ولان القطع منهي عنه بخلاف الابتداء فتركه مأمور به وتجاهل عن تقصيره الا اذا ادى الاستمرار الى القطع فالاولى الاحتمال ثم العتاب في السر بالكناية والكتابة ثم التصريح ثم المشافهة

اذ المقصود اصلاح النفس رعاية الحقوق وتحمل الاذى وتقبل المعذرة فعلى
من لم يقبلها مثلها اثم صاحب الكبر ويدعوا له فيستجاب فيه ما لا يستجاب لنفسه
وله مثل ذلك ويحفظ الوفاء بالثبات على المحبة معه ومع اهله واخوانه فكانوا ابدا يقولون
فيه فيحبون كلب الحبيب وورد حديث انها كانت تأتينا ايام خديجة وان كرم العهد من
الايمان حيث اكرم عليه الصلوة والسلام مجورا والاصل تسوية الظاهر والباطن
والغيبة والحضور ولا يغير الحال عند ارتفاع القدر فمن اللؤم ولا ينفرد عنه في اكل
الذيذ وحضور السرور ويستوحش عند فراقه ويساعده الا فيما يخالف الحق فالوفاء فيه
الخلاف وينشاوره ولا يحفظ السر عنه ولا يحب عدوه لئلا يكون شريكا في العداوة
يخفف بترك الاكل والتكلف في اداء الحقوق وغيرها كنوافل العبادة تركا واتيانا فورد
حديث انا واتقياء امتي برآء من التكلف ويرفع الاداب عند تمام الاتحاد فالمقصود صفاء
القلب والادب عنوانه ويزور غبا فورد حديث زر غبا تزدد حبا الا ان يأذن الملال
وينوي فيه الاستيناس بالتقاء والاستعانة على الدين والتقرب اليه تعالى باقامة الحق
وتحمل المؤنة ويسلم على المسلم وان لقيه مرارا او حالت شجرة او جدار ثانيا بالتجديد
عهد الاسلام ان لا يؤذي في عرضه وماله قبل الكلام فورد حديث من بدأ بالكلام
قبل السلام فلا تجبه حتى يبدأ بالسلام وعند الدخول في بيته وبيت غيره لئلا يدخل

الشيطان

يدخل الشيطان فهو مأمور به وان كان حاليا وتحيته السلام علينا وعلى
عباد الله الصالحين فالملائكة تردده والدخول في قوم والخروج عنهم ليكون
مشاركا لهم في كل حين يوجد منهم ويبدأ به فهو المروي وكان يسلم على جمع
النساء ويرد عليهن وكان عند تلاوة القرآن والاذان وقضاء الحاجة ونحوها
فلا تكلم فيها ولا اللعب بالشطرنج ونحوه اهانة ولا يرد فيها ويزيد في الجواب
فوائد واذا حييتم بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها والاولى بالبداءة
الداخل والماشي والراكب والصغير والقليل وورد حديث اذا سلم واحد
من القوم اجزى عنهم ولا يشير بالاصبع والكف فهو عادة الكفار منهي عنه
ولا يخص بالمعارف فهو من اشراط الساعة ولا يبدأ بعليك السلام فهو تحية
الميت ويصافح لا سيما الكبير في الدين فهو من تمام التحية وورد حديث فيها فسبعة
وتسعون مغفرة وتسعون لاحسنها بشر وجعل الاصابع في الاصابع ولا
يدع حتى يدع صاحبه فهو السنة ولا من وراء الثوب فهو جفاء من عادة الكفار ويعانق
القادم ويأخذ ركاب العلماء للتوقير ويوسع المجلس ويكرم الداخل فيبسط له
الثوب ويخفف الصلوة ويشتغل به ثم يعاد فيها فالكل مروي ولا ينحي ولا يقوم
فيه منهي عنه عن عادة الاعاجم ويوقر الكبير كالعلماء والصلحاء والشرفاء

والشيوخ ويقدمهم في المشي والكلام والجلوس فورد حديث ليس منا من لم يوقر
كبيرنا ولم يرحم صغيرنا واوعد في المقدم على الكبير بالفقراء وبراحي قلب الصغار
فكان عليه السلام يبالغ فيه ويتكفل اليتيم فورد حديث انا وكافل اليتيم كهاتين
في الجنة واشار السبحة والوسطى ويظهر البشاشة فورد حديث ان الديك السهل
الطلعة وشتمة العاطس المحمد بدعائه الرحمة والمغفرة ويجب بدعائه الهداية والصلاح
ففيه فضل كثير الا اذا زاد على الثلث فورد حديث انه زكام ويصلح ذات البين فهو
افضل الصدقة وستر العيوب فورد حديث من ستر على مسلم ستره الله في
الدنيا والآخرة ويتقي موضع التهم تحرزا عن سوء ظنهم ووقوعهم في الغيبة ويشفع
فورد حديث اشفعوا تؤجروا ويرشد الضال وينشد ضالته ويفرج المكروب وينصر
المظلوم فورد حديث من فرج عن مغموم واعان مظلوما غفر الله ثلثا وسبعين
مغفرة ويسعى في حاجته فالمشي فيها ساعة خير من اعتكاف شهرين وان لم يقض
ويعظ ويعين الضعيف ويحسن ويحفظ الغيبة ويبر اخلاقا ويحب التائب ويستغفر
للمذنبين فورد حديث انه صدقة ويعامل على حسب حاله فعوض الفقه لاهل اللهو
والبيان لثقيل اللسان ايد النفسين وينصف من نفسه فهو من ثلث خصال
يستكمل بها الايمان ولا يعلم احد مقداره وان كان من اهل البيت فالعلم بالغلبة

يورث الاهانة

يورث الاهانة وبالكثرة عدم الرضاء وورد حديث استر ذهبك وذهابك
ومذهبك ولا تستحقر احدا فالعاقبة مستورة ولا تستعظم الدنيا فهي حقيرة
وما فيها ولا تتكبر على الفقير بل على المتكبر وجالس الفقير فهو السنة دون الغني
وحبيب العافية والعامي واذا ابتلي لا تجوض في كلامه وتغافل عما يجري عليه والسلطان
واذا ابتلي بكبير الحذر وان اظهر المحبة ولا تعتمد وبرافقه مرافقة الطفل وتكلم على
حسب الارادة ولا تدخل بينه وبين اهل بيته فهو مضر وبالغ في الادب وتبرك
بالعادل وبدعوا له بالصلاح ففيه صلاح العامة وتستعيذ عند الدخول
عليه وعليه الاحتراز الاخ كشف السر والقدح والشك والتعرض في الحرم والعامة
لفساد الزمان وورد حديث خالطوا الناس باعمالهم وزايلوا بالقلوب ولا
تعتمد الا على من جرب تحقيقا في الاحوال المختلفة فلا تجد جزأ من مائة مما تظهر وتبطن
ولا تطمع رعاية الحقا ولا ما في ايديهم ولا تعاتب من لم يقض حاجتك والا تطال
الامر ولا تعظ من لم يتوقع منه القبول الا مجملا تحرزا عن تعصبه وتجده تكان
رأي منهم كراهة ويوكلهم اليه تكان رأى مكروها وتستعيذ به من شرهم وتشارك
في همهم وتتغافل عن جهلهم وحسب الكبير كالاب والصغير كالابناء والمساوي كالاخ
وبالغ في الاحتراز والاحسان الى اهله وغير اهله فورد حديث اصنع المعروف الى

الى اهله وغير غسله فان لم يصب اهله فانتا من اهله والاصل ان يجيب ما يجب
لنفسه وان يريد له ما يريد لنفسه ولا يهجره فوق ثلثة ايام فورد حديث انه
لا يحل ويستأذن للدخول ثلثا يمكث بعد كل قدر ان يصلي ركعتين او اربع ركعات
ويفرغ من الاكل والتوضي فورد حديث الاستيذان ثلثا فالاولى يستصغيون
والثانية يستصلحون والثالثة يأذنون او يردون ولا يطلع على الباب
ويدقه لينا ولا يقول انا عند الباب ولا يا خادم بل يحمده ويسبح ويتنحنح ويعود
المريض مع ثياب نظيفة غير عابس ويجلس عند كتفه المريض دون رأسه ويضع
اليد على جبهته او يده ويسأله كيف هو فهو السنة ولا يحدث الا ما يسره وما هو
خير فالملائكة يؤمنون عليه ويبشره بطول العمر وسرعة الصحة ويغتنم دعاءه
فهو كدعاء الملائكة ويدعو له بالشفاء سبع مرات ففيه شفاء ان لم يحضر اجله
ويعيد فيها وهي مرة سنة والزيادة نفل وورد النهي في عيادة صاحب الرمد
والرمل ووجع الضرس والجرب والعرق المدني ويسمع المحتضر كلمة التوحيد دون
الحاح ويعجل تغطية وجه الميت وتغميض عينيه وتجهيزه وتكفينه بأطيب الثياب
وابيضها لا اكثرها قيمة ويعزي المصاب وهي تسكين قلبه بالموعظة والاعلام
بجزيل الثواب مصالحا بالتواضع واظهار الحزن وقلة التكلم وترك التبسم وشهده

ويشهده بالخير والامان ويدعوله عند الذكر فورد حديث لا تذكروا موتاكم الا
بخير وليشيع الجنازة خاشعا متفكرا في الموت والاستعداد له غير متكلم ويصلي
عليه ويقرأ الفاتحة عند رأسه واول البقرة عند رجليه ويدعوله ويشفع ويتبرك
به ويجتهد ان يكون عدد المصلين اربعين فهو علامة قبول الشفاعة ولا يرجع
حتى يفرغ من الدفن ويقعد بعد وضع الجنازة على القبر مخالفة لاهل الكتاب
ويتصدق في الولي قبل مضي ليلة ان تيسر والا يصلي ركعتين بالفاتحة وآية
الكرسي والتكاثر عشرا في كل ويهبه الثواب ويسلم ويقف مستدبر القبلة
ويواظب على الصدقة سبعة ايام ويزور القبور ناويا به الدعاء والرقة والعبرة
فورد حديث زوروا القبور فانها تذكر الآخرة وتدمع العين ويرق القلب حديث
من لم ينس المقابر والبلى حبيبا قبل من اوده الناس ويقرأ القرآن ما تيسر
ثم يسبح ويدعو وورد حديث قرأه يس في الشاهير والاحد ص سبعا فوعد
فيه مغفرة الميت والقارئ ان لم يغفر الميت ويعين لها يوم الجمعة او الخميس او السبت
او الاثنين فالموتى يعلمون زوارهم فيها ولا يطأ ولا يمس ولا يقبل ويبر
الوالدين فالعقوق من الكبائر لا سيما الام فورد حديث برها مضعفان على الولد
مقدما على المندوبات بالواجبات فهو المراد بما ورد بر الوالدين افضل من الصلوة والصوم

فالموتى يعلمون زوارهم فيها

والحج والعمرة والجهاد ويستأذن للدخول عليهما ويستغفر لهما وينفذ عهدهما
ووصاياهما ويكرم اصدقاءهما فورد حديث ان ابر البر ان يصل الرجل اهل ود
ابيه بعد ان تولى الاب وينصدق له ما وبزورهما حيا وميتا فورد حديث من
زار قبر ابويه او احدهما في كل جمعة غفر له وكتب برا ويقطع لسان السفيه عنهما بما
لم فهو من البر ويقدم حق المعلم على حقهما فهو سبب حيوة الروح ولا يقرع
باب داره فورد حديث ولو انهم صبروا حتى تخرج اليهم لكان خيرا لهم ويصل
الرحم لما امكنه من عطاء وزيارة ودعاء فورد حديث من كان يؤمن بالله واليوم
الآخر فليصل رحمه صلوا الارحام ولو بالسلام قيل يكره جوار القريب فهو
برفع الحرمة ويورث القطيعة ويزوره عيانا ويراعي حق الكبير كحق الابوين والصغير
كالولد ويشتريه مملوكا ليعتق لاسيما الوالدين فهو قضاء حقهما ويبالغ في
استرضاء الجار فورد حديث ما زال جبرائيل يوصيني في الجار حتى ظننت انه سيورثه
يعني الدار سعته وحسن جوار اهله وورد في حد اربعون دارا وروى اربعون في كل
جهة ويحترز عن النظر الى بيته واجراء الميزاب اليه ووضع الستارة على حائطه والهناء
في القاء التراب بين يدي الدار ولا يمنع عنه الريح برفع البناء ولا نحو الملح والماء والنار
ويرسل اليه ثمرة يشتريها او يخصها ولا يبلغه ريح القدر الا ان يرسل اليه ويسامح

ما امكن

ما امكن وحسن المعاشرة مع المرأة فورد قوله تعالى وعاشروهن بالمعروف
فورد حديث من صبر على سوء خلق امرأته اعطاه الله تعالى من الاجر مثل ما اعطى
ايوب على بلائه ومن صبرت على سوء خلق زوجها اعطاها الله مثل ثواب آسية
وينبسط مزاحا ولعبا فورد حديث هلك بكر انا لاعبها وتلاعبك ولا يدع الانقباض
فورد حديث خالفوهن فالبركة في خلافهن ويغار بعباد الامور لها غوايل وورد
حديث ان الله تعالى يغار والمؤمن يغار وغيرة الله ان يؤتى المؤمن ما حرم الله عليه ولا
يفرط فورد حديث من الغيرة غيرة يبغضها الله وهي غيرة الرجل من غير ريبة ويمنع عن الحضور
في المسجد ويعدل النفقة قوله تعالى ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك الآية ولا
يختص نفسه باجود الطعام ويشركان فيه فورد حديث فيه فضل كثير ويعلمها
ما يجب عليها ويعدل بين النساء في البيتوتة والاعطاء فورد حديث في الليل جاء يوم
واحد شقيه مايل بخلاف المباشرة والمحبة فلا اختيار فيهما وورد حديث اللهم هذه
جهدي فيما املك ولا طاقة لي فيما لا املك يعني القسم ولو وقع الخصومة من الجانبين
او جانبه ولا يلتام فلا بد من حاكمين من اهله واهلها فورد قوله تعالى ان يريدا
اصلاحا يوفق الله بينهما وان كان من جانبها يعظ الزوج ثم يخوفها ثم يستدبر في
الفراش ثم يضربها دون البيت ثم يهاجر ثلثة ايام وجاء عشرة وشهرا ان كان للدين

ثم يضرب غير جارح ولا كاسر للعظم ولا ملطخ بدم فورد حديث ويطعمها اذا طعم
ويكسوها اذا اكتسى ولا يقبح الوجه ولا يضرب الا ضربا غير مبرح ولا يطلق
فورد حديث ابغض المباح عند الله الطلاق ولانه ايذاء الا لضرورة عنه او جنايته
منها او امر الاب به ان صح الغرض وهو ما تؤثر وورد حديث فلا جناح عليهما الآية
فيطلق في طهر حال عن الجماع واحدة فقط بلا تعنيف واستخفاف ويسر به هدية جبرا
للمصيبة ولا تطلبه المرأة ففيه الوعيد وتطيع الزوج فورد حديث ايما امرأة ماتت وزوجها عنها راض دخلت الجنة ولا تمنع نفسها وتتقي تمتعه وتستأذنه في الاعطاء من
البيت والخروج عنه وصوم النفل ولا تغيبه بالقبح وتقدم حقه على الاقارب ولا تبسط
مع غيبته وتنقبض في غيبته بترك الملاعبة والالتذاذ وتقوم بامور البيت ولا تستبدل
زوجا بعد وفاته لتكون زوجته في الجنة وتحافظ حال الولد ولا يتيتم لا سيما سمي الانبياء
ويلقنه كلمة التوحيد في اول ما ينطق به اللسان ويعلم علوم الدين والكتابة والرمي
والسباحة ويؤدب لست سنين ويعزل الفراش لسبع ويضرب في الصلوة لعشر
وردي لثلثة عشرة ويزوج لست عشرة ويسوي بين الاولاد في الاهداء ويبدأ
بالاطفال والنساء ويتوضأ في موته ويصلي ركعتين فالكل مأثور ويأخذ بناصيته المشتري
ويدعوا بالبركة ويذيقه الحلواء اولا ويطعم ما يطيع والاولى ان يأكل معه ويكسوه

فاكتسى ولا يكلفه مالا يطيق ويمسك ما احب ولا يغضب فالكل مأثور وورد
حديث كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته ولا يضرب غضبا بل تأديبا لا على لذة
ونسيان ولا يزيد على ثلث فانه قصاص يوم القيامة وورد حديث اعفوا عن سبعين
مرة لمملوك قال كم اعفو ويعتق ان طالت المدة ففيه العتق من النار ولا يهزل معه
لانه يسقط الوقار ويهذب اهل البيت بالرياضة لا سيما الولد المراهق فهو ابسر
وورد قوا انفسكم واهليكم نارا ولا يطأ حيوانا فانه يسئل عنه ويطوف
طوافا بالبيت فهو مأثور ولا يضرب شيئا على الوجه ولا يغضب بالنار فنهى عنهما ويعرض
الغلمان والماء على الفرس سبعين مرة وورد حديث يمن الفرس ذله وحسن خلقه
ولا يدخل على الظلمة تحاميا عن استعمال دارهم ومظلتهم وفراشهم فلا يخلوا عن
التواضع لهم فورد حديث من اكرم فاسقا فقد اعان على هدم الاسلام والسكوت
عن منكراته عندهم والدعاء لهم بالبقاء فورد حديث من دعا للظالم بالبقاء فقد
احب ان يعصى الله في ارضه والمدح وان صدقا فهو اعانة على الاثم وورد حديث ان الله
ليغضب اذا مدح الفاسق والمجنة لهم فهو ارادة الظلم واستحقار نعمة الله تعالى
نقم برويه التوسع عليهم الا لرعاية اطاعة الرعية ودفع التأذي والظلم عن
نقم او غيره فيدخل مراعيا حقه تعالى ويكره ان دخلوا عليه مكافاة لاكرامه عن

عن الدين ورعاية للحشمة بين الرعية وجهور الاهانة في الخلاء وعند العلم
بعدم اضطراب الرعية بنية اعزاز الدين وتحقير الظلم واظهار الغضب لله تعالى والصبر
الاستقامة من القلب ونية الاصلاح لا الاشتهار وهو يعرف بالفرصة عند
حصول الموعظة من غيره والاولى الاجتناب عنهم وعن حواصلهم والتغافل
عن احوالهم ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر وهو فرض على الكفاية في
الفرض فعلا وتركا ومندوب في المندوب وورد فيه ولتكن منكم امة
يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف الآية وان عدم العدالة تحرزا عن انسداد
باب الاحتساب للتعذر العموم ولان الواجب عليه الامتناع والمنع فلا يسقط
بترك احدهما الآخر واما ما ورد في ذم القائل بما لا يعمل لعدم العمل واذن الامام
لعموم الدلالة واطلاقها حتى يحتسب على الامام ايضا وحقه العلم ليعلم الحدود
والحقوق والورع لعدم تأثير قول الفاسق وسقوط اعتباره وحسن الخلق
وهو الاساس فربما كان الغضب لا يمكن دونه وورد فيه فقولا له قولا
ليّنا لعله يتذكر او يخشى الآية واوله التعريف ثم الوعظ والتخويف منه تعالى لا يتجاوز
عنه ان كان على الوالدين او المولى او البخل او السلطان بل يشتغل بالدعاء اولا
بالاستغفار ثم التنبيه والسب دون الفحش مثل يا جاهل ويا احمق ولا يتجاوز عنه

ای التفتیش

ان کان

ان كان على المسلم من الذمي تحرزا عن استيلاء الكافر ثم التغيير بكسر الملاهي
واراقة الخمر ثم التهديد ثم الضرب وهو بقدر الوسع وان لم يقدر فالكراهة
فورد الحديث فان لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان وان ظن الاصرار
لا يجب بل يستحب اظهارا لامر الدين وان ظن اصابته مكروها او فعل منكر آخر
يحرم الا ان يظن الامتناع ايضا فيتفق من القلب وينظر في صلاحه مبالغا
والاعتبار للظن الغالب من معتدل الحال فالجبان يستغرب البعيد والمتهور
يعكس ولا يتجسس كوضع الاذن والانف لاحساس صوت الاوتار وريح
الخمر وطلب المرأة ما تحت الثوب فهي منهي عنه ويدخل الدار عند ارتفاع الاصوات
ويحتسب على غير المكلف ففي المحتسب عليه لا يشترط التكليف لانه في محل الخلاف
كما قال الشافعي العضب ولا قبل الارتكاب فهو مشكوك فيه ولا بعده فهو حق الامام
وعلى المحتسب عليه القبول والاعتذار فهو المأثور ويبغض المصر فيه لله تعالى
بالاعراض والاهانة وترك الاعانة وابطال اعراض تعزيز على المعصية دون غيرها
ولو اعان تحريضا على قبول النصح او لحق الاسلام فحسن فالحال يخلف بالنية
كما في الترك للفسقة الا ان يعلم اقتداء النفس كما في المبتدع والمعلن بالفسق
في الملأ حتى يترك السلام فهو يسقط بادنى عرض فورد [illegible] من انتهى صاحب

بدعة ملأ الله قلبه ايمانا ومن اهان صاحب بدعة امنه الله يوم الفزع الاكبر
ومن اكرم اخاه لقيه ببشر فقد استحق بما انزل الله على محمد عليه السلام وسقى
من القلب في الخلاء ان اظهار البغض اقرب الى الاثر جاز ام التلفظ بالنصح
والاحسن الى من جنى في حق الناس فهو اسأة وحق المظلوم الاولى بالرعاية بخلاف
حق ويضطر الذمي الى اضيق الطريق ولا يبدأ باالسلام عليه ولا يزيد في جوابه
ويسلم على من اتبع الهدى ان كان ذمي في جميع المسلمين ويدعو في تشهيه بالهداية دون
الرحمة ولا يرشده على معبده ولا يصافحه ويعيد الوضوء ان صافح ولا يستقبل جنازته
بالوجه **الباب التاسع في الصمت وآفات اللسان**
بسم الله الرحمن الرحيم ورد حديث ان الله حظا يا ابن آدم في لسانه فقع الصمت الوقار
واجتماع الهمة والفراغ للعبادة والسلامة من آفات الدارين فان البلاء موكل بالمنطق
بالمنطق منها ما لا يغني وهو ما لا اثم فيه ولا ثواب ففيه تضييع الوقت وقساوة القلب
ووهن البدن وتأخير الرزق وايذاء الحفظة وارسال كتاب من اللغو اليه تكاد وقرائه
بيديه يوم القيامة على رؤس الاشهاد والحبس عن الجنة والحساب واللوم
والتغير وانقطاع الحجة والحياء منه تعالى ورد حديث من حسن اسلام المرء ترك
ما لا يغنيه ومنها الفضول وهو زيادة فيما يغني فورد حديث طوبى لمن امسك الفضل

عن مقوله

عن قوله وانفاق الفضل عن ماله ومنها الخوض في الباطل كمجالس الغناء ومقامع
الفساق وتنعيم الاغنياء وتجبر الملوك وحروب الصحابة والمذاهب الباطلة فمن ح
اعظم الناس خطايا يوم القيامة اكثرهم خوضا في الباطل وهو حرام والاولان
مكروهان وسبب الكل الحرص على علم لا ينفع والانبساط بالكلام للتودد وامضاء
الوقت والعلاج ذكر اثبان الموت والسوآل ونحو فان الخسران بتضييع الوقت والعزلة
وهو الانفع والتأنوأة في الفهم وهو المروي عن الصديق رضي الله عنه والسكوت عن
بعض المباحات ومنها المراء وهو الطعن في الكلام باظهار خلل او طغيان وهو حرام
والواجب السكوت او السوآل مستفيدا او التعريض متلطفا وورد حديث من ترك
المراء وهو محق بني له بيتا في اعلى الجنة ومن تركه فهو مبطل بني له بيت في اسفل الجنة ومنها
الجدال وهو ان يتعلق باظهار المذاهب وهو يعرف بكراهته اصابة الخصم الحق وارادة
اخطائه واظهار فضل النفس الناس وورد حديث ان اول ما عهد الي ربي فنهاني
عنه بعد عبادة الاوثان وشرب الخمر ملاحاة الرجال والسبب الترفع والغضب وعلاج ح
كل في موضعه ومنها الخصومة وهو لجاج في الكلام لاستيفآء حق ابتداء او اعتراضا
فورد حديث ابغض الرجال الى الله تعالى الالد الخصم وهو حرام الا المظلوم لينصر حجته
بطريق الشرع مقتصرا على الحاجة والاولى الترك العسر ضبط اللسان على الاعتدال

(اي الفضول والمباحث)

مراده الاول وهو من بنى له بيت في اعلى الجنة

والاحتراز عن موجباتها ثم كالحقد والغضب والسب والفرح بغم المسلم وفوت
طيب الكلام ومنها التشدق بتكلف السجع والتصنع فيه فورد حديث شرار امتي
الذين يتشدقون في الكلام والسب اظهار الفصاحة والبراعة اما تحسين الالفاظ
في المواعظ للتأثير في القلوب فجائز دون الافراط ومنها الفحش وهو التصريح بالامور
كالفاظ الجماع والبول والحرام وزوجتك فورد ح الفحش ليس من الاسلام
ومنها السب فورد حديث سباب المؤمن فسوق فارخصته ومثل هل انت منته الا من
بنى فلان باسيئ الخلق لاحياء لك يا احمق يا جاهل فكل لا يخلو عن جهل وحمق ومنها
اللعن وهو الابعاد عن الله تعالى فهو حكم عليه تعالى فلا يجوز لاحد ميت كافر لجواز انه اسلم
الى الدعاء بالرحمة
الا اذا علم موته كافرا كابي جهل وفرعون ولاحي لاحتمال انه سيسلم بخلاف الترحم
للاسلام الى الان سوال للثبات على الاسلام وهو مستحب وسوال الثبات على الكفر
كفر ويجوز التعميم مثل لعن الله الكافرين والاولى الترك مطلقا اذ هو مما لا يغنيه وورد
المؤمن ليس بلعان ومنها نسبة الذنب الى المسلم الا الذنب بعد التحقق ومنها الدعاء
الشر على احد فورد حديث ان المظلوم ليدعو على الظالم حتى يكافيه ثم لم يبق للظالم
عنده فضيلة يوم القيامة ومنها المزاح وهو مطايبة القلب وهو مذموم لانه يولد
كثيرا من الذنوب والعيوب كحقد القلب وجراءة السفهة وسقوط الوقار وذهاب حلاوة

المحبة

المحبة والغفلة عنه تعالى وظلمة القلب وورد حديث لا تمار اخاك ولا تمازحه
الا المناداة الخالي عن الباطل كما هو المأثور ومنها الاستهزاء وهو استحقار الغير
بذكر عيوبه على وجه يضحك قولا وفعلا وهو حرام لانه ايذاء وورد قوله تعالى لا
يسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا خيرا منهم حديث من عير اخاه بذنب قد
تاب منه لم يمت حتى يعمله الا فيمن جعل نفسه مسخرة يمزح به كالمزاح ومنها اظهار
السرور فهو من لوم الطبع وفيه الايذاء والاستحقار وورد حديث لا يحل لاحد ان
يفشي على صاحبه ما يكره فورد حديث اذا حدث الرجل الحديث ثم التفت فهو امانة
ومنها الوعد على عزم الخلف فهو من ثلث هي علامة النفاق والواجب الوفاء في كل وعد
فهم منه الجزم وان استثنى فورد قوله اوفوا بالعقود حديث العدة دين او عطية
ويعذر ان ترك بعذر فورد ففيه نفي الاثم ان كان بنية الوفاء لكنه متصور بصورة
الخلف فالاولى الاحتراز ومنها الكذب وهو حرام الا اذا وقع في تركه اضعف منه
كما في ستر الاسرار والانكار عن العلم بكل من اختفى عن ظالم قاصد قتله او فيه
اخذ من الصدق كما في اصلاح ذات البين فورد حديث الاستثناء في الحرب واصلاح
والحديث مع امرأة لا عند استواء الطرفين فاصله قبيح والاولى الترك في خاصته
لاجابة الغيرة ان امكن بغموض الامر ولو تعريضا لانه تقرير على ظن كاذب والله

اي الاستثناء والكذب عن علم الخ

فالمعارض مثل الله يعلم ما قلته ومذ فارقتك ما رفعت الحجب عن الفراش
الا مارفع الله سبحانه والانكار عن القول والصحة ثم التصريح والمعتبر البينة والاستفتاء
من القلب ومنه التسامح في العدد مبالغة مثل قلته مائة مرة فيأتي ثم بالمرة ونحوها الا
بالمجاورة عن الحد المعهود لكن لا يعتاده ففيه خطر الوقوع في الاثم ورفع شهوة الطعام
فورد حديث لا تجعلوني جوعا وكذبا والاخشى في اليمين فهو من الكبائر وفي مثل الله
يعلم انه كذا فقد رخص عيسى عم انه من اعظم الذنوب وفي الاخبار والرؤيا فيما عدا من
اعظم الغرري ومنها الغيبة وورد ذكرك اخاك بما يكره ويجوز الاجمال
فورد حديث ما بال قوم يفعلون كذا الا ان يفهم المعين مثل الطائفة الذين ماضوا
على اليوم وانواعها التصريح والتعريض مثل فلان تاب الله عليه الحمد لله الذي عفى عن
محاكمة السلطان والاشارة بما يكره اخوك فيما ورد حديث سمية غيبة والعرض والحكي
وكل ما نهي عنها وهي حرام فورد قوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا الآية ع الغيبة
اشد من ثلثين زنية في الاسلام والسبب التشفي من الغيظ وموافقة الاقران
خوفا عن التثقيل والتحامي عن رد قوله لسبقا الغير في تقبيح والتبري عن فاحشة
منسوبة اليه بالنسبة الى الغير والمباهاة والحسد والاستهزاء ونحوها والعلاج
ذكر ما ورد فيها ودفع السبب بما في موضعه والرخص التظلم فورد قوله تعالى لا يحب الله
الجهر الآية

اجهر الآية حديث ان لصاحب الحق مقالا والاستعانة على تغيير المنكر وصلاح
المعاصي فهو مأثور والاستعانة فلم يمنع هند ذكره بخل ابي سفيان لاخذ ماله بغير
علمه والتعريض اولى والتحذير عند خوف سراية الفسق او الضرر الى الغير فورد حديث
اذكروا الفاجر بما فيه ليحذره الناس اما مجاهرة معاوية فرجل صلوك لا مال له واما ابو جهم
فلا يرفع العصا عن اهله انكحى اسامة بن زيد واشتهار المذكور باسم العيب كالاعشى
والاعرج والعدول اولى واظهار الفسق حديث من القى جلباب الحياء عن وجهه
فلا غيبة ونحوه من الغرض الصحيح والاصل الاستفتاء من القلب ومنها النميمة وهو
تبليغ كلام يقال في حق الغير اليه وهو حرام فورد مومة بحمار مشاء بنميم الآية حديث
الا اخبركم بشراركم المشاؤن بالنميمة والسبب ارادة الشر في القايل او اظهار محبة السامع
او التروح بالحديث فعلى السامع التكذيب لان النمام فاسق لا يقبل قوله ومنها التكلم
مع كل من التعاديين بما يوافقه فهو نفاق وورد حديث من له وجهان في الدنيا كان له لسانان
في الآخرة ومنها المدح فهو عند المادح لخطر اسرار الفاسق والرياء والكذب فورد حديث
ان كان لابد لاحدكم ان يكون مادحا فليقل احسب فلانا والله حسيبه (اي امتثالا لامر الله)
ولا يزكي على الله احدا فورد حديث انا سيد ولد آدم ولا فخر اي اقوله ايحارا لا افتخارا حديث لو وزن
ايمان ابي بكر بايمان العالم لرجح ومنها التكلم بالمنهي عنه كالحلف بالاباء وتسمية

فيه قطعت عنق صاحبك
لو سمع ما افلح ولو سلم عنه
ممنوع اليه فورد حديث

شيئ

العنب بالكرم وقوله ما شاء الله وشيئ وعبدي وامتي وربي وربتي فالصواب ثم
وغلامي وجاريتي وسيدي وسيدتي ونحوها ومنها سوال العامة عما يعتذر ادراكه كسر
الروح وحقايق الصفات او يفكر القدر وكالقول بالظن وهو ما تغير به القلب فورد
فوسوسوا واجتنبوا كثيرا من الظن الآية الا اذا اخبر عدل وعلم عدم العداوة وحامل امر
فيعذر اذ لكذبه سوء الظن ايضا ولا تجسسوا وهو هتك الستر فورد فوبيخ ولا تجسسوا
والاستحاء فورد فوبيخ اذا سمعوا اللغو عرضوا عنه فورد حديث المستمع شريك القايل
وفيه هيجان الوساوس وبقاؤها في النفس ولا قصاص في نحو الغيبة والسب والتجسس
لانحصاره على مورد الشرع وورد حديث ان امرء عيرك عايبك بما فيك فلا تعيره بما فيه وقيل
يقابل بما لا كذب فيه والاولى الترك والتحقيق ان المحرم من الاشعار للالتذاذ والاجرم كل
لذة وللاوزان والالحن سماع صوت العندليب والقمري فهو موزون لتناسب مطالعته ومقاطعه
طبعه وللافهام والالحن كل مفهوم هذا والشعر كلام والانشاد فاثور والنهي للتجرد له
فهو اشتغال بما لا يعنيه وورد حديث لان يمتلئ بطن احدكم قيحا حتى يريه خير له من
ان يمتلئ شعرا او تضمنه تحشا وهجا وافترا كنظم الكفار والمبتدعة ويجوز هجا وهم ففعله
الحسان رضه وامر به والتوسع في المدح ان وجد الوصف المذكور في الممدوح لانه يكذب لعدم
لفقد قصد اعتقاد صورته وتوارث استماع المبالغة بلا نكير ووصف نحو الخد والقد والصدغ

على الاوب

فان الحمل عليها مرخص

على الاقرب ان لم يحمل على مغنية سوى امرأته وامته او استعار العارف سواد الصدغ
لظلمة الذنب وبياض الخد لنور الطاعة والوصال للقائه تعالى والعراق للحجاب ونحوها
والنظر الى الاثر في التغني به على الاقرب فمندوب ان شوقا الى الحج او الغزو ان كان
قربة بخلاف ما اذا لم يجب والا بوان لا يأذنا او غلب الهلاك في الطريق ونحوه
او حزنا على التقصير في الدين كما روى عن داود عم وما انشده الوعاظ على المنابر
او اكد حبه تعالى مباح ان اكد السرور فيما يباح فيه كالعيد والعرس والولادة
والختان وحفظ القرآن فهو مأثور او شوقا الى الاخوان او المرأة والامة حرام او
شوقا الى الزنا او حزنا على الموتى والبلد يا فوره لكيلا تأسوا على ما فاتكم
واوفى رتبة الاستماع للشهوة وهو نفخ الشيطان ثم للتلهي بمجرد النغمة والموظبة
عليه ذنب ثم لتروح النفس قطعا للملالة من العبادة ثم لمقابلة حال باخ المعاملة
مع تعالى ويشترط رعاية السنة بالحمل على ما يليق به تعالى ثم طلبه تعالى فقط وهو ملهى
عن حظوظ النفس وغاب عما سواه تعالى حتى عن الشهود مع تعالى البتة ومنه تولد
الوجد وهو ما صادف القلب من شوق وخوف وحزن وقلق (اضطراب) وتجري تعالى القلب وحصول
العلم والمكاشفة وربما لا يمكن العبارة عنه كما عن الفصاحة والمدحة والتواجد مذموم
للرياء لا لقصد الوصول الى الحقيقة لورود اللهم ارزقني حبك وحب من احبك وحب

ما يقربني الى حبك وما سبقا من التباعد في التلاوة ومشاهدة افضل دوام
ذكر الشيخ والنظر اليه والفكر في فضائله الى عشقا حتى ينبغي الخلاص عنه وحقه
الا يكون السامع ممن حرم النظر اليه الا للشيخ الامام على نفسه كما في قبلة
الصائم ولا الآلة مزمار فهو شعار اهل الشرب فحرم بفعاله كخلوة الاجنبية والنظر
الى فخذها ولانه يذكره وشوقا اليه كالمرفق والختم وفيه التشبه كما في الاجتماع
واحضار الآلات ونصب السماع في ادارة السكنجبين بخلاف نحو الدف والطبل
ولا المتغنى به قرآنا اذ لا يجوز فيه مد المقصور وقصر الممدود ولتوافق الصوت
ولا المغنى عن آية لا يوافق السامع كاحكام العامل والحدود ولا اقتران ضرب
اليد والدف وينتفي شاغل من الزمان كوقت الصلوة والطعام والمكان كالشارع
وما فيه صورة قبيحة او رائحة كريهة والاخوان كالمتكبر المحتاج الى الرعاية والمتكلف
المشوش بالرقص وخرق الثوب والمتزهد المفلس في الباطن وعديم الذوق في السماع
والجاهل الحامل على ما لا يليق به تعالى والملوث قلبه بحب الدنيا والشهوة والمتلهي
بالنغمة ويصغي بالحضور ولا يلتفت الى الجوانب ووجوه المستمعين ويشتغل بنفسه
وبرعاية قلبه وما فتح عليه ويجلس على هيئة المتأمل المستغرق ويحترز عما يشوش
كالسعال والتثاوب والمنكر كضرب اليد وتحريك الاطراف والرقص وخرق الثوب الا

ان صار مغلوبا بحيث لا يعلم بفعله اولا يطيق الامتناع عنه لطريان نحو ابنه
او اجداد او حيا فيعذر كما غلب على عمر رضه عام الحديبية ويوم مات عبد الله بن ابي حمية
الدنيا حيث انكر الصلح والصلوة على جنازته والدعاء له والقيام على قبره وابى طيبة
رضه حيث شرب دم عم بعد الحجامة لكنه ضرب تقصير جل قدر ذوى الكمال عنه
لا سيما الانبياء فهم اصحاب شرايع مكلفون وبساعد الاخوان في القيام ورفع العمامة
ان كان معتادا فالمخالفة موحشة والاسرار بالمساعدة فيما لم ينه عنه وصار
معتادا بعد عصرهم حسنة وان كان بدعة ويخفى به لئلا يقتدى العوام ويظهر
المنع فهو يضر الاكثر للاعانة على الهوى ويخلو الكامل المعرفة والمحبة للاستغناء
عن المحرك الخارجي الا بنية الاسرار بالمساعدة وتعليم ضبط الجوارح مع كمال الحال و
والاسلم الاجتناب لمكان الاختلاف وندرة تحقق الشروط لدقة مكائد النفس
والشيطان **الباب العاشر في الاناة والعجلة والاستعجال والحلم والعفو والنسيحة والحقد**
بسم الله الرحمن الرحيم الاناة معنى باعث على الاحتياط في الامور والتأني اتباعها بعد الدخول
فيه والتوقف قبله وضدها العجلة وهو باعث على الاقدام باول خاطر والاستعجال اتباعه
وورد حديث العجلة من الشيطان الا في تزويج البكر وقضاء الدين وتجهيز الميت
وقرى الضيف والتوبة من الذنوب وآفاتها الحرمان فمن استعجل نيل منزلة او اجابة دعوة

قبل الوقت يترك مسألته او مكافاة ظالم يبطل بالدعاء عليه واقتحام الشبهة فاصل الورع
النظر البالغ في كل شئ والافراط في الغضب وهو مذموم فورد حمزة الغضب يفسد الايمان
كما يفسد الصبر العسل وهو غليان دم القلب لطلب الانتقام والحدود الاعتدال وهو يضبط
بحكم الشرع والعقل فالتفريط مذموم كالافراط فورد فوقه الشداء على الكفار وهو
لانا خذكم بهما رأفة في دين الله وقلعه في زوال ما استغنى عنه ممكن لما احتيج اليه كطعام
يسد جوعته وثوب يستر عليه عورته وبيت يواريه وكتاب يطالعه لصعوبة تفريغ القلب
عن حبها الا لمن غلب عليه التوحيد فيرى الخلق مسخرين كالقلم للكاتب وفيه الكبر
بان لا يظهر الاثر وسببه الكبر والعجب والمزاح والاستهزاء والايذاء والحرص في الفضول
وعلاج كل في موضعه وبالاجمال التواضع والتعبد والقعود والابكاء والاضطجاع والصاق
الخد بالارض فالكل مروى مأمور به معللا بانه جمرة في القلب بدليل حمرة العين وانتفاخ الاوداج
والاستعاذة والاستعانة به تعالى والعلم بثواب الحلم والتحلم فورد فوقه والكاظمين
الغيظ اى المتحلمين فوقه من كف غضبه كف الله عنه عذابه ح ان المسلم ليدرك بالحلم
درجة الصايم القايم وشدة غضبه تعالى وقدرته وفضيحة الاخرة وشبه الحليم بالانبياء والله
والاولياء والغضوب بالسبع الضاري وقبح هيئته والعجز عن الغلبة على مراده تعالى وانتقام
المغضوب عليه وحدوث الذنوب لاخذ اللسان في الفحش والسب والجوارح في الضرب والجرح

والقتل

والغل والغلب والحقد وهو ذميمة فاحشة فورد حديث المؤمن ليس بحقود
والعلاج قلع الغضب وذكر ما ورد في العفو مثل قوله تعالى والعافين عن الناس وورد قوله تعالى
خذ العفو قوله تعالى وان تعفوا اقرب للتقوى وهو اسقاط حق واجب اما قول ابي ضمضم
تصدقت بعرضي على عبادك فوعد وعليه الوفاء وما ارتكب الحقود من مكروه كترك
الاعانة في الحاجة والدعاء والوعظ والرفق وورد حديث ان اسرع الرفق ومن حرام
كالشماتة والاعراض واللاهانة والغيبة وترك صلة الرحم وقضاء الحقوق والنصيحة وهي
ارادة بقاء النعمة على المسلم مما له فيه صلاح عرفا بغلبة الظن او قيد لشرطه وضدها الحسد
وهو ارادة زوال الهانة مما له فيه صلاح فان انتفى الصلاح فغيرة وان اراد مثلها لنفسه
دون الزوال عنه فغبطة ومنافسة والحسد حرام لانه كراهة نعمة الله تعالى وقضائه وارادة المسلم
وفعل المعاصي كالتملق والغيبة والشماتة فورد قوله تعالى ومن شر حاسد والتعب في الدنيا
والعقاب في الاخرة بلا نفع بل ينفع المحسود في الدنيا بمضرة العدو وفي الآخرة بطلب المكافاة
وعمى القلب والخذلان ففيه الاثر الا في نعمة الكافر والفاسق المستعين بها على الفاسق فهو
يكره من حيث انه لله دون النعمة بخلاف الغيرة فورد حديث العجب ممن يغرق سعيد وانا اغير منه والله
اغير منا والغبطة فورد قوله تعالى فليتنافس المتنافسون حديث هما في الاجر سواء
فيما قال لو ان لي مال فلان لكنت اعمل فيه بمثل عمله فهي تتبع ما غبط فيه حرمة واباحة ووجوبا

والبدع ص

ولذ بالسبب حبث النفس وهو داء مزمن لانه جبلي والرغبة في نعمة الغير كالرياء
وخوف فوت المقاصد كخوف الضرة والعداوة والتعزز بكراهة ترفع الغير والتكبر والتعجب
بزجان من سواه فمن ثم كثر بين الاقارب لكثرة تحققها دون علماء الاخرم فورد قوله تعالى
ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين وعلاج كل ضده وذكر الافات المذكورة
وما ورد فيه ووجوب موالاة المؤمن ورعاية حقوقه وعظم قدره والفوائد كالتعاون وبركة
الجماعة الباب الحادي عشر في العزلة وفضيلتها وعيب الذم وبغض امدح
بسم الله الرحمن الرحيم في العزلة فوائد وهي الفراغ للعبادة فالخلق شاغلون وكفاهم
يعتزل في جبل حراء والجمع متعذر الا لمن استغرق باطنه بالله تعالى فغاب عنهم قلبا وشهد
لهم لسانا والاخلاص عن المعاصي كالرياء والغيبة مثل كيف اصبح عافاك الله ومشاهدتها
فهو يورث الاستحقار والجليس السوء لتأثير الصحبة فورد حديث مثل الجليس السوء
مثل القين الكير والعشرة فورد حديث الزم بيتك واملك عليك لسانك وخذ
ما تعرف ودع ما تنكر وعليك بامر الخاصة ودع عنك امر العامة حيث قيل ما تؤمر في زماننا
الفتن وايذاؤهم بنحو الغيبة والنميمة وطمعهم في رعاية الحقوق شديدة وفيها ضياع الاوقات
وفوات المراعاة والطمع عنهم فالنظر الى زهرات الدنيا يحرك الحرص ولقاء الخلق والاحتراق فهو
اشد البلايا وافاتها وهي فوات التعلم فهو مقدم لافتقار العبادة والتقوى اليه والتعليم

فهو اولى بقيته

فهو اولى ايضا ان كان في علم الآخرة وراى حفظه تعالى بالاحتراز عن الذمايم كالرياء
وحب الجاه فورد حديث اذا ظهرت الفتنة وسكت العالم فعليه لعنة الله والملائكة
كما في زماننا لذهاب علم الآخرة والعمل عليه وتعذر رعاية الحقوق وموج الفتن ولا
تنتفاع من الغير بالكسب للكفاية والصدقة فهو اولى من عمل الظاهر والتأديب بالا
رتياض في البداية والتأديب بالرياضة وهو كالتعليم والموانسة فهو مستحبة
لقطع الملالة المنفرة عن العبادة وثواب اقامة الجمعة والجماعة ونحوهما وحقوقهم
كالعيادة والتشييع والتواضع فقد يحمل التكبر عليها بجب زيارتهم تبركا والتجارب
فيتعلق بها الصلاح الدارين لاسيما الرياضة والاصل الاستفتاء من القلب وحفظها
نية الاحتراز عن شر النفس والغير والتقصير في رعاية الحقوق والتجرد للعبادة وتهذيب
الاخلاق والسلوك في طريقة تعالى والحضور في نحو الجمعة والجماعة والعيد والحج ومجلس العلم
ويجوز الترك عند معارضة منكر افحش منه والاحجاج ان يسكن موضعا يسقطها
ويسكون في رباط السالكين يفيد سلامة العزلة وبركة الجماعة والتعاون على البر والتأديب
فلسان الحال افصح ودورد كونوا مع الصادقين والطريق الاستغراق بالعبادة
فالاستيناس بالناس من الافلاس وقطع الطمع وذكر الافات وايثار الخمولة وهي
فضيلة عظيمة فورد حديث رب اشعث اغبر ذي طمرين لا يوبه له لو اقسم على الله لابره

ولو اتسع الجاه بلا طلب فغير مذموم كما للانبياء والخلفاء والائمة الا ان فيه فتنة للضعفاء

فورد حسب امرئ من الشر الا من عصمه الله ان يشير اليه بالاصابع في دينه ودنياه

واما المذموم حب الجاه فورد تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا

في الارض واصله انتشار الصيت وحقيقته ملك القلوب الموصل الى المقاصد وهو

اشهى من المال فتحصيل العرض به ايسر مع انه مأمون عن تحول سرقة ونغصب

ونامي دون التعب ومطاع بالطوع فحرام ان كان باكتساب ذنب كالكذب والخداع

باظهار انه عالم او ورع او شريف وهو بخلافه وبيع العبادة فجعلها وسيلة للدنيا

خيانة والا فمباح فورد قال رب اجعلني على خزائن الارض اني حفيظ عليم والاولى

الاحتراز عنه ففيه آفات وهي النفاق واضطراب القلب بشغله برعاية القلوب وحفظ

الجاه ودفع الحساد الا قدر يعين على الطاعة كاستمالة قلب خادم يتعهد اوضيع يعاون

او سلطان يدفع الشر وسبب طول الامل وخوف الآفة واستدعاء الطبع الكمال لتحقق

الطبع المربوبي في الانسان كالسبعي والشيطاني والبهيمي فيجب الاستبداء بالاسترقاق

ان امكن كما في الاجساد الارضية ثم بالاستمالة كما في القلوب ثم بالاطلاع كما في السموات

وعالم الملكوت والعلاج العلم بانه كمال وهمي لزواله بالموت ولان القدرة الحقيقية لله تعالى وفيه

التشبه بالسباع والشياطين والبهايم اما الحقيقي فمعرفة الله ومحبته وما يعين عليه لبقائه بعد الموت

وفيه

وفيه التشبه بالانبياء والملائكة وآفات الدنيا وحساستها وما ورد في ذم الجاه ومدح
الخمولة واحوال السلف في ايثار العقبى ومباشرة امر يسقط كثرب الجاه في قدح شبه
الجرلونا الا ان يكون متبوعا فيباشر ما يرى مباحا كاظهار الشارة والاقوى القناعة والا
غريب شديد اى موضع لا يعرف
عتراب اما الاعتزال في الوطن فلا يخلو عنه لمعرفة الناس به ثم الاولى كراهة المدح وحب
الذم فورد ويل للصايم وويل للقايم وويل لصاحب التصوف الا من تنزه
نفسه عن الدنيا وابغض المدحة واحب المذمة ثم التسوية ويعرف بتسوية الحامد
والذام في استثقال حلوسهما والفرح بسرورهما والغم بمسبتهما ونحوه ثم على الاولى
دون الثاني اظهار قول وفعل ثم باظهارهما وحب المدح كحب الجاه حرمة واباحة ونفعا
وضررا وسبب الشعور بكمال النفس والاستيلاء على الحامد واستمالة قلوب
السامعين فيقوى منه المعتبر والمترفع وفي الملأ والعلاج علاج الجاه وعلمه ان الصفة
الممدوح بها ان فقدت فاستشرها وان وجدت فالدنيا وية كمال وعلمي والدينية موقوفة
على الخاتمة والاولى اظهار البغض للحامد قطعا للفتنة وسبب كراهة الذم تقابض
الذكورة والعلاج علمه ان الصفة المذمومة بها ان وجدت فتبصر العيوب وفيه الفرح
والشغل بالاراذل وان فقدت فكفارة الذنوب وفيه الشكر لله نعم والترحم عليه حيث اهلك
نفسه وورد اللهم اهدني قومي فانهم لا يعلمون دعاء لقوم كسروا سنته صلى الله عليه وسلم

الباب الثاني عشر في التواضع وذكر المنة

بسم الله الرحمن الرحيم

ورد حديث ما تواضع احد الا رفعه الله حديث الشرف التواضع وضده التكبر
وهو اتباع الكبر وهو ان يرى نفسه فوقا غيره في صفة الكمال فيحصل به نخوة (اى عظمة) وورد
اعوذ بك من نخوة الكبر وآثاره الترفع في المجلس والتقدم في الطريق والنظر بالمآقي وعين
(كعين جهنم)
الاستحقار وتعويج العنق واطراق الرأس والاتكاء وقيام الناس بين يديه فورد
فجاء ان من قعد والناس بين يديه قيام فهو من اهل النار والمشي راكبا مع المشاة وترك
(اى مع شخص)
الخروج الا لشخص عقيبه فكان عليه الصلوة والسلام يمشي بين الجمع غير متقدم وحمل
البيت وحمل السلعة فورد من حملها برئ من الكبر واحتمال الاذى فهو الاصل
المأثور ولباس الدون فورد من ترك زينة لله ووضع ثيابا حسنة تواضعا
لله وابتغاء وجهه كان على الله ان يدخله عبقرى الجنة ونزع عليه الصلوة والسلام الجديد
ولبس العتيق للتعليم والبعد عن الوسوسة الا للنظافة فورد نفى الكبر في
حسن الثياب لمعرفة حال السائل ويعرف بتسويته لحد الخلاء والملاء والغضب على من
لم يبدأ بالسلام والاهتمام باجابته لخصم المناظر والانكار عليه وافاته منار عنه تعالى
(اى الله عز)
فورد الكبر رداى والعظمة ازارى فمن نازعنى فيهما قصمته وبغضه تعالى
فورد انه لا يحب المتكبرين وختم القلب فورد سأصرف عن آياتي الذين

يستكبرون في

يستكبرون في الارض قوله تعالى ويطبع الله على كل قلب متكبر جبار والذل والبغض
على الذنايم كتغير الخلق والجحد عن الحق والحجب عن الفضائل كالتواضع والحليم والنصيحة
والامر بالمعروف لا يستلزمه فالعبد الرقيب يضرب ولد المولى عند الاساءة ويتواضع
ثم التخاسس كتأخير العالم عن الخصاف مذموم لعينه فالتواضع مقيد بعدم الاحتقار
واظهار البشرة والرفق واجابة الدعوة والسعي في الحاجة ولكن التكبر افحش وسبب
العجب فقط ويطلق مجازا لوجود اثاره على المتبعث من غيره كالحقد والحسد والرياء
ويختص هذا بالملأ العلاج ذكر ما ورد فيه احوال السلف وهو اظنه اخلاق المتقين
والتكلف فيه وقلع العجب وهو استعظام النفس وخصالها التي هي النعم مع الركون
اليها ونسيان الاضافة اليه تعالى والامن من الزوال فمن رأى النعمة منه تعالى وفرح من
حيث انه منه تعالى وخافا على الزوال لا يكون معجبا وهو غير الادلال فهو عجب مع رؤية حق النفس
عنده تعالى فورد حديث ان صلوة المدل لا ترتفع فوق رأسه ويعرف بالتجب عن رد
واستقامة حال موذيه وغير الكبر لكونه اثره واستدعائه المتكبر عليه وهو مذموم وافاته
الهلاك فهو عد من المهلكات ونسيان الذنوب واستحقارها وترك التدارك والتعود افاته
العمل على زعم انه مغفور والامن من مكره تعالى والاستنكاف من التعلم والاتعاظ وتزكية
النفس فورد حديث فلا تزكوا انفسكم وضده وهو ذكر توفيقه تعالى فرض ان حدث

الادلال عجب بتمام مع زيادة شيء وهو رؤية حق النفس عند الله بها تخلو عن العبادة اليه وكمال المعرفة يستحق على الله تعالى ويستوجب الاجر عليه تعالى احياء

داعية العجب والاتكال والسبب حبث الطبع وهو داء معضل والجهل بالحقايق
واعتقاد كمال النفس والعلاج قلع السبب بالنظر في حقارة النفس فاولها النطفة
وآخرها الجيفة وانه لو استأذن على امير البلدة ربما لا يأذن له واحوالها الهائلة كما
لحن والشدايد واهوالها فاهرة اكثير عن طول النهار او يحرس طول الليل في هجمان
والامير انما يعطي المال الخسيس بالاستخدام على الدوام والالتقاء في الاخطار وكرمه
تعالى بالتوفيق ووعده الثواب الجزيل على ساعة من العمل المغيوب والنظر اليه تعالى جل له
الذي عجز العاملون عن ادراكه وبمعرفة ان الكمال الدنياوي وهمي كما سبق والديني بناؤه
فالعلم النافع ما يزيد خوفا منه تعالى ولا غبرة لغيره ولا عمل دونه فهو شرط هذا ولا يصلح
النسب للتعويل فهو تغرير بالغير وورد فلا انساب بينهم وورد يا فاطمة
بنت محمد ويا صفية بنت عبد المطلب اعملا لا نفسكما فاني لا اغني عنكما شيئا حين تزل
وانذر عشيرتك الاقربين ولا يجاء فالاعتبار للباطن والقلب وهما عاريان
بالاقذار والرذائل وللمال وللقوة وللاتباع فورد حتى اذا فوجعا او تو
اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون يوم يفر المرء من اخيه الآية وللعمل فورد
وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا وللعلم فالاطلاع على الذنوب الباطنة
صعب والخاتمة مستورة والمعصية المستعقبة ندما خير من الطاعة المستعقبة عجبا

لا ضحك لها

اى لعبد ورد لمعصية الا وعقبت ندما مضى كخلة بالنوم ودعوة ولطمة
الخ اعقبت عجبا مضى كخلة فما ظنك بترك ذنوبا مضى كخلة بالنوم ودعوة ولطمة

لا ضحى لها وورد حديث ما منكم من احد ينجيه عمله ولا انا الا ان يتغمدني الله برحمته

وفضله **الباب الثالث عشر في الاخلاص والنية والصدق**

بسم الله الرحمن الرحيم الاخلاص تجريد النية عن الشوب فالاعلى ارادة وجه تعالى ويعرف

بالتفكر بصفاته تعالى وافعاله والمناجاة ثم ارادة نفع الآخرة فحفظ النفس وورد دفع عقوبة

ان تقول ربي الله ثم تستقيم كما امرت خالص الاعمال الذي تعمله لله لا تحب ان تحمد

عليه احدا وفي فضله وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين الاخلاص

سر اسرار ودعة قلب من احببته من عبادي واصله النية وهي الارادة الباعثة للاعمال

المنبعثة عن المعرفة كشهوة الطعام الحاصلة من المعرفة بتحققه ودفع الجوع الباعثة لا

تمتد اليد اليه فلا تدخل تحت الاختيار فمنه وطئ لغلبة الشهوة التي ينفعه قوله الحسنى

او لنفسي ليؤتيها به اقامة السنة وتكثير الامة وهي ح احد جزئي العبادة فهي يتوقفا عليها

توقفها على العمل وورد الاعمال بالنيات ولكل امرأ ما نوى وخيرهما لورود

نية المؤمن خير من عمله وتوقفا نفع العمل عليها دون العكس فورد في القاتلين ان

القاتل والمقتول في النار وسببه علة المقتول انه قصد الرياء وفيه يعني انه لو اصاب ما

ينفع في المعصية انه شريك المنفق فيها في الوزر وكون الشرب لعلاج المعدة

النفع من الطلاء على الصدر بل هي الاصل لكون المقصود من العمل تأثير القلب بالميل

اليه تعالى عن الغير فورد قوله تعالى لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن ينالهُ التقوى ووقع
الاجماع على أثم الجامع امرأته على قصد انها غيرها بخلاف الجامع غيرها على قصد انها هي واثم
المصلي المتوضي على ظن انه محدث بخلاف المحدث على ظن انه متوضي وهي اقوى واحد وهو الخالص
كالقيام للاكرام واما متعدد كالتصدق للفقير والقرابة فاما لا يستقل شيء ويعرف بالامتناع
عند انفراد احد او يستقل كل متساويا او متفاوتا كقوة فرحة المصلي عند حضور الناس مع انه
لو لم يرج الثواب لما صلى وبعدد اجزاء بعددها خير اكان كالدخول في المسجد للزيارة وانتظار
الصلوة فورد ح ما انتظرتم الصلوة فكأنكم في الصلوة والاعتكاف والانزواء والتجرد
للذكر وترك الذنوب اوشر كالقعود فيه للتحدث بالباطل وملاحظة النساء والمناظرة
للصباح والمرايا ويجعل خيرها المباح عبادة كالتطيب يوم الجمعة لاقامة السنة وتعظيم
المسجد واليوم ودفع الاذى بالشم والاسرار بالعرف وسد باب الغيبة وربما يفضله
من محضها فالترفه بنومة او دعابة مباحة ردنشاط الصلوة افضل منها في الحال وشرها معهم
معصية كالتطيب للتفاخر باظهار الثروة والتزين للزناة ولا يؤثر في الحرام فلا يباح شرب
الخمر لموافقة الاخوان وكماله لصدقا فورد قوله تعالى واذكر في الكتاب ابراهيم انه كان صديقا نبيا
حديث ان الرجل ليصدق ويتحرى الصدق حتى يكتب عند الله صديقا وادنى رتبته في القول
في كل حال والكمال ترك المعاريض حذرا عن تفهيم غير الحق وكسب القلب صورة كاذبة وعاينة

معه تعالى عن قال وجهت وجهي لله وفي قلبه سواه او اياك نعبد وهو يعبد الدنيا وهو
كاذب ثم في النية بتصحيحها لله تعالى فالشوب بفوته يقال هذا صادق الحلاوة اي محضها ثم في
العزم وهو جزم قوي على الخير كالتصدق والعدل ان نال مالا او ولاية ثم في الوفاء لنفس
قد تسمح (وتغتر) بالعزم وتتواني بالوفاء وورد (فوا بعهدهم اذا عاهدوا) رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه ثم في
العمل وهو تسوية السر والعلانية فالماشي على هذه (سكرين وفار) ان حدث الباطن عن الوقار غير صادق وورد
حديث ان يكون سريرته خيرا من العلانية ثم في مقامات الدين ففي الخوف بصفرة الوجه وقلق
البطن وترك المعاصي واللذات واقامة الطاعة وعلى هذا في غيره والصديقي المطلق هو المتصف
بالجميع وضده الرياء وهو طلب المنزلة عند غيره تعالى بالعبادة فيختص بعمل الظاهر واما نحو
قصد الحمية في الصوم والتبرد في الوضوء والتوحش عن الاهل والتجارة في الحج والاخلاص عن (والتفرج ص)
المؤنة وسوء الخلق في العتق فغيره فيقوى به الاخلاص ويكون بالبدن والهيئة والزي
والقول والعمل وغيرها كاظهار النحول وابقاء اثر السجود (للاعزي) ولبس الصوف والوعظ وتطويل
الصلوة وكثرة التلاوة ميز وما طلب لغير العبادة كثرة الاكل وحفظ الاشعار فخارج للاحرام
اذ الم يؤد الى رذيلة كالتكبر كما سبق في الحجاج وكذا التزين للاستمالة قلوب الاخوان والتحامي
عن ملامتهم والمروي من تزيينه عليه السلام عبادة لانه مامور بالدعوة فلو اسقط نفسه عن
قلوبهم لما حصل المقصود وآفته التلبيس بارائة ما ليس فيه فهو بالامر الدنياوي حرام فبالديني

اولى والاستهزاء عليه تعالى بايثار رضاء غيره على رضائه تعالى وتعظيم نفسه في التعلق
على تعظيمه تعالى والاحتراز عما مقت عليه من مقته تعالى ورد العمل فورد اني لا اقبل
الا ما كان خالصا والوم بينا الملائكة فورد يقال عند صعود سهم بالعمل ردوه
الى سجين فانه لم يرد بي وفي القيامة فورد فوناداه فيها ياكافر يا فاجر يا غادر
يا خاسر والحرمان عنا الاجر فورد يقال التمس الاجر ممن كنت تعمل له حتى لم يوسع
لك في المجالس الم تكن لك رئيس الدنيا الم يرخص بيعك الم تكرم والعذاب فورد
اهل الرياء يعذبون بالنار والاخش باعتبار نفسه ان لا يريد الثواب اصلا وهو في
غاية المقت ثم ما فيه ارادة ان والرياء غالب وهو يقربه ثم استوى فيه فالمرجوان لا يكون له ولا
عليه لكنه الطاعة الاخذ في الادلة مشتمل ثم ما ترجح فيه قصد الثواب فالمظنون فيه
النقصان لا البطلان او الثواب والعقاب بحسب القصد بنا والاصل ان القرب منه تعالى
بالميل اليه تعالى والبعد عنه تعالى بالذهول عنه تعالى وما ورد انا اغنى الاغنياء عن الشرك
ونحوه محمول على الاول باعتبار ما به باصل الايمان وفيه الخلود في النار ثم باصل فرائض سواه
وفيه المقت ثم باصل السنن والنوافل وفيه نصفه لايثار رضاء غيره تعالى على رضائه دون
ايثار الاحتراز عما مقت غيره تعالى عليه مما مقته تعالى ثم بالاوصاف فبالواجبات كتعديل الاركان
ثم المكمل كتطويلها وتحسين الهيئة ثم الزائد كالبكور في المسجد وقصد الصف الاول وباعتبار

مالم قصد

مالہ قصد المعصیۃ کتعلم الوقف للمدھشۃ ثم المباح کنکاح الشریفۃ ثم التمیز عن العامۃ
وقد یخفی کالفرح باطلاع الغیر والتعریض للاظہار وکحسن الاداء والخلاء لملا یخالف
الملاء ولتزیین الاعین بظہور الخشوع فی الاعضاء وتأثیرہ انہ اذا ھجم بعد التہم بالفرح
علی الظہور والاظہار لا یبطل لعدم بطلان الثواب المتقدم بالعمل الطاری وفیہ الثواب
والعقاب وحمل ما ورد ما صح ولا افطر فیہ قال صحت دعا علی کراھۃ صوم الدھر لدخول
العیدین والتشریق فیہ وما جاء ذلک حفظک منہا فیہ قال قراءۃ البارحۃ سورۃ البقرۃ
علی عدم حلول الغلب عنہ حالۃ القراءۃ بدلالۃ الاظہار واذا ھجم فی الاثناء متجردا وبنی علی
العمل وختم بہ کالو تذکر صلاۃ او حدث نظارۃ فاتم لحضور الغیر لولاہ لقطع یبطل فی عمل
ارکان یتعلق اصلاح بعضہا ببعض کالصلوۃ والصوم والحج فورد العمل وطاعۃ
کالوعاء اذا طاب اولہ طاب اٰخرہ من رأی عملہ ساءہ حبط عملہ الذی کان قبلہ دون
غیرہ کالصدقۃ والتلاوۃ اذ کل جزء مستقر والطاری لا یبطل الطاری الماضی وان لم یتجرد
بل غلب کغلبۃ الفرح باطلاع الغیر فالغالب فیہ الفساد ان انقضی رکنا ولم یعاودہ لبا
الاصل لانا نستصحب نیۃ البدایۃ بشرط ان لا یطرأہ ما ینوقا رنا ابتداء لمنع وان
احتمل الجواز للبقاء قصد الثواب الموجود حال العقد وان اتصل بالعقد متجردا واتم
علیہ یعید اتفاقا وان رجع قبل التمام فکذلک لعقد الانعقاد وضعف القول بوجوب
یعید العمل عند البعض

اعادة الافعال لفسادها دون التحريمة فهي عقد والرياء خطرة لا يخرجها عن الانعقاد
لان الافعال الفاسدة زائدة فيها فتبطلها وبوجوب الاستغفار قلبا والاتمام مخلصا
لاعتبار الختم كما لو ختم بالرياء وكون العمل له تعالى والكفر وزوال عارض الرياء بالتوبة لانه
قادح في النية وحالة البداية اولى بالرعاية وان لم يتجرد دفع ما لا يقبل الفساد كالصدقة يثاب
ويعاقب فورد فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره الآية وفي غيره كالصلوة لا يبطل النفل
حتى يصح الاقتداء ولا يسقط الفرض ان لم يستقل قصد الثواب وان استقل فوجهان
السقوط للامتثال بالنية المستقلة وعدمه لان الواجب هو الخالص وان كان في المبادرة
ففيه فوت الفضيلة والمعصية لقصد الرياء اما المغلوب الغير المؤثر فمجرد لوحة فالغالب
فيه الجواز لعدم اعتبار غير المؤثر واحتمل ان الواجب هو الخالص والمخلط غير معود ومن ثم
توقف الحارث المحاسبي رحمه ما يدل الى الفساد وقيل بالفساد باقل خطرة مطلقا حرصا في تصفية
القلب والمسئلة عامضة والعلم عنده تعالى والعلاج قلع حب الجاه والمدح وكراهة الذم
والجمع بما سبق ذكره واخفاء العمل متكلفا وذكر فوايد الاخلاص وآفات الرياء فما اقبح من لا
يكتفي بنظره تعالى على ساعته من العمل المغيوب وهو تعالى مع جلاله يكتفي بنظره فورد لتعلموا
ان الله على كل شئ قدير الآية ومن باع علمه بخسيس فان واعرض عن بيعه بثواب
الدارين فورد من كان يريد ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا والآخرة وذما ورد

فيه وبحمد

فيه ومحمد الفرحة بالظهور على العدو لطفه تعالى باخفاء الذنوب واظهار الطاعة فورد
بفضل الله ورحمته فبذلك فليفرحوا ودلالته على انه تعالى يفعل ذلك في الآخرة فورد
ما ستر الله على عبد في الدنيا الا وستره عليه في الآخرة او انه يقتدى به فيضاعف الاجر له او
ان المطلع ينابون بحبته والثناء عليه ويعرف بنبوته مدح هود مدح صالح غيره ومنه ماورد
لكما اجر السر والعلانية فيه كما قال اخفى العمل فاذا ظهر فرح والاظهار للترغيب فورد
من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيامة وبه امر الانبياء عليهم السلام
بشرط ان يكون ممن يقتدى به ويبالغ في الاحتراز عن الرياء ويعرف بانه لو قدر اقتداء الناس
بغيره وعرفانه باستواء اجر السر والعلانية لما رغب فيه والذكر بعده وهو لما قوى باطنه وتم
اخلاصه وخطره اصعب لخفة المؤنة وزيادة المبالغة ولذة النفس واخفى لان اللاحق لا
يبطل السابق وكتمان المعاصي لا لان يعتقد فيه الورع رياء بل للتحامي عن الهتك فيه خوفه في
الآخرة اولان الستر مأمور به فورد من ارتكب شيئا من هذه القاذورات فليستتر بستر
ويعرفه بكراهة ظهورها من الغير اولان لا يتأثم بالذم فهو مباح لكونه جبليا والترك كمال اولان
الناس شهداء الله تعالى فورد من اثنيتم عليه خيرا وجبت له الجنة ومن اثنيتم عليه شرا
وجبت له النار انتم شهداء الله في الارض ثلثا اولان الذم يصير عاصيا ويعرف بنبوته ذم
غيره او لخوف ان يقصد بسوء او للحياء فهو من كرم الطبع وورد الحياء خير كله الحياء

شعبة من الايمان اولان لا يقتدى به الغير وجب محبة الناس لان يعلم منه محبته تعالى
فمن احبه تعالى جعله محبوبا في قلوبهم ثم الطاعة التي لا تبلغ درجة العامة كالصلوة والصوم
يترك بحضرة الغير لجم الرياء مجردا في الشروع حتى اندفع وليشرع مجاهدا ان لجم با
عنان وتتم كذلك ان لجم بعده ولا يترك لانه موافقة الشيطان ولان الاشتهار رياء خفا
ئها يعلم اخلاصه والاحتراز عن النسبة الى الرياء رياء وترك التخفي به لهذا وقد حصول
الشخص لما علم انه يحتاج اليه عن قريب بالاشتغال به فبادر لكونه ابعد من الرياء وان زاد على
المعتاد والحد في النشاط عند رؤية متعبد فان كان غبطة لزوال الغفلة والكسل بمشاهدة يفعل
دافعا وسوسة انه رياء بخلافه ما اذا كان نشاطا لاستمالة قلبه ويعرف بانه لو رأى بحيث
لم يره رغب فيه اما ما تبلغ به فالى الخلافة فورد حديث ليوم من امام عادل خير من
عبادة الرجل وحده ستين سنة وخطرها اعظم لتحريكها الباطن في جهة الجاه والافضاء الى
ارتكاب الذنب لنموه ومن ثم احترز عنها الاتقياء فيحترز عنه الضعيف دون القوي لعدم
تأثيرها فيه الا اذا علم الانقلاب عند التعلم فالصحيح فيه الاحتراز اذ النفس خداعة
يخاف عليها عند الجزم بالثبات وعند الخوف اولى والامتناع اهون من العزلي ثم القضاء ثم
الوعظ والدرس والفتوى في الفضل والخطر واشتراط القوة ومدافعة السلف فيها مشهور
ويعرف الفقه لعدم كراهة ظهور الآخر تبلغه فان عدم القوي الكامل يتعين اقوى الناس مجتهدا

في الاحتراز

في الاحتراز عن آفاته الباب الرابع عشر في التفويض وقصر الامل وذكر الموت والانتباه

بسم الله الرحمن الرحيم الخطر خطران خطر الفساد ويحتاج فيه الى التفويض وهو ارادة حفظ
الله تعالى الصلاح فيما لا امن فيه عن الفساد قيل هو ما يكون دونه نجاة ويمكن ان يجامعه
ذنب فيختص بالنوافل والمباحات وقيل ما يمكن ان يعترض عليه ما لا يكون الاشتغال
به فمى الاولى فيعم الفرض اذ منه قصد اداء الصلوة ضاق وقتها وعنده غريق او حريق يمكن انقاذه
فهو اولى ولا بد منه لاطمينان القلب في الحال وحصول الصلاح في الاستقبال فلا يفعل
في المفوض الفساد فورد قوله تعالى وافوض امري الى الله ان بصير بالعباد فوقيه لسيئات
ما مكروا واما الاصلح فربما لا يفعل حتى نام عليه الصلوة والسلام مع اصحابه عن صلوة
الفجر وله اختيار الافضل كقول المريض للطبيب اجعل دوائي ماء السكر لا ماء الشعير اذا
كان الصلاح فيهما مع الرضاع بالمفضول ان اختير له بخلاف الاصلح فهو مجهول وضده
الطمع وهو نحو ان قيد بشرط الصلاح او بامن الخطر فورد قوله تعالى والذي اطمع
ان يغفر لي خطيئتي قوله تعالى انا نطمع ان يغفر لنا والا فهو مذموم فهو سكون القلب الى منفعة
مشكوكة وخطر عدم الكون ويحتاج فيه الى قصر الامل وهو ان لا يراد امر يشك في كونه الا
بالاستثناء بذكر المشية او العلم قلبا فورد حديث اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء
فاذا امسيت فلا تحدث نفسك بالصباح والامل هو الارادة بالجزم وفيه التفاوة من امل

بدأ الى الهرم والسنة والفضل والشر واليوم والساعة ويظهر بالاذعار وتنأهب
وآفة ترى الطاعة والكسل والتسويف والحرص ونسيان الآخرة والقسوة فورد قوله تعالى فطال
عليهم الامد فقست قلوبهم وكثير منهم فاسقون قوله تعالى وليهم الامل فسوف يعلمون
وبسبب حب الدنيا والجهل بالحقايق وعلاج كل داء فذكر موضعه وذكر فجأة الموت فذكره يوجب
التأهب له والتجافي عن دار الغرور وورد حديث نعم مناذكر الموت في اليوم والليلة عشرين
مرة حينما قيل هل يحشر مع الشهداء وحقه ان يذكر رغبة الى لقائه تعالى او بغتا للخوف الموجب
سرعة التدارك دون التأسف على فوات الدنيا فهو مبعد عنه تعالى فورد حديث من احب لقاء الله
احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه والمراد بالحب العارف الشتاق الى الله تعالى فالموت
موعده وبالكراهة الراغب الى الدنيا بخلاف الخائف لجوجه قبل تمام التوبة واصلاح الزاد فهو
انما يكره فوت اللقاء وآن على ترك الاختيار والتفويض ويفرغ عما غيره لقاء ويتفكر تفكر العازم
على السفر والاصيل فيه الاهتمام به وبخلاف الغرور وهو سكون النفس الى ما يوافق الهوى
والشهوة فورد قوله تعالى لا تغرنكم الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور وانواعه كثيرة كايثار
الدنيا لكونها نقدا على الآخرة لكونها نسيئة لان نسبة الكثير راجح وان شك فيه اذ المريض
ترك المداواة ليصح فيستقبل والتاجر يخاطر لاموال ليربح فيه فالآخرة اولى لتيقنه بها وعدم
نسبة الدنيا اليها شدة ودواؤه الاعتماد على مجرد الايمان فورد قوله تعالى وانى لغفار لمن تاب

وآمن وعمل صالحا

وآمنوا وعملوا الصالحات اهتدى قوله تعالى والعصر ان الانسان الى خسر السورة وعلم انه تعالى
كريم فورد قوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى وفيه العكس بترك التعويل في الدنيا
مع ورود قوله تعالى ومن يتوكل على الله فهو حسبه والعلاج التفكر الباب الخامس عشر في الخواطر والرياضة
بسم الله الرحمن الرحيم الاهم اصلاح القلب لنظره تعالى فورد حديث ان الله لا ينظر الى
صوركم واعمالكم ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم وتعلق صلاح الجسد بصلاحه فورد حديث
ان في الجسد لمضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد بها سائر الجسد الا وهي
القلب وسعادة الابد بسلامته فورد قوله تعالى الا من اتى الله بقلب سليم وكونه معدن
النفائس من العلم والمعرفة وسائر الفضائل وقصد العدو اليه كما ورد به الخبر وكثرة تشغله
في موضع الحب فهو معترك العقل والهوى وكثرة العوارض لورود الخواطر المختلفة مع العجز عن المنع وسرعة الانقلاب
فورد حديث انه مثل العصفور يتقلب في كل ساعة وفيه الانشراح والانفساح عند عدم
التقيد والحجاب والمهلكات والانصراف الى العلم وهو المراد بالامانة التي حملها الانسان وزيادة
التقيد والايمان ودرجات العلم والنور المسئول في الدعاء المأثور والطبع والريبة عند الانصباب
بالرذائل وتراكم الظلام والاحتجاب منه تعالى والتحقيق انه هو الانسان لعارف العالم المخاطب المطالب
يطلق عليه اسم القلب لتعلقه به بلا واسطة وسائر الحواس بواسطته كما يطلق على المضغة الكيفية
واسم النفس فقسم التنزيل الى مطمئنة ولوامة وامارة وملهمة كما يطلق على ما يجمع الرذائل فسماه

الشارع اعدى الاعداء واسم الروح فورد قوله تعالى قل الروح من امر ربي كما يطلق الاطباء
على الجسم المكيف واسم العقل فورد حديث اول ما خلق الله العقل وقال له اقبل الحديث كما
يطلق على الصفة المكيفة ثم الخواطر اثار تحدث في القلب تبعث على الافعال والترك فان نفع
في الآخرة فخير والاعانة عليه توفيق وان ضر ففر والاعانة عليه خذلان والفاروق الشرع ثم
على عمل الصالحات فالموافق خير والمخالف شر ولو رجحت او شبهة ثم النفس فما انتفرة عنه نفرة
طبع لاحشية خير وما اليه ميل طبع لارجاء شر ثم منا الملك الهام وليس سوى الخير ومن
الشيطان وسواس وهو شر وقد يكون خيرا بالتشغل عن الفاضل والجر الى ذنب لا يفي خيره كالعجب
فورد حديث ان القلب مقلوب بملك وشيطان يدعو انه ومنه تعالى ابتداء خاطر مطلق فهو اما
خير اعتناء او اماته ابتلاء ومن النفس هوى وليس سوى الشر وقيل
اذا كان مطمئنة فليس سوى الخير وهو الخامس المسمى بخاطر القلب فورد حديث استفت
قلبك اما فع الخير يعرف الخاطر بكونه مصمما ومحرتا عقيب الطاعة اثابة فورد قوله تعالى والذين جاهدوا
فينا لنهدينهم سبلنا وطاريا في الاصل والاعمال الباطنة فلا سبيل لغير الله تعالى اليها وتنبيها فورد
اللهم نبهنا من نومة الغافلين والالهام بكونه مترددا ومبتدءا وطاريا في الفروع والاعمال الظاهرة
وحثا على الطاعة فورد قوله تعالى ويفعلون ما يؤمرون والوسوسة بكونها مع عجلة ونشاط جبلية على اتمام
واداء على وجه وقبوله تعالى اياه وبصيرة انه خير يرجى عليه الثواب وفي الشر يعرف الخاطر بكونه مصمما ومحتدا

عقيب الذنب

عقيب الذنب عقوبة فورد قوله تعالى كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون والهوى بكونها
مطالبة الشهوة فورد قوله تعالى ما تشتهي انفسكم ومصرة على معين فالنفس لا تسكن
دون قضاء الشهوة والوسوسة بكونها مبتدأة في الاكثر ومتردده فالشيطان كلب
اذا طرد من جانب دخل من آخر وباغته على شيء غير متعين فغرضه نفس الاغواء ومسئولة
المعصية فورد قوله تعالى الشيطان سول لهم واملى لهم ومندفعة بذكره تعالى فورد حديث اذا
ذكر الله خنس واذا غفل وسوس وقيل بتعذر التمييز الا بنور التقوى والمعرفة واختلافها بالخواطر
والتحقيق عدم فيما لا اختيار كحديث النفس وميل الطبع لامتناع التكليف فيه وورد حديث
عفا عن ما حدثت به نفوسنا واغا هو في العزم والاثم فورد قوله تعالى وان تبدوا ما في انفسكم
او تخفوه يحاسبكم به الله قوله تعالى ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا
حديث اغا يحشر الناس على نياتهم ووقع الاجماع على الاخذ بالكبر والعجب والرياء الا ان
يمنع له تعالى فيجده لرجحان تأثير الامتناع في تنوير الباطن لانه يخالف الطبع على تأثير القصد في
تسويده لانه يوافقه وورد فيه حديث ان تركها فاكتبوها حسنة ثم الواجب الاحتراز عن
الشيطان لانه عدو كما نطق به القرآن ولان العابد يغيظه فيشتد معاداته اياه والطريق الاستعاذة
لانه مأمور بها ولان الكلب اذا حاربته تعبث ورعا غلبك فالرجوع الى ربه تعالى اولى والمجاهدة بالذكر
وقطع المهلكات فهو انما سلط للامتحان وادامته ذكره تعالى لسانا وقلبا لما سبق والاستعاذة بدعة

في الاخذ منه

فالكلب اذا اعرضت عنه سكت ومعرفة مكايده فالمص ان علم حساس صاحب الدار
فروحي كالمنع عن العمل والتسويف والعجلة والرياء والعجب ورجاء الاظهار منه تعالى وعدم الحاجة
بناء على فسحة الاوان في السعادة والشفاعة والرد بالحاجة للتزود والجوم الاول وترجمان
القليل التام على الكثير الناقص وكفاية رؤيته تعالى وذكر منته والتفويض اليه في الاظهار والاخفاء
وفي نية امتثاله وحقيقة وعده وهو الادنى ثم الاقتصار على التكذيب وترك الجدال (تعذيب الشيطان) ثم الاستمرار
(مع الاحتفاظ)
على ما كان ثم الزيادة في ضده ففيه اغضاء واختلف في امنا الاقرباء منه والحق عدمه لعصمة
(الحفظ)
آدم عم وورد انه ليغفل على قلبه وفي عين مناجاة استرصد للخدر التوكل والحق عدمها
(احوال الدنيا حتى اجتمع الاحزاب)
فاخذ السلاح وجمع العسكر وحفر الخندق ما قد حتى في توكله عليه الصلوة والسلام وفي ملء
(من الشيطان)
وكيفية الخذر فالاولى تقدير عداوته على القلب والاستغراق في ذكره تعالى لجمع الهمة والاشتغال
بالدفع عند الانتباه بوروده اما الاستغراق في الترصد فيفنى في الذكر (حال) وهو اسراره والجمع ينقض
الحضور وورد قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون وعن النفس فعلا جهاء عسر
لانها محبوبة والحب يعمي عن رؤية العيب ويصم عن سماع الملامة وعدو داخل فلص ليت بصير
فيه الحيلة ولا تنفك ولا تندفع بالذكر وتشكو يوم القيامة عمن وافقها في الدنيا ومنها ذنب ابليس
بالكبر والحسد وقابل بالشيخ وهاروت بالشهوات فالطريق منع الشهوات فالحرون يلين بنقص
(اي انتقاديا)
العلف وحمل عباء العبادة فالحمار ينقاد بزيادة الحمل والاستعانة به تعالى فورد ان النفس

لامارة

لامارة بالسوء الا ما رحم ربي والاصل فيه الرياضة وهي تهذيب الاخلاق وورد حديث
اني رأيت البارحة عجبا رأيت رجلا من امتي جاثيا على ركبتيه وبينه وبين الله حجاب فجاء حسن
خلقه فادخله على الله تعالى حديث اثقل ما يوضع في الميزان حسن الخلق وهو ضبط قوة
الشرع والعقل وهو ممكن لصيرورة الصبي ربانيا والجموح منقادا والكلب معلما وورد
حديث حسنوا اخلاقكم فالاسرع عاجلا من غفل عن اعتقاده وتميز ثم من عرف
القبيح ثم من اعتقده حسنا وهو اصعب والطريق عند فقد الكمال الفطري كما للابناء
عدم والجذبة الالهية كما للسحرة وعرضه والتكلف في اعتياد الاضداد بالتدريج والمجاهدة
فيه حتى يعتاد الطاعة ويتلذذ به التذاذ المريض بالطعام بعد العلاج والمتعلم بالعلم
على الدوام لا احيانا فالمقصود رسوخ حبه تعالى في القلب وقلع حب الدنيا عنه وهو بالاستعانة
من شيخ بصير بالعيوب مطلع على الخفايا وهو عزيز الوجود او صديق يبصم عليها كما روي
عن السلف او عدو فعين السخط تبدي لها او مخالطة الناس وترك ما رأى مذموما او الكتاب
والسنة وهو الانفع والاصل ترك التمتع بما لا ينال في الغير الا بقدر الضرورة لئلا يحصل
الانس بالدنيا المدعوة الى حبها فهو رأس كل خطيئة

الباب السادس عشر في التوبة والمراقبة والتقوى

بسم الله الرحمن الرحيم التوبة تنزيه القلب عن الذنب وقيل الرجوع من البعد الى القرب وهي
واجبة لورود نحو توبوا الى الله تعالى ودلالة الاجماع والعقل فالواجب ما تعلق بفعله

السعادة وبتركه الشقاوة وهو متحقق فيها وجدوها حبه تقاضورد (اى ونفع التوبة) ان الله يحب التوابين

والتائب حبيب الله والتوفيق على الطاعة فقيد الذنوب يمنع عنها ولان الاصرار يقسي

القلب ويجر الى الشقاوة ولان المتلطخ بالنجاسة لا يقرب (اى لا يقرب احد) اذ الكذب يعبد تنحى الملكان

عن نتن ما يخرج منافيه وحلاوتها فالمصر لا يجدها وقبولها فرب الدنيا لا يقبل هدية المذنب

الحاطل ولان الغضب يناقض القبول وهي على الكل في كل حال لعموم الادلة وعلى الغفور لوجوب

الانتهاء عن المعاصي كذلك وحرمة التسويف فورد وليست التوبة للذين يعملون السيئات

الآية اكثر صياح اهل النار من التسويف وهي مقبولة فورد (اذا اجتمعت شرائطها) يقبل التوبة

الآية قابل التوب الآية ان الله يبسط يده بالتوبة حتى يطلع الشمس من مغربها

وايضا ورد تزول ظلمة الذنب عند سطوع نور التوبة زوال الدنس بالصابون والصدأ بالصيقل

وانما يشك التائب لشكه في تحقق الشروط والاركان فهي دقيقة شك شارب المسهل بخلاف القصاد

او شروط جليه والذنب ما يخالف امره تعالى من فعل او ترك وينقسم الى حقه تعالى وحق العبد فهو اعلم

فورد انه لا يترك والفه الى كبيرة وصغيرة وورد في بعض انه من الكبائر

واختلف في حصرها على ما نهى محصورة فالتخصيص للتعظيم وما اوعد عليه بالنار لعظم العقوبة

وما وجب عليه حد فالتجيل للتغليظ وما استصغر كما ان الصغيرة ما استعظم وقيل الاصح انها

مبهمة كليلة القدر وساعة الجمعة لانها ما لا يكفره الصلوة الخمس فورد الصلوة الخمس

يكفر

تكفر ما بينهن ان اجتنب الكبائر وهو يتعلق بالآخرة فالابهام اولى تحذيرا عن الكل
والتكليف فيها فمهما جاء الحدود معلومة ورد الشهادة لا يختص بها فالكل في الطريق
يوجبه مع كونه مباحا والاصح انها اسم اضافي والمطلق الكفر والجمع فيما ورد ان
تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه والذين يجتنبون كبائر الاثم لتنوعه او تعدد مخاطب
والمغفرة تتعلق بالمشية لا غير فورد قوله تعالى ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء ثم هو يعظم
بالاصرار لانه سبب تراكم الظلام وورد لا صغيرة مع الاصرار ولا كبيرة مع
الاستغفار والمباهاة والاستحقار فيها سببا التأبيد وورد المنافق يرى ذنبه
كذباب مر على انفه فاطاره ونسيان حكمه تعالى وستره فهو سبب الامن عن المكر وورد
انما على لهم ليزدادوا اثما والاظهار فهو يؤدي الى ذنوب اخر كهتك الستر وترتيب
الغير وورد كل الناس معافى الا المجاهير بالذنب وحقها ان يندم فورد
الندم توبة وقيل هو غير مقدرة وهو غير معتد ولا يدخل تحت التكليف فلا يكون توبة
بل هو الباعث فاستعبر لها وتدارك وهو وحقه تعالى القضاء والكفارة محتاطا وفي حق
العبد رد المال محتاطا الى المالك والوارث مبالغا في التبليغ بالطواف في البلاد ان امكن
والا فالتصدق او الصرف الى مصالح المسلمين او تسليم الى القاضي الامين والدية والقصاص كسبب المظالم وفي نحو الغيبة والسب والايذاء فالاستعفاء والذكر المفصل

اي الذنب الكبيرة المتعلق من ذنوب الى دين

الا ان يزداد التأذي بالاظهار فالمبهم تحاميا عن ذنب آخر واجهر بالحسنات كما لو كانت مخفية
اوغايا والمبالغة في الاستغفار بالتلطف والتودد والاحسان فان عفى فبها والا يحاسب
في مقابلته فالكل مأثور وتتبع الحسنة بحسب السيئة فسماع الملاهي بسماع القرآن والقعود
في المعصية بالاعتكاف وشرب الخمر بالتصدق بشراب حلال لذيذ والقتل بالاعتاق والغيبة
بالثناء والغصب بالصدقة ونحوها فورد ان الحسنات يذهبن السيآت اتبع
السيئة الحسنة تمحها وبستغفر فور ما صر منا يستغفر وان عاد في اليوم
سبعين مرة والسراحب ولو قراقامة احد فلاح فورد في حاء رضه لعد
تاب توبة لو قسمت بين الامة لوسعتهم ويؤكد العزم على ان لا يعود ويخلص النية فمن
ترك لذتها بامال اوجاه اوعدم اسباب لا يكون تأسبا ثم يغسل الثياب ويغتسل ويصلي
اربع ركعات في موضع حال ويضع الوجه على الارض والتراب بدمع حار وقلب حزين وصوت
عال ويذكر الذنوب واحدا واحدا ويلوم النفس ويوبخها ويرفع يديه ويحمد ويصلي
ويدعو النفس والديه والمسلمين وجاء اذا اتبع الذنب بعزم التوبة وخوف العقاب
ورجاء العفو وجاء بركعتين في المسجد والاستغفار سبعين مرة والتسبيح والتحميد مائة
والتصدق سرا وعلانية وصوم يوم فالعفو ارجى والطريق ذكر ما ورد فيها وقبح الذنب وشدة
العقوبة وضعف النفس عن الاحتمال وشرف الآخرة وحاسة الدنيا وقرب الموت ولذة

المعرفة

المعرفة والمناجاة وخوف الامل بعدم الاخذ الحالي والاستدراج بالاحسان بعد الارتكاب
وقلع اسبابه وهي الغرور وحب الدنيا وطول الامل بما مر في موضعها والتحقيق ان تراكم
المعاصي سبب تراكم ظلام القلب وبه يحصل الرين (اي القساوة) والطبع وهو داء عضال واختلف
في صحتها عن بعض الذنوب والحق افادة بعضها العقوبة لانها بحسب الذنب دون البعض
لانها بترك الكل فان قلت انما الترك للكونه ذنبا (اي ترك الذنبية) لا العينية وهو مشترك فيه فكيف يتصور
عن البعض قلت يجوز الترك لكونه افحش والعقاب عليه اصعب او التدارك اشق او
ميل القلب اليه اقل هذا (هذه) او لم يشترط الكل فيما ورد صحتها عن العاجز كالعينية عما مر في
قبل العتبة والاقرب العدم لامتناع الترك في غير المقدور ولكن لو تندم وتألم القلب بحيث
لو فرضت الشهوة لقهرها فالرجاء القبول على حسب الطلاعه تطلع على الضمائر كما لو تاب
قبل ظهور العتبة وتاب قبل هيجان الشهوة وتيسر اسباب قضائها وفي ان الفضل من
يجاهد شهوتها او من انقطعت شهوته فالحق ان الثاني اسهم مطلقا وافضل ان كان انقطاعها
لقوة اليقين وسبق المجاهدة فالنظر اولى من المجاهدة وان كان لضعفها في نفسها فالاول
لان الترك بالمجاهدة من قوة اليقين واستيلاء الدين وفي نفع الاستغفار مع الاصرار
والحق النفع لما سبق وكونه حسنة تصلح للتكفير وعدم ضياع الاجر فورد قوله تعالى انا
لا نضيع اجر المحسنين وقوله تعالى وان تك حسنة يضاعفها وما ورد المستغفر

بلسانه المصر على ذنبه المستمر اى بربه محمول عليه بحكم العادة من الغفلة دون الا
والصدق في السؤال وفي نسيان الذنب بعد التوبة وهو الاولى للمبتدي تحاميا عن تحريك الميل
وما روى من كثرة نوح المنتهى وبكائهم فلا يقاس المسئلة بالجد ابدا وافضل التائبين
المنتهين المستقيم الى الموت مبالغا في اجتناب غير الذنب فهو سابقا بالخيرات والنفس
مطمئنة ويزداد افضل بطول العمر والمجاهدة فورد حديث افضل السعداء اطول
العمر في طاعة الله تعالى والسلامة بقرب الموت ثم الميعاد في بعض الذنب الجد للتوبة مبالغا
وهو المفتش العواب والنفس لوامة ثم التائب عن البعض المسوف في الاخرة المتندم
بعد الارتكاب القاصد للتوبة فهو المخالط والنفس مسولة وهي على الخطر فان
تائبا والا فهي مشيئة الله تعالى الجد في الاولين فهما فايزان ناجيان اما المرتكب المصر الناسي
للتوبة وعزمها فهو الغافل والنفس امارة بالسوء يخشى عليه سوء الخاتمة ويجوز شمول
العفو اياه كنيل الكنز بلا طلب ولكن التوقع محافة فورد قوله تعالى وان ليس للانسان
الا ما سعى ولا يتركها لخوف العود لجواز الموت قبله وغفران السالفة فورد حديث خياركم
المفتش العواب اى كثير الابتداء بالذنب وكثير التوبة منه وسبب الاستقامة الرياضة والمراقبة
فورد قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا اى انفسكم بالمشارطة وهو
وصية النفس في اول النهار بخوان لا بضاعة لك سوى العمر والانفاس معدودة والماضي

لا يعود

لا يعود والوقت ضيق والشيء غير نافع ونوظبها العمل وشرط لشروط عليه ثم بالمراقبة
في الحركات والسكنات فالاعلى ان يصير مغلوبا بالاستغراق به تعالى وعدم الالتفات الى ما
سواه ثم ان يكون تحت حكم الشرع فينظر قبل العمل في اول خاطر فيتم ما هو قربة تعالى ويترك
ما سواه وينظر عنده في الطاعة تخلص ويحضر القلب ويراعي الادب وفي المعصية يستحي
ويتوب ويكفر وفي المباح يراعي النيابة والاداب ثم بالمحاسبة في آخر النهار وهو النظر بعد العمل
فورد حديث حاسبوا قبل ان تحاسبوا انفسكم حديث للعاقل اربع ساعات ساعة يحاسب
فيها نفسه ثم بالمعاقبة فبالجوع ان اكل حراما والسهر ان نظر حراما ونحوه فلو ساهل سهل
عليه الرجوع ثم بالمجاهدة باداء الورد عند استثقال النفس بل بالزيادة كاحياء ليلة عند
التواني عن حفظ جماعة اوداء نافلة ثم بالمعاتبة بمثل يا نفس الا تستحيين منه تعالى انك
طاقة بعذابه الاليم والكل مأثور والاصل الاستعانة به تعالى متضرعا بين يديه تعالى تبريا عن
الحول والقوة وقيل من جاهد سبع مرات لا يبتلى بخاتمة وقيل من استقام سبع سنين
لا يعود ثم التوبة من الذنب وهي للمؤمنين فورد قوله تعالى توبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون
والانابة من الغفلة وهي للمقربين فورد قوله تعالى وجاء بقلب منيب والاوبة من رؤية
التقصير وهي للمرسلين فورد قوله تعالى حديث نعم العبد انه اواب ثم التقوى اعم منها فالمتنع عن
ذنب لم يرتكبه قيل متقي لا تائب الباب السابع عشر في الصبر والرضا والشكر

بسم الله الرحمن الرحيم الصبر ثنائي باعتبار الدين وفي مقابلته باعتبار الهوى فاما الصبر عن الشهوة البطن والفرج فهو
كالعبادة أو عن المصائب والاما بالنفس عن الشهوة فهو الشهوتين عفة وعن الضجر
المكروه صبر مطلقا وضده الجزع والهلع وفي الغنى ضبط النفس وضده البطر وفي الحرب
شجاعة وضده الجبن وفي كظم الغيظ حلم وضده التهور والتذمر وفي انتباه سعة الصدر
وضده ضيقه والضجر والصبر والتذمر وفي اخفاء الامر كتمان وضده الاظهار وفي فضول
العيش زهد وضده الحرص وفي الصبر عن الدنيا قناعة وضده الشره فورد قوله
انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب حد بنا الايمان هو الصبر وهو لدخول اكثر اخلاقه
فيه حد بنا الصبر نصف الايمان وهو لاطلاقه على المعارف والاعمال ولانهم الاعمال الابتناء
باعتبار الدنيا فهو نصفها ولاطلاقه على الاحوال الثمرة للاعمال وما اصاب اما نافع واما
ضار وفيهما الشكر والصبر فهما نصفان ولا بد منه لابتناء العبادة عليه فالدخول
فيها بجمع النفس والاتمام اشد ولان الدنيا دار محنة والجزع شاغل ولان طالب
الآخرة اشد ابتلاء فورد حد بنا اشد الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل
وهو عن الحرام واجب وعن المكروه نفل ثم هو في النعم الدنيوية بترك الميل ورعاية صحة
حقه شكر وهو الطاعة بصون النية والاداء ولثواب عن الرياء والتكاسل والافشاء
ونحوها وفي المعصية بالرياضة وفي المصيبة يمكن المجازاة بالتحمل بترك المكافاة قولا وفعلا
وفي غيرها

صبر عن الشهوة هو البطن والفرج
صبر عن المصائب هو المذهب والحزن
صبر عن الشهوة هو الشدة الحرص قليل الصبر
صبر عن الغضب هو كظم الغيظ
صبر عن الضجر هو الشدة الحرص وقلة الصبر
صبر عن الاظهار هو افشاء السر
صبر عن فضول العيش هو الشدة الحرص على الطيبات والاكثار

وفي غيرها بترك الجزع والشكاية واستمرار العادة في الطعام واللباس اما الالم وجريان
الدمع فلا ينافيه لعدم الدخول تحت الاختيار والكمال ترك ما يشغل عنه تعالى وجاء بالصبر
على المرض ثلثمائة درجة وعن المحارم بستمائة وفي المصيبة عند الصدمة الاولى تسعمائة
والطريق تضعيفا باعث الهوى بالرياضة وذكر قلة قدر الشدة ووقتها واضرار الجزع وتقويته
باعث الدنيا بذكر فضائل المجاهدة ثم ان كان تعب قوي فتصبر وان كان بسير فصبر
وان كان دون جهد فرضا وورد حديثا اعبد الله على الرضا فان لم تستطع ففي الصبر
على ما تكره خير كثير وان كان تلذذ فشكر وهو باعثه عن حفظ النفس والشهود معه
كما ورد حديثا اني ابيت عند ربي يطعمني ويسقيني وعدم التمييز بين الالم واللذة كما في حديثا
حارثة وما جاء في قول عمر رضا بالي على اي الحالين وقعت على غنا او فقر والاولى التمييز وضيا
الالم في موافقته تعالى والالتذاذ به فورد حديثا اختار والا ان اكون عبدا نبيا وجاء حديثا ياخذ
المكروهان الموت والفقر ثم الرضا وترك الاعتراض وقيل يترك لسخط ولا بد منه للفراغ
على العبادة والتحامي عن هموم الدنيا والتعب فيها وغضبه تعالى فورد حديثا من لم يرض
بقضائي ولم يصبر على بلائي فليطلب ربا سواي وتحصيل رضوانه فورد قوله تعالى رضي الله
عنهم ورضوا عنه والسبب ادهاشي غلبة احب عن الاحساس بالالم كما للعاشق
والحريص والعلم بجزيل الثواب كما للمريض والتاجر المتحملين شدة الحجامة والسفر بان له تعالى

حين سئل ما حقيقة فاجاب بسهر الليل وظمأ الهواجر
واستوى عنده حجر الدنيا ومدرها

او ما يكون راضيا يكون فارغ القلب كما للعاشق كما في
فقسة ربيع الجرم الشوة الذي قطعوه ابريسم

في كل صنع حكمة يتعجب الراهل عن ادراكها في قصة موسى والخضر عليهما السلام ولا يرد لنا قض
بينه وبين بغض المعصية لان الرضاء بالقضاء والمعصية مقضية ولان الرضا منا حيث انه مقتض
لا ينافي البغض من حيث انه معصية وهو لا يوجب ترك الاسباب وحقيقة التوكل ولا الدعاء
بشرط العلاج قلبا فورد حدثنا اللهم زدنا منه في اليقين اللهم ارزقنا خيرا منه في غيره
ثم الشكر عرفان النعمة من المنعم والفرح به واستعمال الجوارح طاعة فلا بد منه لاستدامة النعمة فورد قوله تعالى
فكلوا من ما رزقكم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف حدثنا وان النعم صيود فقيدوها بالشكر واستنزلوا
وحيها فورد قوله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم قوله تعالى والذين اهتدوا زادهم هدى وايضا اذا ارسل
ملك فرسا وثوبا وزادا على عبيد ليجيء اليه وينال حظ القربة مع استغنائه عنه فاستعمل في
البعد عنه او اهمل او مكن عبدا على بساط القربة فاشتغل عن خدمته الى حسيس سيالة كسرة
رغيف يستحق المقت وسلب النعمة والفارق بين محبوب تعالى ومبغوضه الفعل والترك العلم بالكتاب
والسنة والاستبصار بنور عقل والضابطة ان الموصل الى معرفة تعالى ومحبته محبوب والشاغل
عنه مبغوض ثم النعم اما دنيوية كالخلقة السوية والملاذ الشهية وصرف المفاسد والمضار
واما دينية كالتوفيق على الطاعة والعصمة عن المعصية وهي اعظم لايصالها الى السعادة الابدية
والنجاة عن الشقاوة السرمدية واشتراك الكفار في الدنيوية واغنام الابرار زوالها وطلب
الاحصاء توقع المحال فورد قوله تعالى وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها والطريق المعرفة والتفكر في صنايعه

والنظر الى الاوامر

والنظر الى الدنى فورد حينئذ من نظر فى الدنيا الى من دونه ونظر فى الدين الى من فوقه
كتب الله صابرا شاكرا فان قلت كيف يمكن الشكر فالعبد يعجز عنه الا بتوفيقه وهو نعمة تستدعى
شكرا الى ان يتسلسل قلت التحقيق لما بلغ مقام الثناء ان الشاكر هو المشكور فورد
حديث لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك واطلعنا فى وجوبه فى المصائب والحق
الوجوب على ان لا يصب اكبر منها وان لا يكون فى الدنيا وان يعجل عقوبتها ولا تدخر للآخرة
وانها كانت آية فوزع منها وان ثوابها خير منها وانها تنقض من الغلب حب الدنيا فهى فى التحقيق
نعم اذ لا يخلو عن تكفير للخطيئة او رياضة للنفس او رفع للدرجة وقرأة سورة الواقعة ايام
العسرة لطلب الغناء او العدة على العبادة دون وسعة الدنيا وانما قرأ لما ورد فيه الاخبار
والآثار والافلاس مبالاة بحمد تكابا بالشدة فهم كانوا يغتنمونها واما نداء ايوب عم فليبان الشكر
على نعمة الصبر وجزيل جزائه لقرينة قوله نعم وانت ارحم الراحمين او لبلوغ المرض الى القلب
والمسئول المغفرة للمعرفة والذكر او العجز عن اقامة الصلوة او لانقطاع الوحى اربعين يوما
وانما ورد الامر بسوال العافية والنهى عن سوال البلية لان الاولى سوال تمام النعمة فى الدنيا
وثواب الشكر فى الآخرة لقدرته تعالى ان يعطى على الشكر ما يعطى على الصبر واما مثل شعر
فليس فى سواك حظ فكيفما شئت فاختبرنى اريد وصاله ويريد هجرى فاترك ما اريد لما
اريد فكلام العشاق فى الغلبة وهو يطوى ولا يروى وفى ان الشاكر افضل ام الصابر والحق
حالة

انه اريد ما كان الصبر شيئا ذ فلا تعدو وهو على البلاء خير منه على الرخاء وهو المراد بما ورد حديث

من افضل ما اوتيتم اليقين وعزيمة الصبر حديث يؤتى يوم القيامة باشكر اهل الارض فيجزيه

الله جزاء الشاكرين ويؤتى باصبر اهل الارض فيقال له ارتضى ان نجزيك كما جزينا هذا الشاكر

فيقول نعم يا رب فيقول الله تعالى وجل الا انعم عليه فشكر وابتليتك فصبرت لك اضعف

لك الاجر والا فالشكر لا بتنائه على المحبة وهو اعلى المقامات

الباب الثامن عشر في الخوف والرجاء

بسم الله الرحمن الرحيم الخوف والرجاء خاطران فلا تكليف الا بمقدماتها مبنيا على انتظار

ما يستقبل فالمغرور هو الذي يذكره تعالى ابن الوقت فيفقدهما فالرجاء روح لانتظار المحبوب فلا

بد من سبب فان حصل اكثر الاسباب فالاصدق اسم الرجاء كمن وقع الحصاد ممن القى بذرا

جيدا في ارض صالحة يصلها الماء وان فقد فالغرور والحماقة كمن القى في غير صالحة لا يصلها

الماء وان شك فيها فالتمني كما اذا اصلح الارض ولا ماء فورد قوله تعالى ان الذين امنوا والذين

هاجروا وجاهدوا في سبيل الله اولئك يرجون رحمة الله الآية فورد حديث الاحمق من اتبع

نفسه هواها وتمنى على الله المغفرة اما حسن الظن فبالحذر عن المعصية والاجتهاد في الطاعة

فلا بد منه فهو يبعث على الطاعة ويهون احتمال المشقة والقنوط كفر فورد قوله تعالى انه لا ييأس

من روح الله الآية والطريق ذكر سوابق فضله دون شفيع وما وعد من جزيل ثوابه دون

استحقاقا واما النعم عاجلة في الدار بادون سوابق وسعة الرحمة وسبقها الغضب فورد سبقت

رحمتي غضبي

الاحمق من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله المغفرة

رحمتي غضبي وما ورد فيه مثل قوله تعالى لا تقنطوا من رحمة الله الآية انا عند ظن عبدي بي
والخوف لانتظار مكروه ظنا من العلم بعدم حصوله تعالى فورد حديث هؤلاء في الجنة
ولا ابالي وهؤلاء في النار ولا ابالي اي ملائمة احدهما من الطاعة والمعصية او العدم
تأثير الاثابة والتعذيب في زيادة ملك او متفضل غير مائل عادل غير جائر والجهل بالعاقبة
وهو للمتوقع اغلب والامن سبقه اللازل واما من المعاصي ويختص موضع الغرور
عند المواظبة على الطاعة بخلاف الاول ثم اما من السوال او العذاب او قوة الجنة ونحوها
ويختلفا الاثار فمنها خافا استيلاء العادة وانطب على تركها ومن خاف الطلاء تعالى اشتغل
بتنقية السر فاعتبر ويؤثر في البدن بالهزالة والصفرة والضعف والبكاء واذا كمل يؤدي الى
الجنون والموت وهو شهادة لكن الافضل من عاش وجاهد ومن غلب عليه خافه كل شيء
كما كان لعمر رضي الله عنه فورد ح ان الشيطان ليفر من ظل عمر والاعلى ان يدفعه عنا لاشياء
فلم يؤثر فيها للغيبة عنها كما كان له عليه الصلوة والسلام حينما قصده الشيطان وهو
في الصلوة فاخذ فاقلا بد منه فهو يزجر النفس عما المعصية وينفي العجب عن الطاعة ولا من
كفر فورد قوله تعالى فلا يامن مكر الله الآية والطريق النظر في صفاته تعالى وافعاله فورد قوله تعالى انما
يخشى الله من عباده العلماء حديث انا اعلمكم بالله واخشاكم منه وذكر الذنوب والصوم
وشدة العذاب وضعف النفس وما ورد فيه واختلفا في ان الرجاء افضل ام الخوف فالحق

عدم الانفكاك اذ لو عدم احد لصار آمنا او قنوطا فشرطها عدم القطع فلا يقال ارجو
طلوع الشمس واخافا بجوم الاجل والرجاء افضل من حيثما هو هو فهو طريق الجنة وورد
حديث سبقت رحمتي غضبي وهو الاصح ان امتنع النفس عن التوبة لكثرة المعاصي او قصرت
على الفرائض او ضعفا او شرفا على الموت ليموت على الجنة والخوف ان غلب اليأس واعتاد المعاصي
الافضل والاعتدال ان انفى الاثم وباطنه ولا يعرض بمعارضة كثيرة اسباب الرجاء فكان عمر رض ظاهره
يقول لو لم يدخل الجنة الا واحد رجوت ان اكون اياه ولو لم يدخل النار الا واحد خفت ان اكون
اياه وتعسر التحرز عن المعاصي لباطنه حتى كان عمر رض يسأل حذيفة رض عنا وجوده ازالنفاق
فيه واحتمل رد الاسباب في المستقبل فورد ح ان الرجل ليعمل عمل اهل الجنة حتى لا يبقى
بينه وبين الجنة الا شبر فيسبق عليه الكتاب فيختم له بعمل اهل النار ثم سوء الخاتمة اكابا لشك
او الجحود عند النزع لظهور بطلان بدعته كان يعتقدها تقليدا او تعويلا على مجادلة الكلام
فهو حالة الانكشاف واعتقاد بطلان كل ما اعتقده او شكه لهذا ورد فعليه قل هل ننبئكم
بالاخسرين اعمالا الآية والمعاملة لانا فيه والبله بفتح الباء جمع ابله بمعزل عنه ومن ثم ورد ح اكثر اهل
الجنة البله او بعادانه لعلم بتغريره اياه من الدنيا وتألم القلب لفواتها وكان يستوي حبها
عليه وبغضها ايمانه ولا يكون من ذكره تعافيه الاحد ينا النفس وهو اسود من تراكم ظلام
الرذائل فورد قوله تعالى قل ان كان اباؤكم وابناؤكم واخوانكم الآية اوجب امر دنيوي كان

بحبه

يحبه فاحتجب عنه تعالى شغلا به فما عنا دون من يسخ في القلب لا ينسى كما في النوم وهو لكثرة المعاصي
مع قوة الايمان او قلتها مع ضعفه وهذا لا يوجب الخلود في النار بخلاف الاولين ومن ثم
يكره الفجأة لجواز اتفاقها على خاطر سوء وغيبة الشهادة لاستيلاء حبه تعالى على القلب واعراضه
عن الدنيا وهو لمن يخلص ولا يقصد الغلبة والغنمة والصيت والاشتهار والتعالج للمعرفة ولزوم الطاعة
وتحبيل التوبة والنوم على الطهارة ظاهرا وباطنا وتنقية القلب وتلاوة القرآن وطلب العلم النافع
فالامر صعب ومن ثم روى عن السلف كثرة النوح والبكاء

الباب التاسع عشر في الفقر والزهد

بسم الله الرحمن الرحيم الفقر فقد ما يحتاج اليه فان فرح وكره الزائد على الضرورة فزاهد وان
لم يكره ولم يرغب فراض وورد ح يا معشر الفقراء اعطوا الرضا منا فلو بكم تظفروا بالثواب
فقركم والا فلا وان ترك الطلب مع ان الوجود عنده احب فقانع وان رغب وترك للعجز
فحريص وان انتظر اليه وفقده فمضطر والا على سوية الوجود والعدم فهو مستغنا دون
الغنى لاختصاصه تعالى وهو المراد بما ورد ح فضل الفقر آه اما ما ورد ح اعوذ بك من
الفقر ونحوه فمحمول على الاضطرار واختلفا فان الفقر افضل ام الغنى والحق الاختلاف
بحسب الاشخاص فالافضل بقدر الفراغ عن الشواغل والدنيا انما يحذر عنها للشغل
عنه تعالى وكم من فقير شغلته وكم من غني لم تشغله كسليمان بن داود عم وابنا عوف فارضه
اما فحق الاكثر فالفقر اذ هو ابعد عن الخطر والانس بالدنيا والقدرة على الشهوة الا في المضطر

لانه يعود خيرا والواحد يحصل المعرفة الامن لا يتوب عن المعاصي فالموت خير له وكذا في
نفس الامر فورد ح اللهم احيني مسكينا وامتني مسكينا واحشرني في زمرة المساكين
ح بلغ غنى الفقراء ان لهم صبروا حتسب منكم ثلثة خصال ليست للاغنياء اذا حصلت
واحدة فان في الجنة غرفا ينظر اليها اهل الجنة كما ينظر اهل الارض الى النجوم السماء ولا يدخلها الا
نبي فقير او شهيد فقير او مؤمن فقير والثانية تدخل الفقراء الجنة قبل الاغنياء بنصف يوم وهو
خمسمائة عام والثالثة اذا قال الغني سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وقال
الفقير مثل ذلك لم يلحق الغني بالفقير وان انفق عشرة آلاف درهم وكذلك اعمال البر كلها
لمن جاء برسالة الفقراء ان الاغنياء يحجون ويعتمرون ويتصدقون ونحن عاجزون عن
ذلك ولان الغنى سبب طول الحساب والغرور فان عورض بان الغنى صفة تعالى والتخلق باخلاق
الله مندوب اليه وبان الغني قادر على العبادات المالية دون الفقير لم يعترض لان الغنى بالاسباب
والاعراض ليس من خلقه تعالى كالتكبر دون استحقاق والعبادة المالية انما توجب الثواب
لترك الدنيا كالتوبة لترك الذنب فلو فضل الغنى على الفقير لفضل العاصي على المتقي وحقه
ان لا يكره من حيث انه فعله تعالى بل يتقلد المنة تقلد المحجوم من الحجام والا يأثم ويسر
الفقر بالتحمل والتعفف فورد ح ان الله يحب الفقير المتعفف بالعيال ولا يتواضع الغني
فورد فيه يذهب ثلثا دينه بل يترفع عليه فورد ح انه صدقة ولا يتواني في العبادة ويتصدق

بالفاضل

بالفاضل فورد ح ان درهما افضل من مائة الف وبستقرض لحسن الظن به تعالى لتعويد
على السلطان الظالم فيقضي ان وجد حلالا والا يقضيه تعالى ويرضي الخصماء ويكشف
للمقرض ولا يخدع بالمواعد ويجب القضاء من بيت المال والصدقات ولا يسأل
فهو في الاصل حرام لتضمنه الشكاية منه تعالى واذلال النفس المؤمنة لغيره تعالى وايذاء
المسؤل فربما يعطي حياء فورد ح ما اخذ من الفواحش غير مسئلة الناس الا الضرورة
ميتة او تمريض لمن عجز عن الكسب او استغرق في طلب العلم او تنعب وفيه الترك
اولى ويجتنب عن الشكاية فيقول اني مستغني لكن النفس تريد الشهوة وعن الا
ذلال فيسأل قريبا او كريما لا بخيل بل يقبل المنة وعن الايذاء فلا يسأل في الجمع ولا عن
يستحي عن الرد فيحرم ان اعطى حياء منه او من حاضر كما لو اخذ عنفا والفارق القرائن
وفتوى الغلب وشكره تعالى بعد القبض بالاشتغال بالطاعة والانفاق فيها فهو الاجب
اوفى المباح ومعرفة فضل الفقر وشكر المعطي لكونه سببا فورد ح من لم يشكر الناس لم
يشكر الله ويدعو له فورد ح من اهدى اليكم معروفا فكافئوه فان لم تستطيعوا فادعوا له
ولا يستصغر ولا يفزع بالمنع ويجتنب عن الشبهة فورد قوله تعالى ومن يتق الله يجعل
له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب ولا يأخذ اكثر من قوته يوم فهو العزيمة والرخصة
قوته سنة لتجدد سبب الدخل بعدها وكان عليه الصلوة والسلام لا يأخذ لعياله اكثر
منه بل يؤثر شيأ منه حتى ينتهي قبل مضي السنة وهو اوسط المرضي من الروايتين فروى

اربعون وخمسون ونصاب الزكوة قيمة الضيعة والبضاعة المحصلة للغنى وستر
ما اعلم تحاميا عما هتك ستر المروة وكشف الحاجة والحسد والغيبة وسوء الظن واعلان
عبادة المعطى ومذلة النفس المؤمنة فهى حرام وشبهة الشركة فورد ح من اهدى
اليه هديته وعندهم قوم فهم شركاؤه فيها ويعرف بكبرهة ظهور اخذ غيره كاخذه ويظهر
قصد الاخلاص واستقباح ذلك وهضم النفس واداء الشكر فورد قوله تعالى واما بنعمة
ربك فحدث ويكتمون ما اتيهم الله من فضله ويعرف بارادة ظهور عطاء اساتر كعطاء المظهر واما
ان بلغ حد السمعة فيه السر والعلانية فكبر شيئا احمر وترك لما فيه السمعة والرياء تحاميا عن
الاعانة على الاثم والاولى ان لا ياخذ الا للحاجة فورد ح ما المعطى من سعة باعظم اجرا
من الآخذ اذا كان محتاجا او التفريق على الفقراء فيجعل تحاميا عن الانس بالدنيا والملاحظة
في الملأ والرد في الخلأ فهو اقرب الى السلامة وتحاما التورع ان في شرايط الواجب اوعلم انه
لا يقصد فان لم يأخذ وقصد التوسع على الفقراء والواجب ان قصد الاعانة حل اداءه
وموافقة الفقراء وهضم النفس فما شاله تحتلف باختلاف النيات ثم الزهد عزوف القلب عن
الدنيا الى الآخرة طوعا ولا يعبأ باليد لوجودها لسليمان وكون عيسى صلوات الله عليه خلى يده من بنيا
عليهم الصلوة والسلام مع انه افضل مثمر المكاشفة لما سبق في حديث النجاشي وحارثة رضي الله عنه
والفراغ للعبادة فورد ح من احب الدنيا اضر بآخرته وتعظيم قدرها فورد ح ركعتان من عالم
زاهد خير من عبادة المتعبدين الى آخر الدهر ومحبته ومعرفته فهما لا يحصلان الا بدوام الذكر

والفكر

والفكر الممتنع مع الشغل بالدنيا ثم الادنى باعتبار نفسه ان يجاهد فيه بميل النفس الى
الدنيا وهو تزهد ثم ان يتنفس عنها فهو زهد ثم عدم الميل والتنفر ويعرف بتسوية سرقة
ماله ومال غيره ثم عدم الاعتبار بين بزهده وباعتبار ما منه من خوف النار ثم من الرجاء الى
الجنة لاقتضائه المحبة ثم من رفع الالتفات الى ماسواه تعالى وباعتبار ما فيه في بعض الدنيا كالمال
دون الجاه وهو كالتوبة عن بعض الذنوب ثم في كلها ثم في ماسواه تعالى وباعتبار الحكم الفرض
وهو في الحرام ثم السلامة وهو في الشبهة ثم النفل وهو في فضول المباح ويخرج عنه القصد الى
الكسب ان كان للذة دون لعدة على العبادة والا فان زاد على قوته لسنته الا من لا يكسب
ولا يأخذ من الايدي كداود الطائي رحمة الله تعالى وهو ملك عشرين دينارا فتصدق بها عشرين سنة
والتعدي من بر مخول والمواظبة على الادام واتخاذ ثوبين واثنين وجنس رفيع والاولى
المبالغة في التشديد تحاميا عن الانس بالدنيا وطول المكث للحساب والحبس عن الجنة واللوم
والتعيير والحرمان عن الدرجات العالية وهو المأثور وورد لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح
بعوضة ما سقى كافرا منها قطرة ماء وورد الدنيا ملعونة وملعون ما فيها الا ما كان لله ثم
الحالات التي قبل الموت دنيا والتي بعده آخرة لكن العبادة وما لا بد منه فيها معدودة من الآخرة
لخروجها مما جمع فيها فوذ قوله تعالى اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب ولهو الآية فهي الدنيا بجمعها ومتاعها ما
جمع فيها وورد قوله تعالى زين للناس حب الشهوات الآية والشغل بها حب حظوظها باطنا وتحصيلها

ظاهرا وعلاج حبها معرفة الرب والنفس وشرف الآخرة وحساسة الدنيا والمخافة
بينهما الباب العاشر في التوحيد والتوكل واليقين بسم الله الرحمن الرحيم
ادنى رتب التوحيد لحض القول وهو النفاق والعياذ بالله تعالى منه ولا يفيد الا عصمة الدم
فورد ح اذ قالوها عصموا مني دماءهم واموالهم ثم التصديق كما للعامي والمتكلم
فهو لا يتميز الا بالجلية الدافعة تشويش المبتدعة ويفيد النجاة من الخلود في النار ثم
مشاهدة الصدور الكل منه تعالى ويفيد اعتماد القلب عليه وانقطاعه عما سواه وهو التوكل
ثم رؤية عدم ما سواه ويفيد الاستغراق به تعالى والغيبة عن الغير وهو الفناء والى النفاع
الى الغير اما الضعف اليقين لمطرق الشك وعدم الاستيلاء على القلب واما الضعف
الجبلي كالجبان مطيع لله لا يطيق البيتوتة في بيت حالي او فيه حية وادنى رتب التوكل
ان يعتمد اعتماد الموكل على الوكيل للعلم بشفقته وقدرته وعلمه ثم اعتماد الطفل على الام
وتفارق الاولى بعدم الالتفات على الاعتماد استغراقا بالام وترك التدبير وتلك لا تنافيه
بالطريق الذي رسمه ثم ان يكون كالميت بين يدي الغسال وتفارق الثانية بترك السوال مطلقا
فتلك اعلاها فيه من غيره وهي اضدر وقوعا وبقاء ثم الثانية ثم الاولى ولا بد منه فورد قوله تعالى
وعلى الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين قوله تعالى ومن يتوكل على الله فهو حسبه ح ولو توكلتم على الله
حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير والغنية فيه التفرج للعبادة عن الالتفات واليقين لا يتغير المقدر

المقسوم

المقسوم فورد نحن الرزق مقسوم مفروغ نحن اربع فرق منهن الخلق والخلق والاجل
والرزق وايضا المطلوب هو العدة على الطاعة وهو تعالى قادر على اعطائها بسبب حاصل
بالطلب او دون الطلب او دون السبب والموة جوعا مقدر ايضا كالموة شبعا وايضا
مستور وايضا انه ضمن الرزق بلا تعليق فورد ما من دابة الا على الله رزقها فاقبح
مما يثق على سوق بعد الاقراض او الضيافة ولا يثق على ضمانه تعالى وايضا لا فائدة في طلب
الا الذلة وضياع الوقت وايضا الحيوة في الاستقبال مشكوك والموة متيقن والاستعداد
للمتيقن اولى بخلاف الثواب والعقاب لورود الاوامر والنواهي وتعليقها بالعمل واما
ما ورد قوله تعالى فابتغوا من فضل الله فالعلم والثواب او هو امر اباحة ولا ينفيه الكسب
لانه عمل الباطن فان كان السبب مقطوعا به بارتباط المسبب به لسنة الله كمد اليد للطعام
والوقاع للولد وبث البذر للحصاد فالترك خطأ فورد قوله تعالى ولن تجد لسنة الله تبديلا
وان كان مظنونا بعدم حصول المسبب دونه غالبا كحمل الزاد للسفر في البوادي فكذلك
لانه سنة الاولياء لكنه يجوز ان ارتاضت نفس وصبرت على الطعام اسبوعا او اقرب منه
دون اشغل عنه تعالى وقدرت على الالقياء بالحشيش واما ما ورد قوله تعالى وتزودوا فزاد
الآخرة لو نبه فان خير الزاد التقوى وهو امر لقوم يقصدون الحج بلا زاد اتكالا على الناس
ويؤذون بالحاج في السوال والاقحام لانه سعي في الهلاك وان كان موهوما كالاقتحام

وان لم يكن النفس صابرة مرتاضة

في دقائق التدبير فهو بناء فيه لانه غاية الحرص ويستفيد العرب الغلب فيختار الكسب بنية التصدق
والاعانة على البر والتحامي عن التشغل عنه تعالى بالاتقان والترك لشغل الكسب عنه وانقطاع
اليه ويعرفا التغير لفقد المال وكذا التزود ونحوه بكسب المعيل كما روي عن الصديق رضي الله عنه
ولا يكلف العيال الا ان يساعده ولا الى ادخار لما دون الاربعين منا العرب وخلق فيه
والتحقيق ان الفضل لقصر الامل وتوكل الكليم صلوات الله ليس للامل بل لاستحقاق نيل
المراد على ما هو سنة الالهية في تدبير الامور كما في صيرورة الجنين نطفة وعلقة ومضغة
وورد ح خمر طينة آدم ببدي اربعين صباحا ومنه يؤخذ الرياضة والمسنة
من المعيل نظيا للقلوب الضعفاء كما هو المروي بخلاف فوقها وترك المضطرب طريقا للتوكل
بالادخار لان الغرض صلاح الغلب ولا مباشرة اسباب تدفع الضرر ان كان مقطوعا
به او مظنونا كالتحرز عن الموم في مسكن السباع وممر السيل وتحت الحائط المايل لان التعرض
للهلاك منهي عنه بخلاف الموهوم فورد في وصفا المتوكلين ح لا يكتوون ولا يسترقون
الآية اذى الناس فالاولى فيه الصبر فورد فيه قوله تعالى فاتخذه وكيلا قوله تعالى واصبر على ما يقولون
قوله تعالى ولنصبرن على ما اذيتمونا قوله تعالى ودع اذاهم وتوكل على الله بخلاف اذى
السباع فيأخذ السلاح فورد قوله تعالى وليأخذوا اسلحتهم وبعقل البعير فورد ح اعقلها
وتوكل على الله وسيد الباب غير منقض في الحفظ ولا يحفظ متاعا يحرص فيه السارقين بل

يقتصر

استثناء من قوله ولا يتاجر

يقتصر على ما لا بد منه كالكوز وركوه وجراب وسلاح ويغتم ان سرق لمعصية السارق
ولغرضه للعقاب لا لنقص المال بل يفرح به لما فيه صلاحه نحسبنا الله به تعالى ونشكره
تعالى على جعله مظلوما لا ظالما ولنقص دنياه لا دينه ولا يبالغ في الطلب وسوء الظن بالمسلم
والاولى ان يعفو ويحل فهو صدقة ان كان فقيرا او الا فغناه عن المعصية وعمل بما ورد
ضح اخاك ظالما او مظلوما وينويه لينال ان لم يسرق كما في ترك العزل فورد فيه ضح
ثواب ولد كبر وقتل في سبيله تعالى فلا يأخذ لو اوتي به وان جاز الاخذ لان النية لا
تخرج عن الملك ولا ازالة الضرر المقطوع به كالشرب لدفع العطش والمظنون كالحجامة
والاستهال لخلاف الوهم كالرقية والطيرة والترك حزم في المقطوع دون المظنون فترك
الدواء مأثور لمعرفة عدم النفع بالمكاشفة او لكون المرض مزمنا والعلاج موهوما
كالكي او لشغل عنه بخلاف العافية وعلمه تعالى او لقصد تطويله كنيل الاجر بالصبر او تكفير الذنب
او امنى للنفس او طغيانها بتضييع الوقت بالتنعم وتأخير الخير لطول الامل والاولى
الاخفاء صبرا ورضاء وتحاميا عن شكاية الاعلى سبيل الحكاية لقصد العلاج للطبيب
او تعليم حسن الصبر بالشكاية وهو من المقتدى او اظهار العجز اليه تعالى وهو من القوى
فالشيء مرخصة والاصل فيه اليقين وورد ضح من كان عزيز النفس وسجية اليقين لم
يضره الذنوب ضح من افضل ما اوتيتم اليقين وعزيمة الصبر وهو عدم الشك عند المتكلم

والاستيلاء على القلب في علم الآخرة قيل ضعفا يقينه فلذلك في الموت مع عدم الشك فيه
وقوى في الرجاء مع الشك فيه ومجاريه كل ما جاء به الشرع والاصل التوحيد وبلوغ الروح
واطلاعه تعالى على الاحوال والجد وهي عدم الالتفات الى المزاح والاجمال في الطلب مع ترك
التأسف على الفواتح والاقدام على الطاعة مع ترك التأسف على الفواتح والاقدام على الطاعة
مع الامتناع عن المعصية والمبالغة في اصلاح الظاهر والباطن الخامسة في المحبة
والشوق بسم الله الرحمن الرحيم فورد قوله تعالى ان كنتم تحبون فاتبعوني يحببكم الله ح لا
يؤمن احدكم حتى يكون الله ورسوله احب اليه مما سواهما والمحبة اعظم المقامات واهم المهمات وهي
ميل النفس الى الموافق ولذته اعظم مما لمحبة الله تعالى ومعرفته فالادنى المطعم ثم المنكح ثم الجاه
ثم العلم ويعرف بترك الادنى واستحقاره عند وجدان الاعلى واستكراه البعض العلم
للنقص كاستكراه المريض المطعم والصبي المنكح والعلم به تعالى اشرف العلوم
فشرفه بشرف المعلوم ومن ثم يكون الفتوى اشرف من الحياطة والرؤية الذي منه
لازيادة الكشف فيها فاللذة فيها باعتبار هذه وسببها الكمال فهو محبوب طبعا ومن ثم
احب العالم والصالح والوجه الجميل والكلام البليغ والاحسان فالانسان عبد من
كان الاله تعالى ولا احق الامنه والاعلى ان يحب لذاته تعالى وهو محبة النفس في الحقيقة
وآثارها الشوق وورد ح قدسي طال شوق الابرار الى لقائي وهو غلبة التطلع من وراء

حجب الغيب الى الجمال وانبعاث القلب الى الطلب ويرتفع بالموت شوق اللقاء لحصوله
لا شوق از زيادة الانكشاف فالرؤية مراتب لا تتناهى والانس وهو غلبة الفرح
بالقرب وقصر النظر على المطالعة ويفارق الشوق بكونه حالة الاضافة الى الحاضر
وذلك الى الباقي ويجري الانبساط كما ورد قوله تعالى ارني انظر اليك الخ في الاول لوجود الشرط واعتذر في الثاني لفقده ولولا الانس
لعوتب كما اعترف قوم الكليم عليه السلام والاعلى الترك استغناء لان النبي عدم
في تحويل القبلة والقرب وهو زوال كل معترض وهو النفس والشيطان والخلق و
والدنيا وكماله الغيبة في رؤيته فعله تعالى حتى لا يبقى نفس فاعلة كما ورد قوله تعالى
وما رميت اذ رميت والاتصال وهو المكاشفة والمشاهدة كما في قول ابن عمر رضي الله عنه
كنا نتراءى الله في ذلك المكان متعذرا عن ترك رد السلام في الطواف او عائشة رضي الله عنها
كما سبق وما ورد ح اعبد الله كانك تراه ومحبته تعالى العبد وورد قوله تعالى يحبهم و
ويحبونه ح اذا احب الله تعالى عبدا ابتلاه فان احبه احب البالغ اقتناه فان صبر
اجتباه وان رضي اصطفاه ح اذا احب الله عبدا حبب اليه الواعظ من نفسه وزجرا
من قلبه بأمره ونهاه ومعناها ان يبتليه به تعالى فلا يصلح لغيره كما ورد قوله تعالى
واصطنعتك لنفسي والعلائق كما تنهاه وحب الموت والطاعة والتلذذ في العبادة

والمصيبة والحرص في الخلوة والمناجات وبغض الدنيا والوحشة من الخلق والانفراد
الدائم وطريقها السلوك فورد في قدسي لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احببته فاذا
احببته كنت له سمعا وبصرا وقلبا ويدا ورجلا وهو يلزوم الوضوء فهو ينور القلب
والخلوة وهي تفرغ من الشواغل والاولى ان يكون في بيت مظلم او يغمض رأسه
ويغمض عينيه ليركد الحواس والسكوت فهو يلغ العقل ويقوي القوى والجوع
والسهر فهما ينوران القلب بتقليل دمه وذوبان شحمه على الاعتدال فالافراط
شاغل كالتفريط ونوع الخواطر فالتمييز شاغل والتسليم له تفاؤ في كل حال ونصب
مشعر يبلغ القوة الخيالية فهو الاصل وترك غير الفرائض والرواتب والذكر الدائم
مستقبلا مع الحضور بالبال فقيل هو الله وورد في افضل الذكر لا اله الا الله
وقيل لا اله الا هو الحي القيوم فورد في الاسم الاعظم في آية الكرسي وآل عمران وهما
يشتركان فيه والاولى فيه الاستغناء من القلب حتى تسقط حركة اللسان
ويجري دون اختيار ثم يرجع الى القلب ثم يتمحق الحروف ويبقى المعنى ثم يرتفع العدد
فيصير حالة مستدعية وحينئذ يحدث المحبة فلا ينسى المذكور ثم يغيب عن
جميع الاشياء ظاهرا وباطنا حتى عن النفس وصفاتها في المذكور وهو القرب
ثم يغيب عن الذكر لدهشة في شهود المذكور وهو الفناء ثم يحدث الاتصال وشاهد

ويشاهد ما يشاهد لظهور النور والغفلة عن الشواغل ويصير من ملوك
الدارين وقد انتهى الكتاب متجلى المقطع بالدعاء المأثور تجلى المطلع اللهم
انا نسألك الدعاء الهدى والتقى والعفاف والغنى ونعوذ بك من علم لا ينفع
وقلب لا يخشع ونفس لا تشبع ودعاء لا يسمع وآخر دعوانا ان الحمد لله
رب العالمين والسلام على عباده الصالحين والصلوة والسلام على
محمد رسول الله وخاتم النبيين وعلى اتقياء امته اجمعين
آمين ثم آمين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله القادر الحكيم الغافر الحليم الجواد الكريم الرحيم منزل الذكر الحكيم
والقرآن العظيم المبعوث بالدين القويم والصراط المستقيم خاتم الرسالة والهادي
من الضلالة المشرف المرسل بأشرف كتب العرب والعجم محمد النبي العربي صلى الله
عليه وسلم وعلى آله الهادي المهتدين وأصحابه الأخيار المجتبين وسلم تسليما محمدا
كثيرا كثيرا وبعد هذا فالعلم أشرف منقبة وأجل مرتبة وأبهر مفخرا
وأنفع متخذا به يتوسل الى توحيد رب العالمين وتصديق أنبيائه والمرسلين
فالعلماء خواص عباد الله الذين اجتباهم الى معالم دينه وهداهم وبمزية الفضل
آثرهم واصطفيهم وهم ورثة الأنبياء وخلفاؤهم وسادات المرسلين وعرفاؤهم
كما قال الله تعالى واورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه
ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات وقال النبي صلى الله عليه وسلم العلماء
ورثة الأنبياء بالعلم وكبهم اهل السماء ويستغفر لهم الحيتان في البحار الى يوم
القيامة قال النبي صلى الله عليه وسلم يبعث الله العباد يوم القيامة ثم يميز العلماء فيقول
الله تعالى يا معشر العلماء اني لم أضع علمي فيكم الا لعلمي بكم ولم أضعه فيكم لا عذبكم

اطلعوا

انطلقوا الى الجنة فقد غفرت لكم الحمد لله رب العالمين على كل حال وجعل الدرجة
للعابدين والقربة للعارفين فلما خلق الله تعالى روح محمد عليه السلام اولا من نور جماله
كما قال الله تعالى خلقت محمدا من نوري وجهي وكما قال النبي عليه السلام اول ما خلق الله روحي اول
ما خلق الله نوري واول ما خلق الله القلم واول ما خلق الله العقل والمراد
منهم شئ واحد وهو الحقيقة المحمدية كما قال الله تعالى قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين
لكن يسمى نورا لكونه صافيا عن الظلمات الجسمانية وعقلا لكونه مدركا للكليات
وقلما لكونه سببا لنقل العلم كما ان القلم سبب العلم في عالم الحروف فالروح المحمدي
خلاصة الاكوان واول الكائنات واصلها كما قال النبي صلى الله عليه وسلم انا من الله
والمؤمنون مني فخلق منه الارواح كلها في عالم اللاهوت في احسن تقويم الجميع
وهي اسم جملة الانس في ذلك العالم وهو الوطن الاصلي فلما مضى عليهم اربعة آلاف
سنة خلق العرش من نور عين محمد صلى الله عليه وسلم وهو في الكائنات منه فرد الا
رواح الى درك اسفل الكائنات اعني الاجساد كما قال الله تعالى ثم رددناه اسفل سافلين
يعني انزلهم اولا من العالم اللاهوتي الى عالم الجبروتي فالبسهم الله بنور الجبروتي
وهو روح السلطاني ثم انزلهم بهذه الكسوة الى الملكوتي ثم كساهم بنور الملك
وهو روح الجسماني ثم خلق اجسادا منه كما قال الله تعالى منها خلقناكم الآية ثم امر

الارواح كلها ان يدخل في الاجساد فدخل بامر الله كما قال الله تعالى ونفخت فيه من روحي
فلما تعلق الارواح الاجساد نسيت ما اخذ منها عهد الميثاق يوم الست بربكم
فلم ترجع الى الوطن الاصلي فرحم الرحمن المستعان عليهم فانزل اليهم كتابا
سماويا تذكرة لهم بذلك الوطن الاصلي بقوله وذكرهم بايام الله اى ايام وصاله
فيما سبق مع الارواح فجميع الانبياء عليهم السلام جاؤوا وذهبوا الى الآخرة لذلك
التنبيه فقل منا يذكر منهم وطنه الاصلي ويرجع ويشتاق اليه ويصل الى عالم الاصلي
حتى افضت النوبة الى الروح الاعظم المحمدي خاتم الانبياء عليه الصلوة والسلام
فارسله الى هؤلاء القوم الغافلين ليفتح بصيرتهم من نوم الغفلة فيدعوهم
الى الله ووصاله ولقاء جماله كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله
على بصيرة انا ومن اتبعني قال النبي عليه السلام اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم
والبصيرة هي عين الروح تفتح في مقام الفؤاد للقاء ولياء وذلك لا يحصل بعلم
الظاهر بل بعلم اللدني الباطن كما قال الله تعالى وما علمناه من لدنا علما فالواجب
على الانسان تحصيل تلك العين من اهل البصائر باخذ النعلين من ولي مرشد
مخبر من عالم اللاهوت فيا ايها الاخوان انتبهوا وسارعوا الى مغفرة من ربكم بالتوبة
كما قال الله تعالى وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والارض اعدت

ربكم

للمتقين

للتعيين فادخلوا في الطريق وارجعوا الى ربكم مع هذه القوافل الروحانية فعن
قريب ينقطع الطريق ولا يوجد الرفيق الى ذلك العالم بدونها فما جئنا في هذه الدنيا
الدنية الى الخراب ولا لاجل هذه النفس الثوانية الخبيثة فبئسكم لاجلكم منتظر مغموم
كما قال النبي صلى الله عليه وسلم عني لاجل امتي الذين في آخر الزمان فالعلم المنزل علينا
علمان ظاهر وباطن يعني شريعة ومعرفة فامر بالشريعة على ظاهرنا وبالمعرفة على باطننا
لينتج من اجتماعهما علم الحقيقة كما قال الله تعالى مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ
لا يبغيان فبأي الآء ربكما تكذبان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان والا فمجرد علم
الظاهر لا يصل الحقيقة ولا يصل الى المقصود والعبادة الكاملة بهما لا بواحد منهما
كما قال الله تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون اي الا ليعرفون فمن لم يعرفه
كيف يعبده فالمعرفة انما تحصل بكشف حجاب النفس عن مرآة القلب بتصفية فيرى
فيها جمال الكنز المخفي في سرب القلب كما قال الله تعالى في حديث القدسي كنت كنزا مخفيا
ان اعرف فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف فدل بهذا على ان الله تعالى خلق الانسان
لمعرفة فالمعرفة نوعان معرفة صفات الله تعالى ومعرفة ذات الله تعالى فمعرفة الصفات
تكون حظ الجسم في الدنيا ومعرفة الذات تكون حظ روح القدس في الآخرة قال الله تعالى
واليدناه بروح القدس وهما نان المعرفتان لا تحصلان
الا بالعلمين الكريمين وهما علم الظاهر وعلم الباطن كما قال النبي

فيجرد

والثاني في عالم الملكوت وهو جنة النعيم والثالث في عالم الجبروت وهو جنة الفردوس
وهذا نعم الجسمانية فلا يصل الجسم الى عالية الا بثلثة علوم وهي الشريعة والطريقة
والمعرفة كما قال عليه السلام اذا عمل بطريق المعرفة يعرف الحق والباطل فالحكمة الجامعة معرفة
الحق والعمل بها كما قال النبي عليه السلام في دعائه اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا
الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه وكما قال النبي عليه السلام من عرف نفسه وخالقه
فقد عرف ربه وتابعه ورجوع الانسان الخاص ووصوله الى وطنه وهو التوبة بعلم
الحقيقة والتوحيد في عالم اللاهوت في حال حيوته في الدنيا بسبب عادته سواء
كان نائما او غيره بل اذا نام الجسد وجد القلب فرصته فذهب الى وطنه اما بكله
او بجزئه كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي
قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل مسمى ولذلك قال النبي عليه السلام نوم
العالم خير من عبادة الجاهل بعد حيوة القلب بنور التوحيد وملازمته اسماء التوحيد
بلسان السر بغير حرف ولا صوت كما قال الله تعالى في حديث قدسي الانسان سري
وانا سره وقوله جل وعلا ان علم الباطن هو السر من سري اجعله
في قلب عبدي ولا يقف عليه احد غيري وكقوله تعالى انا عند ظن عبدي بي وانا
معه حين يذكرني ان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي وان ذكرني في ملاء
ذكرته خير منهم وهو المراد من رجوع الانسان وهو عالم التفكر للروحاني

احمد

في السماع الله

في اسماء الله تعالى التفكر الجسماني كما قال النبي عليه السلام الانساني فهو علم التفكر
كما قال النبي عليه السلام تفكر ساعة خير من عبادة سبعين العاشة
وقال الشيخ عبد الله الانصاري رحمة الله عليه شعر ذكر كن ذكر كن تا تفكر
اورد صد هزار اين معنى بكر اورد ... وهو علم العرفان وهو التوحيد وبه يصل العارف
الى معروفه ومحبوبه ونتيجته علم المعارف الطيران بالروحانية الى عالم القربة كما قال
جلال الدين الرومي سيمرغ قاف قربتم شد بارد اين قدرتم ... فالعابد سيار
الى الجنة والعارف طيار الى القربة قال بعض عارفي حقا قلوب العارفين لها عيون
ترى مالا يراه الناظرون منها نال الباقي والافلاك

الفصل الثاني

في بيان رد الانسان الى اسفل السافلين لما خلق الله الروح القدسي في احسن تقويم
في عالم اللاهوت ثم اراد ان يرده الى الاسفل لزيادة الانسية والقربة في مقعد صدق
عند ملك مقتدر رده اولا الى عالم ولبس كسوة من ذلك العالم وكذا الى الملكوت
ثم الى عالم الملك فخلق له منه كسوة عنصرية لئلا يتحرق به عالم الملك يعني هذا الجسد
المكثيف ويسمى باعتبار الكسوة الجبروتية روحا سلطانيا وباعتبار الملكوت سيرانيا
وروانيا وباعتبار الملكية روحا جسمانيا والمقصود من مجيئه الى اسفل لكسب زيادة
قربة ودرجة بواسطة القلب والقالب فيذرع بذر التوحيد في ارض القلب فينبت فيه شجرة
التوحيد واصلها في هواء السر وتثمر منه ثمر رضا الله تعالى وفي ارض القالب تذرع

شجرة الشريعة وتثمر منه ثمرة المعرفة لرضاء الله تعالى فامر الله تعالى الارواح
كلها بدخول الجسد فقسم لكل واحد موضعا فوضع الروح الجسماني في الجسد بين اللحم
والدم وموضع الروح الرباني القلب وموضع السلطاني الفؤاد وموضع الروح القدسي
السر فكل واحد منهم حانوت في بلد الوجود وامتعة وربح وتجارة لان تبور وينبغي
لكل انسان ان يوفي معاملة في وجوده لان ما يحصل هنا يعلق في عنقه وكما قال
الله تعالى وكل انسان الزمناه طائره في عنقه اي عمله في عنقه الفصل الثاني
في بيان حوانيت الارواح في الجسد فحانوت الروح الجسماني في البدن الصدر مع الجوارح
الظاهرة ومتاجه الشريعة ومعاملته العمل بالمفروضات الخ امر الله من الاحكام
الظاهرة بغير شركة كما قال الله تعالى ولا يشرك بعبادة ربه احدا كما قال النبي عليه
ان الله وتر يحب الوتر والمراد منه العمل بلا رياء ولا سمعة وربحه في الدنيا
الولاية والمكاشفات والمشاهدة في عالم الملك من الثرى الى السماء ومتاجه من الكرامات
الكونية من المراتب الرهبانية كالمشي على الماء والطيران يراه الناظرون عجائب بغير ريش
الى ملكوت رب العالمين فهذا الطيار يكون في باطن العارف هو الانسان الحقيقي
وهو حبيب الله ومحرم وعلم كما قال ابو يزيد رحمة الله عليه اهل الله هم عرائس وفي
رواية اولياء الله عرائس ولا يعرفون العرائس الا محرم وهم مخدرون في حجاب
الانس لا يراهم احد غير الله تعالى كما قال الله تعالى اولياءي تحت قبابي لا يعرفهم غيري

خيمة م ولا يراهم الناس

ولا يرى الناس في الظاهر من العروس الا ظاهر زينتها قال يحيى بن معاذ الوفي
ربحانه الله في ارضه يشتهيه الصديقون فيفصل الرائحة الى قلوبهم فيشتاقون
الى مولاهم ويزداد عبادتهم على تفاوت اخلاقهم بحسب الغناء لان زيادة
القربة بزيادة الغناء الولي هو الغني في حالة الباقي في مشاهدة الحق لم يكن له عن
نفسه اختيار ولا الله مع احد غير الله اذا رأى الولي من الله بالكرامات وغيبه عنها
لا يرى افشاء سر الربوبية كفر قال في المرصاد اصحاب الكرامات كلهم محجوبون ولكرامة
حيض الرجال فالولي له المقام اوله باب الكرامة من جاوز الاسماء بمعرفة
اثنا عشر عينا انفجرت مما ضرب عصا موسى عليهم كما قال الله تعالى واذ استسقى
موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنا عشرة عينا قد علم كل
اناس مشربهم فعلم الظاهر كالماء المطر العارض وعلم الباطن كالماء العيني
الاصلي وهو الانفع من الاولى وقال الله تعالى وآية لهم الارض الميتة احييناها
واخرجنا منها حبا فمنه يأكلون اخرج الله من الارض الفاني حبا هو قوة الحيوانية
النفسانية فاخرج من الارض الباقي قوة الارواح الروحانية قال النبي عليه السلام من اخلص
لله تعالى اربعين صباحا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه وامارجه فروقية عكس جمال
الله تعالى كما قال الله تعالى ما كذب الفؤاد ما رأى كما قال النبي عليه السلام المؤمنين مرآة المؤمن
والمراد من الاول قلب المؤمن ومن الثاني هو الله جل جلاله كما قال الله تعالى

المؤمن المهيمن العزيز قال صاحب المرصاد هذه الطائفة في الجنة الثالثة وهي جنة
الفردوس وحانوت الروح القدسي في السر كما قال الله تعالى الانسان سري وانا
سره ومتاعه علم الحقيقة وهو علم التوحيد ومعاملته ملازمته في الهواء وصال الملائكة
والسمع مناجاة البعيد والرؤية في سر البدن ونحو ذلك واماريحه في الآخرة وهو الجنة
والحور والقصور والغلمان والمشروب وسائر النعم في الجنة الاولى وهو جنة المأوى
وحانوت الروح الرضوان القلب ومتاعه علم الطريقة ومعاملته اشتغاله بالاسماء
الاربعة الاولى بلا نطق ولا حرف ومنها اصول الاسماء الاثنا عشر كما قال الله تعالى
قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى وكما قال الله تعالى ولله
الاسماء الحسنى فادعوه بها وهذا اشارة الى ان الاسماء محل الشغل وهو علم
الباطن والمعرفة نتيجة علم التوحيد كما قال النبي عليه السلام ان لله تسع وتسعين اسماء من
احصاها دخل الجنة فكما قال النبي عليه السلام الدرس حرف والتكرار الف المراد من الاحصاء
ان يكون متعوتا بها ومتخلقا باخلاقها وهذه الاسماء الاثنا عشر اصول اسماء الله تعالى
على عدد حروف لا اله الا الله فحروف هذه الكلمة اثنا عشر حرفا فاثبته الله بها قلوب
المحبين كما قال الله تعالى يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة
وانزل عليهم سكينة الانس واثبت فيها شجرة التوحيد اصلها ثابت في الارض
السابعة بل في الثرى وفرعها في السماء السابعة الى ما فوق العرش كما قال الله تعالى

اسماء ه

كشجرة طيبة

كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء وريحه حبوة القلب ومشاهدة
في عالم الملكوت مثل مشاهدة الجنان واهلها وانوارها وملائكتها ومثل نطق الباطن
من لسانه بلا حفظة اسماء الباطن بلا نطق ولا حرف ومسكنه في الآخرة في الجنة
الثانية وهي جنة النعيم وحانوت الروح السلطان الفؤاد ومتاعه المعرفة ومعاملته ملا
زمة الاسماء الاربعة من المتوسط بلسان الجنان كما قال النبي ع م العلم علمان علم باللسان
وعلم بالجنان فذاك علم النافع لان منافع العلم في الدرجة وقال النبي ع م ان للقرآن ظهرا
وباطنا وقال ع م ان الله انزل القرآن على عشرة ابطن فكل ما هو ابطن فهو انفع
واريح لانه مخ اى دهن قال مولاى جلال الدين الرومى ماذا قرآن به كز بدر
معزان وهذه الاسماء التوحيد وهو الاربعة بلسان السر بلا نطق كما قال
الله تعالى وان تجهر بالقول فانه يعلم السر واخفى فلا يطلع عليه غير الله والاربعة
فظهور طفل المعانى ومشاهدته معاينة ونظر الى وجه الله جلا لا وجمالا بلا السر
كما قال الله تعالى وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة بلا كيف ولا كيفية ولا شبهة كما قال
الله تعالى ليس كمثله شئ وهو السميع البصير فلما بلغ الانسان الى مقصوده اخرج
القول وتجرد القلوب وكلمة الالسن ولم يطلع ان يخبر بذلك لان الله تعالى منزه عن
المثال فاذا بلغ هذه الاخبار الى العلماء فينبغى لهم ان يفهموا مقامات العلوم ويرغبوا
حقايقها ويتوجهوا الى اعلى العليين ويجتهدوا ان يصلوا الى العلم اللدنى ومعرفة الذاتية

الفصل الرابع

الا حديثة من غير ان تتعرض لنفيه او تنكره والى هذه المقالة الذي ذكرنا

في بيان عدد العلوم فالعلم الظاهر له اثنا عشر فنا وكذا علم الباطن له اثنا عشر

فنا فقسم بين العوام والخواص واخص الخواص قدر الاستعداد فالعلم منحصرة

على اربعة انواع الاول ظاهر الشريعة من الامر والنهي وسائر الاحكام والثاني

باطنها سماها علم الطريقة والثالث باطنها سماها المعرفة والرابع ابطن البواطن كانه

سماها علم الحقيقة ولا بد من حصول كلها قال النبي عم الشريعة شجرة والطريقة

اغصانها والمعرفة اوراقها والحقيقة اثمارها والقرآن جامع يجمعها بالدلالة والاشارة

تفسيرا وتأويلا قال صاحب الجمع التفسير للعوام والتأويل للخواص لانهم العلماء

الراسخون ومعنى الرسوخ الثبات والقرار والاستحكام في العلم شجرة النخل اصلها

ثابت في الارض وفرعها في السماء وهذا الرسوخ نتيجة الكلمة الطيبة المزروعة في لب

القلب بعد التصفية وقد عطف قوله والراسخون على قوله الا الله على احد الاقاويل قال

صاحب تفسير الكبير لو فتح هذا الباب لانفتح ابواب البواطن ثم العبد مأمور بقيام

الامر والنهي ومخالفة النفس في كل دائرة من هذه الدوائر الاربع فالنفس يوسوس

في دائرة الشريعة من المخالفات وفي دائرة الطريقة من الموافقات كدعوى النبوة والولاية

وفي دائرة المعرفة من الشرك الخفي من النور انيات كدعوى الربوبية كما قال الله تعالى أفرأيت من

اتخذ الهه هواه وقوله تعالى واتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ينصرون لا يستطيعون

نصرهم

نصرهم وهم لهم جند محضرون واما دائرة الحقيقة فلا مدخل فيها للشيطان
والنفس ولا للملائكة لان غيرة الله تحرقها قال جبرائيل عليه السلام لو دنوت انملة
لاحترقت فيخلص العبد من الخصماء فيكون مخلصا كما قال الله تعالى فبعزتك لاغوينهم
اجمعين الا عبادك منهم المخلصين وما لم يصل الى الحقيقة لم يكن مخلصا لان الصفات
البشرية الغيرية لا تفنى الا بتجلية الذات ولا يرتفع الجهولية الا بمعرفة الذات فيعلمه الله
بلا واسطة من لدنه علما لدنيا فيعرفه بتعرفه ويعبده بتعليمه كالخضر وهناك
يشاهد بالارواح القدسية ويعرفا نبيه محمد عليه السلام فيتطبع نهاية الاولى الى
بداية الانبياء عرفنه بالوصال الابدى كما قال الله تعالى وحسن اولئك
رفيقا مع الانبياء فمن لم يعرف يصل بهذا العلم لم يكن عالما في الحقيقة لان الله تعالى
خلق الانسان لمعرفته ولو قرأ الف الف من الكتب جبنا لم يبلغ الى الروحانية فعلم الجسمانية
بظاهر العلوم جزاؤه النجة فقط فيتحالى على الصفات ثم فالعالم لا يدخل بمجرد
علم الظاهر حرم القدسي والقربة لانه عالم الطيران والطير لا يطير الا بجناحيه فالعبد
بعمل علمين الظاهر والباطن يصل الى ذلك العالم كما قال الله تعالى في حديث قدسي يا
عبدي اذا اردت ان تدخل حرمي فلا تلتفت الى الملك والملكوت والجبروت لان الملك
شيطان العالم والملكوت شيطان العارف والجبروت شيطان الواقف من
رضي باحد منها فهو مطرود عند الله والمراد مطرود القربة لا مطرود الدرجات وهم يطلبون

القربة ولا يصلون اليها لانهم طمعوا غير مطمع لان لهم جنانا واحدا لان القربة
لاهل المعرفة الكاملة فيها ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
وهي جنة القربة وهي جنة عدن لا فيها حور ولا قصور كما قال النبي ﷺ فينبغي للانسان
ان يعرف قدره ولا يدعي لنفسه ما ليس بحاله كقوله تعالى فلا تسئلن ما ليس لك
به علم اني اعظك ان تكون من الجاهلين قال رب اني اعوذ بك ان اسئلك ما ليس
لي به علم والا تغفر لي وترحمني اكن من الخاسرين الاية هذا كما قال علي رضي الله عنه رحم
الله امرأ عرف قدره ولم يتعد طوره ويحفظ لسانه ولم يضع عرضه وينبغي للعالم ان يحصل
معنى حقيقة الانسان المسمى بطفل المعاني ويربيه بلبان اسماء التوحيد ويخرج من عالم
الجسمانية الى عالم الروحانية وهو عالم السر ليس فيه غير الله ديار وهو كمثال صحراء من
نور لا نهاية لها وطفل المعاني يطير فيها ويرى العجايب والغرائب بما فيها لكن لا يمكن الاخبار
عنها وهو مقام الموحدين الذين فنوا من تعينهم في عين الوحدة فليس له وجود في العين
برؤية جمال الله تعالى كما لا يرى لانية نفسه اذا امتلاء الشمس فيه فلا جرم ان الانسان
لا يرى نفسه بمقابلة جمال الله تعالى لغلبة الخيرة والحيرة في نفسه كما قال الشيخ فريد الدين
العطار كما يولد الطير مرتين وقال عليه السلام لنا يلج الانسان الى ملكوت السموات حتى يولد مرتين
والمراد منه تولد طفل المعاني الروحاني من حقيقة قابلية الانسان وهو حد سر الانسان
يظهر علوفه من اجتماع نور علم الشريعة والحقيقة لان الولد لا يحصل الا من اجتماع النطفتين

من الاصل

من الرجل والمرأة كما قال الله تعالى انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه وبعد
ظهور هذا المعنى يحصل العبور من بحور الخلق الى قصور الامر بل كل ابحر العالم في جنب
عالم الروح كقطرة ماء وبعد ذلك يفاض العلوم الروحانية بلا حرف ولا صوت

الفصل الخامس

في بيان التوبة والتلقين واعلم ان المراتب المذكورة لا تحصل الا بالتوبة النصوح
وبالتلقين من اهله كما قال الله تعالى والزمهم كلمة التقوى اى كلمة لا اله الا الله بشرط
اخذه من قلب تقي نقي مما سوى الله لان كل كلمة تسمع من افواه العامة وان كان اللفظ
لفظا واحدا ولكن في المعنى تفاوت لان القلب انما يحي اذا اخذ بذر التوحيد من قلب حي فيكون
بذرا كاملا والبذر غير البالغ لا ينبت ولذلك نزل كلمة التوحيد في القرآن في موضعين احدهما
بالقلب الظاهر كما قال الله تعالى واذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون وهذا في حق العوام
والثاني مقارنا بالعلم الحقيقة كما قال الله تعالى فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك
وهذا التلقين بسبب نزول هذه الآية لاجل التلقين للخواص قال في بستان الشريعة اول
من تمنى اقرب الطرق واسهلها من النبي صلى الله عليه وسلم علي رضي الله عنه فانه
انتظر النبي عم فنزل جبرائيل عم على النبي صلعم ولقنه بهذه الكلمة ثلث مرات ثم قال النبي عم
كما قال جبرائيل عم ثم لقن النبي عم عليا رضي الله عنه ثم جاء الى الصحابة ولقنهم جميعا
فقال النبي عم رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر والمراد منه جهاد النفس كما قال
النبي عم اصحابه اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك ولا يحصل محبة الله الا بعد قهر الاعداء

في وجود كل من النفس الامارة واللوامة والملهمة وتطهر من الاخلاق الذميمة
البهيمية كحبة زيادة الاكل والشرب والنوم واللغو السبعية كالغضب والشتم
والضرب والقهر والشيطانية كالكبر والعجب والحسد والحقد وغير ذلك واذا تطهر
من احوال الذنوب فانت عن المتطهرين والتوابين كما قال الله تعالى ان الله يحب التوابين
ويحب المتطهرين فمن تاب عن مجرد ظاهر الذنوب لا يدخل في حكم هذه الآية وان كان
تائبا لكن ليس بتواب فانه لفظ المبالغة والمراد منه توبة الخواص مثال من يتوب
عن مجرد الذنوب الظاهرة كمن يقطع حشيش الزرع من فرعه ولا يشتغل بقلعه
من اصوله فانه يثبت ثانيا لامحالة باكثر مما كان ينبت اولا ومثال التواب من الذنوب
والاخلاق الذميمة كلها كمن يقلعه من اصله فلا جرم لا ينبت بعده الا نادرا فالتلقين
بعد التلقين قطع ما سوى الله تعالى من القلب وما لم يقطع الشجرة المرة لم يوصل الشجرة
الحلوى موضعه فاعتبر كما قال الله تعالى وهو الذي يقبل التوبة عن عباده ويعفو عن السيئات
وقال الله تعالى من تاب وعمل صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات فالتوبة عامة
توبة العام وتوبة الخاص فتوبة العام ان يرجع من المعصية الى الطاعة ومن الذميمة
الى الحميدة ومن الجحيم الى الجنة ومن راحة البدن الى مشقة النفس بالذكر والجهد واما
القوى وتوبة الخاص ان يرجع بعد حصول هذه التوبة من الحسنات الى المعارف ومن
الدرجات الى القربة ومن اللذات النفسانية الى اللذات الروحانية وهو ترك ما سوى الله تعالى

والانس

والانس به والنظر اليه بعين اليقين وهذه المذكورات في كسب الوجود
وكسب الوجود ذنب كما قيل خطابا للنبي ع م وجودك ذنب لا يقاس به ذنب
آخر كما قالوا حسنات الابرار سيآت المقربين ولذلك كان النبي ع م يستغفر كل
يوم مائة مرة كما قال الله تعالى واستغفر لذنبك اي وجودك وهذا هو الانابة فان
الانابة الرجوع من كل ما سوى الله تعالى اليه في الدنيا والدخول في سلم العبودية في الآخرة
والنظر الى وجه الله تعالى كما قال النبي ع م ان لله عبادا ابدانهم في الدنيا وقلوبهم تحت
العرش فان رؤية الله لا يحصل في الدنيا ولكن تحصل رؤية صفات الله تعالى في مرآة
القلب كما قال عمر رضي الله عنه رأى قلبي ربي بنور ربي والقلب مرآة عكس جمال الله تعالى
قالي في المرصاد دل آينه جمال شهنشاهست وابن هردو جهان غلاف آن آينه بس
وهذه المشاهدة لا يحصل الا بتلقين شيخ واصل الى الله مقبول عند الله من لسان يقين
ثم رده الى الناقصين بامر الله اي باذن الله ووسيلة نبيه صلى الله عليه وسلم فان
الاولياء للخواص والرسول للعوام فرقا بين النبي ع م والولي قال النبي ع م يرسل
الى العوام والخواص جميعا مستقلا بنفسه والولي المرشد يرسل للخواص
غير مستقل فانه لا يسعه الا متابعة النبي عليه السلام حتى لو ادعى الاستقلال كفر
وانما شبه النبي ع م علماء امته كانبياء بني اسرائيل لانهم كانوا متابعين شريعة
المرسل وهو موسى ع م لكن كانوا يجددون امورها ويؤكدون احكاما من غير انها شريعة

اخرى فكذا علماء هذه الامة من الاولياء يرسلون لتجديد الامر والنهى واستحكام العمل
على التأكيد الابلغ وتصفية اهل الشريعة وهو فى القلب موضع حصول المعرفة وهم
يخبرون بعلم النبى عم كما صحاب الصفة كانوا ينطقون باسرار المعراج قبل اخبار النبى عم
فالولى حامل الولاية المحمدية التى هى جزء من النبوة وباطنه امانة عند العلماء اى عند الاولياء
ليس المراد منهم من يرسم بظاهر العلم لسانه وان كان من الورثة النبوة لكن من قبيل ذوى
الارحام فالوارث الكمل ان يكون بمنزلة الاب من اقرب العصبات فالولد سر الاب ظاهرا
وباطنا ولذلك قال النبى عم ان من العلم كهيئة المكنون لا يعلمها الا العلماء بالله فاذا
نطقوا به انكره اهل الغرة وهذا هو السر الذى استودع فى قلب النبى عم ليلة المعراج فى
ابطن البطون الثلاثة ثم انعاد لم يقفها على احد من العامة سوى اصحاب المقربين واصحاب
الصفة وببركة ذلك السر قيام الشريعة الى يوم القيامة فالعلم الباطن يهدى الى ذلك
السر فالعلوم والمعارف كلها قشر ذلك السر واما العلماء الظاهرية فهم ورثة
بعضهم بمنزلة صاحب الفرض وبعضهم بمنزلة العصبات وبعضهم بمنزلة ذوى الارحام
موكلون على قشور العلم بالدعوة الى سبيل الله بالموعظة الحسنة والمشايخ السنية
المتسلسلة تسلسلهم على كرم الله وجهه موكلون بمغز العلم على باب العلم بالدعوة بالحكمة
الى الله تعالى كما قال الله تعالى ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتى
هى احسن وقولهم فى الاصل واحد وفى الفرع مختلف وهذه المعانى الثلثة فى الآية مجموعة

فى فواتح النبى عم

في وراثة النبي عليه السلام فلم يلقها احد بعده صلى ذلك فقسم على ثلثة اقسام القسم الاول
وهو لبها وهو علم الحال اعطى الرجال وهم الرجال به كما قال النبي عليه السلام هممة الرجال تقلع
الجبال والمراد من الجبال قساوة القلوب بتحويد عائهم ونظرهم كما قال الله تعالى ومن
يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا والقسم الثاني قشر ذلك اعطى العلماء نظائره
وهو الموعظة الحسنة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر كما قال النبي العالم يغيظ
بالعلم والادب والجاهل يغيظ بالضرب والغضب والقسم الثالث
هو قشر القشر اعطى الامراء وهو العدل والسياسة المشار اليه اي اشار بالشريعة
بالضرب والسياسة بقوله تعالى وجادلهم فانهم مظاهر القشور وسبب صيانة
نظام الدين كالقشر الاخضر من الجوز ومقام العلماء مقام القشر الاحمر الشديد
ومقام الفقراء من المتصوفين العارفين هو مغز المقصود من خلق الشجر ولذلك قال عليه السلام
عليكم بمجالسة العلماء واستماع كلام الحكماء فان الله تعالى يحيي القلب الميت بنور
الحكمة كما يحيي الارض الميتة بماء المطر وقال عليه السلام كلمة الحكمة ضالة الحكيم والمراد من الحكماء الربانيين
المؤمن اخذها حيثما وجدها والكلمة التي هو في افواه العوام نزلت من اللوح المحفوظ وهو
عالم الجبروت من الدرجة والحكمة التي في افواه الرجال الواصلين نزلت من اللوح الاكبر بلسان
القدس بلا واسطة في عالم القربة فكل شيء يرجع الى اصله ولذلك طلب اهل التلقين
حيوة القلب فرض كما قال الامام الغزالي حيوة القلب علم فاذكره ومرض القلب جهل فاجتنبه

بيت للامام الغزالي رحمه الله تعالى

وخير زاد التقوى قوله تعالى وكفاك بها وعظة فاتعظ فرضاء الله تعالى ان
يجاوره عبده الى التوبة ولا يتنفع الى الدرجة كما قال الله تعالى ان الذين امنوا وعملوا الصالحات
لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى والمراد منه عالم التوبة في احد الاقاويل

الفصل السادس في بيان اهل التصوف يسمون اهل التصوف

لتصفيتهم باطنهم بنور المعرفة والتوحيد اولانهم انتسبوا الى اصحاب الصفة او لبسهم
الصوف الجسدي صوف الغنم وللمتوسط صوف المعز وللمنتهي صوف المعز المربع وهو صوف
المربع وكذا حالهم في بواطن في مراتب احوالهم الطيبة وكذا في الطاعة قال صاحب تفسير
المجمع يليق باهل الزهد كل حسن من الملبس والمطعم والمشرب وباهل المعرفة كل لين
منها فان الناس منازلهم الستة كيلا يتعدى طوره اولانهم في الصف الاول في الحضرة
الاحدية فلفظ التصوف اربعة احرف التاء والصاد والواو والفاء التاء من التوبة
هي على وجهين توبة الظاهر وتوبة الباطن فتوبة الظاهر ان يرجع بجميع اعضائه الظاهرة
من الذنوب والذمائم الى الطاعة ومن المخالفات الى الموافقات قولا وفعلا وتوبة
الباطن ان يرجع بجميع جوارح الباطن من المخالفات الباطنة الى الموافقات بتصفية القلب
فاذا حصل التبديل الذميمة الى الحميدة قدم مقام التاء ويسمونه تأبا والصاد من الصفاء
وهو ايضا على وجهين صفاء القلب وصفاء السر فصفاء القلب وهو ان يصفو قلبه
من كدورات البشرية مثل الغفلات التي في القلب من كثرة الاكل والشرب من الحلال
وكثرة الكلام

وكثرة الكلام وكثرة المنام وكثرة ملاحظة الدنيا ونيتها ونحو ذلك من المناهي النفسانية
وتصفية القلب من هذه الكدورات لا تحصل الا بملازمة ذكر الله تعالى بالملفوظ جهرا
في الابتداء الى ان يبلغ مقام الحقيقة قال الله تعالى انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت
قلوبهم اى خشيت قلوبهم والخشية لا يكون الا بعد انتباه القلب من نوم الغفلة
وتصيقله فينقش فيه صور الغيب من الخير والشر والجلال والجمال كما قال عليه السلام
العالم ينقش والعارف يصقل وصفاء السر الا جتناب من ملاحظة ماسوى
الله تعالى ومحبته ملازمة اسماء التوحيد بلسانه سره فاذا حصل هذه التصفية فقد تم
مقام الصاد واما الواو فهو من الولاية يترتب على التصفية كما قال الله تعالى الا
ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون والذين امنوا وعملوا الصالحات
لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ونتيجة الولاية التخلق باخلاق الله صبغة
فيتلبس خلع صفات الله بعد خلع صفات البشرية كما قال الله تعالى في الحديث
القدسي اذا احببت عبدا كنت له سمعا وبصرا ويدا ولسانا يسمع وبي يبصر وبي ينطق
وبي يبطش فمنذ هو اى سوى اى فاذا تصفوا بصفات الله يذهب ماسوى الله
وقل جاء الحق وزهق الباطل فحصل مقام الواو ثم جاء مقام الفاء وهو الفناء
في الله يعني عن غير الله واذا فنا صفات البشرية بقي صفات الله وهي لا تفنى ولا تزال فتبقى
العبد الفاني برب الباقي ومرضياته ويبقى قلب الفاني مع سر الباقي ونظره كما قال الله تعالى

كل شئ هالك الا وجهه ويحتمل ان يتناول بالرضاء اى الا ما يوجه اليه من الاعمال
الصالحة لوجهه ورضائه فيبقى المرفى مع الرافع وينتج العمل الصالح حيوة حقيقة الانسان
بطفل المعانى كما قال الله تعالى اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح اى يرفعه مع صاحبه وكل
عمل يكون لغيره اى لغير الله تعالى فيه شركة فهو هالك كعامله فاذا تم الفناء اى فى حال الفناء
حصل البقاء فى عالم القربة كما قال الله تعالى فى مقعد صدق عند ملك مقتدر وهو مقام
الانبياء والاولياء فى عالم اللاهوت كما قال الله تعالى والله مع الصادقين فاذا دام
اذا اقترن بالقديم لم يبقا له وجود كما قال الشاعر صفات الذات والافعال طرا
قديمة مصونة عن الزوال فاذا تم الفقر بقى الصوفى مع الحق ابدا كما قال الله تعالى هم
فيها خالدون وقوله تعالى ان الله مع الصابرين

الفصل السابع فى بيان

الاذكار فقد هدى الله الذاكرين كما قال الله تعالى واذكروا الله كما هدىكم الى مراتب ذكركم وقال
النبى عليه السلام افضل ما قلت انا وما قال النبيون من قبلى لا اله الا الله فلكل مقام ذكر القلب
ثم الى ذكر الروح ثم الى ذكر السر ثم الى ذكر الخفى ثم الى ذكر اخفى الخفى اما ذكر اللسان فكاذكر
بذكر القلب ما نسى من ذكر الله واما ذكر النفس فهو ذكر غير مسمع بالحروف والصوت بل مسموع
بالحس الباطن والحركة فى الباطن واما ذكر القلب فهو ملاحظة القلب فى ضميره من الجلال
والجمال واما نتيجة ذكر الروح فهو مشاهدة انوار تجليات الصفات واما نتيجة ذكر السر فهو مراقبة
لمكاشفة اسرار الالهية واما ذكر الخفى معاينة انوار جمال ذات الاحدية فى مقعد صدق عند ملك

مقتدر

مقدر واما ذكر اخفى الخفى فهو النظر الى حقيقة حق اليقين ولا يطلع عليه احد غير الله
كما قال الله تعالى فانه يعلم السر واخفى وذلك ابلغ كل علوم ومنتهى كل مقاصد اعلم
ان ثمة روحا آخر وهو الطف من الارواح كلها وهو طفل المعانى وهو لطيفة ذاتية بهذه
الاطوار الى الله وقالوا هذا الروح لا يكون لكل احد بل هو للخواص كما قال الله تعالى يلقى
الروح من امره على من يشاء من عباده وهذا الروح ملازم عالم الغربة ومشاهد عالم
الحقيقة لا يلتفت الى غير الله تعالى قط كما قال النبى عم الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة
حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله وهو طفل المعانى وطريق الوصول الى
الله تعالى متابعة الجسم الى صراط المستقيم باحكام الشريعة ليلا ونهارا وبدوام ذكر الله
جهرا وسرا ودوام ذكر الله فرض قايم على الطالبين كما قال الله تعالى الذين يذكرون الله قياما
وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون فى خلق السموات والارض

الفصل الثامن

فى بيان شرايط الذكر وهو ان يكون على وضوء تام وان يذكر بضرب شديد وصوت
قوى حتى يحصل انوار الذكر فى بواطن الذاكرين ويصير قلوبهم حيا بهذه الانوار حيوة ابدية
كما قال الله تعالى لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى وكما قال النبى عم المؤمنون لا
يموتون بل ينقلون من دار الفناء الى دار البقاء وكما قال النبى عم الانبياء والاولياء يصلون
فى قبورهم كما يصلون فى بيوتهم اى يناجون ربهم ابدا وليس معناه ظاهر الصلوة من
والركوع والسجود والقعود بل مجرد المناجاة من قبل العبد وهدية المعرفة من قبل الله فيكون

فيكون العارف محرما الى الله بزيادة المناجاة في قبره كما قال النبي صلعم المصلي يناجي
ربه فكما لا ينام القلب الحي فكذلك لا يموت كما قال النبي صلعم تنام عيني ولا ينام قلبي وكما
قال النبي عم من تمام طلب العلم يعني الله في قبره ملكين يعلمانه علم المعرفة الى يوم القيمة
وقام من قبره عالما عارفا والمراد من الملكين روحانية النبي عم والولي لان الملك لا يدخل
في عالم المعرفة ولا يعلمانه وقال النبي عم كم من رجل مات جاهلا وقام يوم القيمة عالما و
عارفا وكم من رجل مات عالما وقام يوم القيامة جاهلا وفاسقا كما قال الله تعالى اذهبتم
طيباتكم في حيوتكم الدنيا فاستمتعتم بها فاليوم تجزون عذاب الهون قال النبي عم انما الاعمال
بالنيات ونية المؤمن خير من عمله ونية الفاسق شر من عمله لان النية بناء والاعمال كما قال
النبي عم بناء الصحيح على الصحيح صحيح وبناء الفاسد على الفاسد فاسد وكما قال الله تعالى من
كان يريد حرث الآخرة نزد له ومن كان يريد حرث الدنيا نوته منها وما له في الآخرة من نصيب
فالواجب طلب الحيوة القلبية الاخروية من اهل التصفية في الدنيا قبل فوة الوقت قال الدنيا
مزرعة الآخرة فان لم يزرع في هذه الدنيا لم يحصل في الآخرة والمراد من المزرع ارض الوجود

الفصل التاسع في بيان رؤية الله تعالى فالرؤية على وجهين رؤية
جمال الله تعالى في الآخرة بلا واسطة المرآة ورؤية صفات الله تعالى في الدنيا بواسطة مرآة القلب
بنظر الفؤاد من عكس انوار الجمال كما قال الله تعالى ما كذب الفؤاد ما راى وكما قال عم المؤمن
مرآة المؤمن والمراد من المؤمن الاول القلب ومن المؤمن الثاني هو الله سبحانه وتعالى قال الله تعالى

هو الله الذي

هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن الآية

هو الله الذي لا اله الا هو الملك المؤمن فمن رأى صفاته في الدنيا رؤي ذاته في
الآخرة بلا كيف وجميع الدعاوي التي صدرت من الاولياء في الرؤية كقوله على رضي الله عنه
لم اعبد ربا لم اره وقول عمر رضي الله عنه رأيت قلبي ربي فذلك كل مشاهدة الصفات كما ان من رأى
الشمس من المشكاة ونحوها صح له ان يقول رأيت الشمس على سبيل التوسع وقد
مثل الله تعالى نوره في كلامه باعتبار صفاته بقوله مثل نوره كمشكاة فيها مصباح فقد قالوا
المشكاة قلب المؤمن والمصباح سر الفؤاد وهو الروح السلطان والزجاجة الفؤاد
وصفاته الدرية في شدة نورانية ثم بين معنى ذلك النور فقال الله تعالى يوقد من شجرة
مباركة وهو شجرة التلقين والتوحيد الخاص من لسان القدس بلا واسطة كما تلقى النبي صلعم
تلقى القرآن منه في الاصل ثم نزل جبرائيل عم لمصلحة العوام والدليل عليه قوله تعالى وانك
لتلقى القرآن من لدن حكيم خبير ولذلك كان يسرع النبي صلعم وسبق جبرائيل عم
في الوحي حتى نزل فيه ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه ولذلك تأخر جبرائيل
عم المعراج ولم يستطع ان يتجاوز من سدرة المنتهى ثم وصف الشجرة بقوله لا شرقية
ولا غربية اي لا يعوضها الحدث ولا العدم ولا الطلوع ولا الغروب بل ازلية لم يزل
كما قال الله تعالى قديم ازلي لم يزل ولا يزال ابدي فكذا صفاته لانها انواره وتجلياته
ونسبته وصفاته قائمة بذاته فلا يبعد ان يكشف حجاب النفس وجه القلب فيجيء
القلب بافاضة تلك الانوار فيشاهد الروح من تلك المشكاة من صفاته اي مع ان

المقصود من خلق العالم كشف ذلك الكنز المخفي كما مر قال صاحب المرصاد مقصود
انس جان آينه ست ۔ منظور نظر ارواح جهان آينه ست ۔ دل آينه جمال شهنشاهست
وبنا هر دو جهان غلاف آن آينه ست ۔ واما رؤيته ذات الله تعالى فهي في الآخرة يحصل
بلا واسطة المرآة ان شاء الله تعالى بنظر السر وهو المسمى بطفل المعاني كما قال الله تعالى
وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة ولعل المراد قوله عم رأيتني على صورة شاب امرد هذا
على ان الصورة مرآة الروح واسطة بتعيينه المتجلي والمتجلى له والا فالحق منزه عن الصور
والمادة وخواص الاجسام والصورة مرآة والمرئي والرأي عدة المرآة فانهم فانية البتة
السر وهذه في عالم الصفات لان عالم الذات يحترق الوسايط ويحو ولا يسع في ذلك
غير الله سبحانه قال عم عرضت ربي اي بنور ربي وحقيقة الانسان محرم لذلك
النور كما قال الله تعالى في حديث قدسي والانسان سري وانا سره وكما قال النبي عم انا من الله
والمؤمنون مني وكما قال الله تعالى خلقنا محمدا من نوري والمراد من الوجه الذات المقدسة
المتجلية في صفة الرحمة قال الله تعالى سبقت رحمتي غضبي وكما قال الله تعالى سبحانه
لبيه وما ارسلناك الا رحمة للعالمين وكما قال الله تعالى قد جاءكم من الله نور وكتاب
مبين وقال الله تعالى لولاك لما خلقت الكونين الافلاك

الفصل العاشر

في بيان حجب الظلمانية والنورانية قال الله تعالى من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى
واضل سبيلا والمراد منه عمى القلب كقوله تعالى فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب

التي في الصدور

التي في الصدور وسبب الحجاب الغفلة والنسيان بسبب بعد العهد من ربه وسبب
الغفلة الجهل من حقيقة الامر الالهي وسبب الجهل استيلاء الصفات الظلمانية
عليه كالكبر والحقد والحسد والبخل والعجب والغيبة والنميمة والكذب ونحو ذلك من
الذمايم وسبب النزول الى اسفل السافلين وازالة هذه الصفات الذمايم بتصقيل
مرآة القلب بصيقل التوحيد بالعلم والمجاهدة القوية ظاهرا وباطنا فيحصل حيوة
بنور اسماء الصفات فيذكر وطنه الاصلي فيشتاق اليه فيرجع ويصل بعناية الرحمن
وبعد ارتفاع هذه الظلمانية يبقى النور ويصير بصيره بصيرا بصره منورا بنور اسماء الصفات
حتى يرتفع الحجب النورانية تدريجا فيتنور بنور الذات والقلب في الباطن عينان عين
الصغرى وعين الكبرى فالصغرى بشاهد تجليات الصفات بنور اسماء الصفات الى
انتهاء عالم الدرجات وعين الكبرى بشاهد تجلي انوار الذات في عالم اللاهوت وهو القربة
بنور التوحيد الاحدية وحصول هذه المراتب للانسان بالموت قبل الموت وفناء
من البشرية النفسانية كما قال النبي عليه السلام موتوا قبل ان تموتوا وحاسبوا قبل ان تحاسبوا
ووصول العبد الى ذلك العالم بقدر انقطاع النفسانية وليس معنى الوصول الى الله
منزها قبيل الجسم ولا العلم بالمعلوم ولا العقل بالمعقول ولا الوهم بالموهوم فمعنا
ان يصل بقدر الانقطاع عن غيره تعالى بلا قرب ولا بعد ولا جهة ولا مقابلة ولا اتصال
ولا انفصال فسبحانه منزه عن ظهوره خفاء وخفائه وفي تجلياته

استتار وفي معرفته نكرة كما قال العطاري بشنا خنم ايي قدركه نشنا خنمش فضل
حصل ذلك المعنى في الدنيا وحاسب نفسه قبل ان يحاسب فهو من المفلحين
والا فمستقبلة بحقا كوه عذاب القبر والحشر والحساب والميزان والصراط
وغير ذلك من شدايد الآخرة **الفصل الحادي عشر** في بيان السعادة
او الشقاوة اعلم ان الناس لا يخلو من هذين القسمين وكذا يوجد ان
في انسان واحد فاذا غلبت حسناته واخلاصه تبدل جهة شقاوته الى السعادة
اي الى تبدل نفسانيته الى روحانيته واذا اتبع هواه انعكس الامر واذا استوى
الجهتان فالرجاء الى الخير كما قال الله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها فزاد
منه ووضع الميزان لاجلها لان من تبدل نفسانيته الى روحانيته بالكلية فلا حاجة
الى الميزان فهو ينجي بغير حساب وكذا على يدخل النار بلا حساب فمن ترجح
حسناته يدخل الجنة بغير حساب كما قال الله تعالى فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة
راضية ومن ترجح سيآته دخل النار فيعذب بمقدار جنايته ثم يخرج من النار ان كان
له ايمانا كاملا ولو ذرة ويدخل الجنة وان لم يكن له ايمانا فيخلد في النار كما قال الله تعالى
واما من خفت موازينه فامه هاوية ومرادنا من السعادة والشقاوة الحسنات والسيآت
تبدل احدهما الاخرى كما قال السعيد شقي والشقي قد يسعد فاذا غلبت الحسنات
يكون سعيدا واذا غلبت سيآته يكون شقيا فمن تاب وعمل صالحا يبدل الله شقاوته

قدمه

الى السعادة

الى السعادة واما المقدور في الازل من السعادة والشقاوة لكل واحد جامع
او قال مجتمع قال النبي عم السعيد سعيد في بطن امه والشقي شقي في بطن امه
وليس لاحد فيه بحث لانه من سر القدر ولا يجوز ان يتكلم احد بسر القدر
قال صاحب التفسير البخاري ان كثيرا من الاسرار يعلم ولا يتكلم كسر
القدر فان ابليس اذا مال امره الى سر القدر فلعن بذلك وان ادم عليه السلام
اضاف عصيانه الى نفسه فافلح ورحم وفي الرواية ناجى بعض العارفين الهي انت
قدرت وانت اردت وانت خلقت المعصية في نفسي فهتفها تفا يا عبدي هذا شرط
التوحيد فاشرط العبودية فعاد فقال انا اخطأت وانا اذنبت وانا ظلمت نفسي
فعاد الهاتف انا غفرت وانا عفوت وانا رحمت وقد قالوا فان المراد من الام في احد بين
مجمع العناصر الذي يتولد منه التقوى البشرية فالتراب واحاء مظهر السعادة
لانهما محييان ومنبتان العلم والايمان والتواضع في القلب واما جرة النار والريح فبالعكس
فبالعكس لانهما محرقان ومميتان فسبحان من جمع بين هذه الاضداد في جسم
واحد كما يجمع بين احاء والنار وبين النور والظلمة في السحاب كما قال الله تعالى هو الذي
يريكم البرق خوفا وطمعا سئل يحيى بن معاذ بم عرفت الله تعالى قال بجمع الاضداد ولذ
كان الانسان نسخة ام الكتاب ومرآة احكام جدا لانه مجموعة الكون ويسمى كونا
جامعا وعالما اكبريا لان الله تعالى خلقه بيده اي بصفة القهر واللطف لانه لا بد للمرآة

لك

ناجى بعض العارفين سر القدر

من الجنسين بيد واحدة اى بصفة واحدة اما صفة اللطف فقط كالملائكة
هم مظهر السبوح والقدوس فقط واما صفة القهر فقط كابليس وذريته
هم مظهر اسم الجبار ولذلك تجبروا وتكبروا عن السجدة لادم عم فلما كان
الانسان جامعا لخواص جميع الكائنات علويا وسفليا يخلو الانبياء والاولياء
من الذلة فان الانبياء معصومون بعد النبوة والرسالة دون الصغاير والاولياء
ليسوا معصومين وقد قبل الاولياء محفوظون بعد كمال الولاية من الكباير وقال
الشيخ الشقيق البلخي علامة السعادة لين القلب وكثرة البكاء والزهد في الدنيا
وقصر الامل وكثرة الخشوع والحياء وعلامة الشقاوة ايضا خمسة قسوة القلب
وجمود العين والرغبة في الدنيا وطول الامل وقلة الخشوع والحياء وقال النبي عم علامة
السعيد اربعة اذا آتمن عدل واذا عاهد وفى واذا تكلم صدق واذا حاصم لم يشتم
الناس وعفى عنهم وعلامة الشقي اربعة اذا ائتمن خان واذا عهد خالف واذا تكلم
كذب واذا حاصم شتم الناس ولا يعفو عنهم كما قال الله تعالى فمن عفى واصلح
فاجره على الآخرة واعلم ان تبديل الشقاوة الى السعادة او عكسه يكون
بالتربية كما قال النبي عم كل مولود يولد على الفطرة ولكن ابواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه
والحديث دليل على ان في كل واحد قابلية السعادة والشقاوة ولا يجوز ان يقال هذا الرجل
سعيد محض وشقي محض بل يجوز ان يقال هذا السعيد اذا غلبت حسناته وكذا عكسه

ومن قال

ومن قال غير هذا فقد ضل لانه اعتقد ان الناس يدخلون الجنة بلا عمل ولا توبة
او يدخل النار بلا معصية وهذا القول خلاف النصوص لان الله تعالى وعد الجنة
لاهل الصالحين والنار لاهل المعاصي والشرك والكفر كما قال الله تعالى من
عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعليها وقال الله تعالى اليوم تجزى كل نفس
بما كسبت وقال الله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى وقال الله تعالى وما تقدموا
من خير تجدوه عند الله

الفصل الثاني عشر في بيان

الفقراء انما سموا صوفية قال بعضهم لانهم يلبسون الصوف وقال بعضهم
لانهم صفوا قلوبهم عما سوى الله تعالى وقال بعضهم لانهم قاعدون يوم القيمة
في الصف الاول في عالم الغربة لان العالم اربعة عالم الملك والملكوت والجبروت
واللاهوت وهي عالم الحقيقة وكذا العلم اربعة الشريعة والطريقة والمعرفة
والحقيقة وكذا الارواح اربعة روح الجماني وروح السراني وروح السلطاني
وروح القدس وكذا التجليات اربعة تجلي الذات وتجلي الاسماء وتجلي الافعال وتجلي
الصفات وكذا العقل عقل المعاش وعقل المعاد وعقل الروان وعقل الكلي وفي
العالم الاربعة المذكورة والعلوم والارواح والتجليات والعقول تفصيل فبعض
الناس مقيدون بالعلم الاول وبالروح الاول وبالعلم الاول وبالتجلي الاول و
بالعقل الاول في جنة الاول وهو جنة النعيم وبعضهم مقيدون بالثاني في الجنة

في الجنة الثانية وهو جنة النعيم وبعضهم مقيدون بالثالثة في الجنة الثالثة وهو جنة
الفردوس وقد غفلوا من حقيقة هؤلاء الانبياء واهل الحق من الفقراء العارفين
نفذوا من كليهما ووصلوا الى الحقيقة والقربة ولم يتقيدوا بشئ سوى الله كما قال
النبي عليه السلام حراما على اهل الله وقال في حديث قدسي محبتي في جنة الفقر او قال النبي عليه
الفقر فخري والمراد منه الفناء في الله لا يسع في نفس لنفس شئ ولا يسع في قلبه
غير الله وجهه كما قال الله تعالى لا يسعني ارضي ولا سمائي بل يسعني قلب عبدي المؤمن
اي المؤمن الذي صفى قلبه من صفاة البشرية وخلا عن الاغيار فوسع الحق
قلبه بالعكس قال ابو يزيد البسطامي لو ان العرش وما حواه القي في زاوية من
زوايا القلب العارف ما احس به فمن احباء الله فهو معهم في الآخرة
وعلامة حبهم حب صحبتهم والاشتياق الى الله ولقائه كما قال في حديث قدسي طال
شوق الابرار الى لقائي واني لاشد شوقا اليهم واما لباسهم على ثلثة اوجه كما ذكر في
الفصل السادس واما اعمالهم فعمل المبتدي متلون بالذمية والحميدة وعمل المتوسط
متلون بالوان الحميدة مثل انوار الشريعة والطريقة والمعرفة فلباسهم متلون كذلك
مثل البيض والحضرة وعمل المنتهي حال عن الالوان كلها مثل نور الشمس فنور
هالا يقبل الانوار فكذا لباسهم لا يقبل الالوان وهو علامة الفناء وهو لقاب لون
معرفتهم كما ان الليل والنهار كما قال الله تعالى وجعلنا الليل لباسا فيه اشارة لطيفة

لمن له

لمن له لب العلم وايضا يكون اهل القربة في الدنيا في سجن وغربة وغصة ومحنة
وشدة وظلمة قال النبي ع الدنيا سجن المؤمن فيليق بالظلمة لباس الظلمة وقد
صح في الحديث عن النبي ع م البلاء موكل على الانبياء والاولياء لبس الاسود
ولعمام بعمامة سوداء وقال هذا لباس البلاء ولباس المعزين المحبين بقوة
القابلية مثل المشاهدة والمكاشفة والمعاينة وبقوة المحبوبة الابدية مثل الشوق والعشق
للروح القدس ومرتبة القربة والوصلة وهو ألم من اعظم المصيبة فلا بد من لباس
المعزين في مدة عمره لانه فاز بمنفعة الآخرة والحاملة المرأة التي مات زوجها امر ا
بلباس الغراء اربعة اشهر وعشرة ايام بقوة المنفعة الدنيوية قوة غراء الاخروية
غير متناهية كما قال النبي ع م البلاء موكل على الانبياء والاولياء ثم قال النبي ع م والمخلصون
على خطر عظيم فهذا كله من الصفات الغراء والقناء وفي الخبر الغفير سواد الوجه في الدارين
معناه انه يقبل الالوان غير نور الوجه والسواد بمنزلة خال على وجه جميل يزيد به جمال و
ملاحة فاذا نظر اهل القربة الى الله فبعد ذلك لا يقبل نور اعينهم غير الله ولا ينظرون
الى ماسوى الله بالمحبة بل يكون محبوبهم هو الله في الدارين ولا يقصدون غير الله لان
الله خلق الانسان لمعرفته ووصلته فالواجب على الانسان ان يطلب ما خلق لاجله
في الدارين كيلا يضيع عمره عالا يغنيه ولا يندم ابدا بعد الموت لتضييع عمره

الفصل الثالث عشر

في بيان الطهارة فالطهارة على نوعين طهارة الظاهر وطهارة الباطن فطهارة الظاهر عما

بما الشريعة وطهارة الباطن بالتوبة والتصفية وسلوك الطريقة فاذا انقض
وضوء الشريعة بخروج النجس يجب تجديد الوضوء بالماء كما قال النبي عم من
جدد الوضوء جدد ايمانه كما قال النبي عم الوضوء على الوضوء نور على نور فاذا انقض الوضوء
الباطني بالافعال الذميمة والاخلاق الرديئة كالكبر والعجب والحسود والحقد والغيبة
والنميمة والبهتان والكذب والخيانة مثل خيانة العين واليدين والرجلين والاذنين
كما قال النبي عم العينان تزنيان والاذنان تزنيان الى آخره فتجديده باخلاص
التوبة من هذه المفسدات وتجديد الانابة بالندم والاستغفار والاشتغال بقمعها
من الباطن وينبغي للعارف ان يحفظ تربيته من هذه الافات ليكون صلوته تامة كما
قال الله تعالى هذا ما توعدون لكل اواب حفيظ فوضوء الظاهر وصلوته موقتة لكل يوم
وليلة خمس صلوة ووضوء الباطن وصلوته مؤبد في عمره وكل يوم وليلة متصلة

الفصل الرابع عشر في بيان الشريعة والطريقة

اما صلوة الشريعة فقد علمت في هذه
الآية حافظوا على الصلوات والمراد منها الاركان الجوارح الظاهرية بحركات الجسمانية
مثل القيام والقراءة والركوع والسجود والقعود والصوت والالفاظ ولذلك جمعها
بلفظ الجمع بقوله حافظوا على الصلوات واما صلوة الطريقة فهي صلوة القلب مؤبد
فقد علمت بهذه الآية الصلوة الوسطى والوسطى اي صلوة القلب لان القلب خلوة
في وسط الجسد بين اليمين والشمال وبين العليا والسفلى وبين السعادة والشقاوة

كما قال النبي عم

كما قال النبي ع ان قلوب بني آدم بين اصبعين من اصابع الرحمان يقلبها كيف
يشاء والمراد من الاصابع صفة القهر واللطف فهذه الآية والحديث يعلم ان لها اصل
صلوة القلب واذا غفل عن صلوته فسد صلوته وصلوة جوارحه كما قال النبي ع
لا صلوة الا بحضور القلب لان المصلي يناجي ربه بحيث المناجاة بالقلب واذا غفل
قلبه بطلت صلوته وصلوة الجوارح لان القلب اصل والباقي توابع وكما قال النبي ع
ان في جسد بني آدم لمضغة اذا صلحت صلح البدن كله واذا فسدت فسد البدن كله
الا وهي القلب وصلوة الشريعة موقتة في كل يوم وليلة خمس مرات وسنة
ان يصلي هذه الصلوة في المسجد بالجماعة متوجها الى القبلة ومتابعا الامام بلا
رياء وسمعة ولها صلوة الطريقة فهي مؤبدة في عمره ومساجدها وجماعتها اجتماع
قوى الباطن على الاشتغال باسماء التوحيد وامامها الشوق في الفؤاد وقبلتها الحضرة
الاحدية والجمال الصمدية وهي القبلة الحقيقية والقلب والروح مشغول بهذه
الصلوة على دوام القلب لا يتم ولا يبوتا وهو مشغول النوم واليقظة بحيوة
القلب بلا صحوة ولا قيام ولا قعود فهو يخاطب الله بقوله اياك نعبد واياك
نستعين متابعا للنبي ع قال في تفسير القاضي في هذه الآية هذا اشارة الى
حال العارف وانتقاله من حالة الغيب الى الحضرة فالحق بمثل هذا الخطاب كما قال
النبي ع الانبياء يصلون في قبورهم كما يصلون في بيوتهم اي مشغولون بمناجاة

في حيوة قلوبهم فاذا اجتمع صلوة الشريعة والطريقة ظاهرا وباطنا فقد تمت
الصلوة واجره اجر عظيم في القربة والدرجة فيكون هذا الرجل عابدا في الظاهر وعارفا
في الباطن واذا لم يحصل صلوة الطريقة بحيوة القلب فهو ناقص اجره يكون من الدرجة
الاولى من القربة

الفصل الخامس عشر في بيان طهارة المعرفة

الذات في عالم التجريد وهي على نوعين طهارة معرفة الصفات
وطهارة معرفة الذات فطهارة معرفة الصفات لا تحصل الا بالتلقين وتصفية مرآت
القلب بالاسماء من النقوش البشرية والحيوانية فبصفي القلب ويحصل
له النظر بعين القلب من نور فينظر بنور الصفات الى عكس جمال الله في مرآت المؤمن
كما قال النبي عليه السلام المؤمن ينظر بنور الله والمؤمن مرآة وقال النبي عليه السلام العالم بنفسه
والعارف يصقل واذا تمت التصفية بملازمة الاسماء حصلت معرفة الصفات بمشاهدتها
في مرآة القلب واما طهارة معرفة الذات فلا تحصل الا بملازمة اسماء التوحيد الآخرة
من الاسماء التي عشر في السر ثم يحصل النظر بنور التوحيد فاذا تجلى انوار الذات
ذات البشرية وفنيت بالكلية فهذا مقام الاستهلاك وفناء الفناء وهذا
التجلي يمحو جميع الاشياء كما قال الله تعالى كل شيء هالك الا وجهه فيبقى الروح القدسي
بنور القدسي بنور القدسي ناظرا اليه منه فيه بلا كيفية ولا شبهة لان الله تعالى ليس كمثله
شيء فيبقى النور المطلقة محضا ولا يمكن الاخبار عما وراء ذلك لانه عالم بحو ولا يبقى

ثم عقل

ثم عقل يخبر عنه ولا محرم له غيره كما قال الله تعالى تجرد والمراد من التجريد فناء
الكل من صفات البشرية فيبقى في عالم بصفات الله كما قال النبي صلعم تخلقوا
باخلاق الله تعالى

الفصل السادس عشر في بيان
زكوة الشريعة والطريقة

فزكوة الشريعة ان يعطى
من كسب الدنيا الى مصرفه موقته معينة في كل سنة مرة من نصاب معين واما
زكوة الطريقة فهو ان يعطى من كسب الآخرة كله في سبيل الله الى فقراء الدنيا
والمساكين الاخروية انما الصدقات للفقراء والمساكين وانما سميت صدقة
لتصل في يديه قبل ان يصل في ايدي الفقير والمراد منه القبول وزكوة الطريقة
فهي مؤبدة وهو ان يعطى كسب الاخروية للعالمين والرضاء الله تعالى فيغفر لهم مثل
ثواب الصلوة والزكوة والصوم والحج وثواب التسبيح والتهليل وتلاوة
القرآن والسخاوة وغير ذلك من الحسنات فلا يبقى لنفسه شيأ من ثواب
حسناته فيبقى مفلسا فانه يجب السخاوة والافلاس كما قال النبي صلعم المفلس
في امان الله في الدارين وقال رابعة العدوية الهي ما كان نصيبي من الدنيا فاعطيه
للكافرين وما كان نصيبي من الآخرة فاعطيه للمؤمنين فلا اريد من الدنيا الا ذكرك
ومن العقبى الا رؤيتك فالعبد وما في يده لمولاه فماذا كان يوم القيامة اعطاه الله تعالى
لكل لكل حسنة عشر امثالها وفي معنى الزكوة ايضا تزكية القلب من صفات النفسانية

كما قال الله تعالى لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى ومن ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه
له اضعافا كثيرة والمراد من القرآن من ان يعطيه ماله احسانا في سبيل
احسانا الى خلقه ترحما وشفقة بلا منة كما قال الله تعالى لا تبطلوا صدقاتكم بالمن
والاذى ولا لطلب عوض في الدنيا وهذا من قسم الانفاق في سبيل الله تعالى
كما قال الله تعالى لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون الآية

الفصل السابع عشر في بيان صوم الشريعة والطريقة

فصوم الشريعة ان يمسك من الاكل والشرب والجماع ومن وقاع النساء
في الطهارة واما صوم الطريقة فهو ان يمسك جميع اعضائه من المحرمات والمناهي والذ
مايم مثل العجب والرياء وغير ذلك ظاهرا وباطنا ليلا ونهارا فان الكل يبطل صوم
الطريقة وصوم الشريعة موقتا وصوم الطريقة مؤبد في جميع عمره كما قال النبي ص
رب صائم ليس له من صيامه الا الجوع والعطش ولذلك قيل كم من صائم
مفطر وكم من مفطر صائم انه يمسك اعضائه عن الآثام وايذاء الناس بالجوارح
كما قال في حديثنا قد سبى الصوم لي وانا اجزي به قال اهل الشريعة المراد من الافطار
الاكل عند غروب الشمس ومن الرؤية رؤية الهلال في العيد وقال اهل الطريقة
فرحة عند الافطار عند دخول الجنة بالاكل مما فيها من النعم وفرحة عند الرؤية اي عند
لقاء الله تعالى يوم القيامة واما صوم الحقيقة فهو امساك الفؤاد عن محبة ماسوى الله تعالى

وامساك السر

وامساك السر عن محبة ومشاهدة غير الله تعالى كما قال الله تعالى الانسان سري
وانا سره لان السر من نور الله فلا يميل الى غير الله وليس له سواه ولا مرغوب
ولا مطلوب له في الدنيا والآخرة فاذا وقع فيه محبة غير الله فسد صوم الحقيقة
فلا قضاء صومه وهو ان يرجع الى محبة الله ولقائه وجزاء هذه الصوم لقاء الله تعالى
في الآخرة كما قال الله تعالى الصوم لي وانا اجزي به

الفصل الثامن عشر في بيان حج الشريعة والطريقة فحج الشريعة

بان يحج ويطلب بيت الله تعالى بشرايطه واركانه حتى يحصل ثواب الحج فاذا نقص
شيء من شرايطه ينقص ثواب الحج لان الله تعالى امر باتمام الحج بقوله واتموا الحج
والعمرة لله فمن شرايطه الاحرام اولا ثم دخول مكة ثم طواف القدوم ثم الوقوف
بعرفة ومزدلفة ثم ذبح الاضحية في المنى ثم دخول الحرم ثم طواف الكعبة سبعة اشواط
ثم شرب ماء زمزم ثم يصلي ركعتي الطواف في مقام ابراهيم عم وجتنب ما حرم
عليه من الصيد ونحوه فجزاء هذه الحج العتق من الجحيم والامن قهر الله تعالى كما قال الله
ومن دخله كان امنا ثم طواف الصدر ثم الرجوع الى وطنه واما بيان حج الطريقة فزاده
وراحلته اولا الميل الى صاحب التلقين والاخذ منه ثم ملازمته الذكر باللسان
وملاحظة معناه حتى يحصل صبوة القلب له ثم يشتغل بذكر الباطن حتى يصفيه
ويلازم اسماء الصفات ليظهر كعبة السر بانوار صفات الجمال كما امر الله تعالى ابراهيم

واسماعيل تطهير الكعبة اولا قوله تعالى واوحينا الى ابراهيم واسماعيل ان طهرا بيتي
للطائفين منا المخلوقات وكعبة الباطن تطهرها النظر الى الخالق فما احد هذه للتطهير
مما سوى الله تعالى احرم بنور الروح القدسي ثم دخل كعبة القلب ثم طاف طواف
القدوم بملازمة الاسم الثاني ليذهب الى عرفات القلب وهي موضع المناجاة فوقفا
بها بملازمة الاسم الثالث والرابع ثم يذهب الى مزدلفة الفؤاد بملازمة الاسم الخامس
والسادس ثم يذهب منا الى السر وهو ما بينا الحرمين فوقفا بينهما ثم يذبح النفس
المطمئنة بملازمة الاسم السابع لانه اسم الفناء ورافع حجاب الكفر كما قال النبي عليه السلام
الكفر والايمان مقامان ما وراء العرش وهما حجابان بيننا الله وبين العباد احدهما اسود
والثاني ابيض ثم حلق رأس الروح القدسي من صفات البشرية بملازمة الاسم
الثامن ثم يدخل حرم السر بملازمة الاسم التاسع ثم الى رؤية العاكفين في
بساط القربة والانس بملازمة الاسم العاشر ثم يرى جمال الصمدية بلا كيف ولا كيفية
ولا تشبيه ثم يطوف سبعة اشواط بملازمة الاسم الحادي عشر ومعه ستة اسماء
من الدعوات ثم يشرب ماء زمزم القربة كما قال الله تعالى وسقاهم ربهم شرابا
طهورا بقدح الاسم الثاني عشر ثم يرفع الوجه الباقي المقدس فينظر بنوره اليه
وهذا معنى قوله تعالى ما لا عين رأت ولا اذن سمعت يعني كلام بلا واسطة الحروف والصوت
ولا خطر على قلب بشر يعني ذوات الرؤية والخطاب ثم يحل ما حرم الله بتبديل السيئات

بتكرار اسماء التوحيد كما قال الله تعالى واما من تاب وامن وعمل صالحا فاولئك يبدل الله
سيئاتهم حسنات ثم العتق من تصرفات النفسانية ثم الامن من الخوف والحزن
كما قال الله تعالى الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون بفضله وكرمه ثم
طواف الصدر بتكرار الاسماء كلها ثم الرجوع الى وطنه الاصلي في عالم القدس في
احسن تقويم بملازمة الاسم الثاني عشر وهو متعلق بعالم البقاء وهذه
التاويلات في دائرة اللسان والعقل واما وراء ذلك فلا يمكن الاخبار عنه لانه يدركه
الافهام والاذهان ولا يسع الحواس لذلك كما قال النبي عليه السلام ان من العلم كهيئة المكنون
لا يعلمه الا العلماء بالله تعالى فاذا نطقوا به انكره اهل الغرة فالعارف يقول ما دونه والعالم
يقول ما فوقه فان العالم والعارف اسير الله تعالى ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء
من الانبياء والاولياء فانه يعلم السر واخفى لا اله الا هو له الاسماء الحسنى

الفصل التاسع عشر

في بيان الوجد والصفات

قال الله تعالى تقشعر منه جلود
الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله انظر شرح الله
صدره للاسلام فهو نور على نور من ربه فويل للقاسية قلوبهم عن ذكر الله الآية
وقال النبي عليه السلام جزيرة من جزائر الجنة تواري عمل الثقلين قال جنيد البغدادي الوجد
من مصارفة الباطن من الله وارد يورث سرورا وحزنا فالوجد على نوعين وجد
الجسماني النفساني ووجد الروحاني الرحماني فالوجد النفساني ان يتوجد بقوة الجسم

بغير قوة الجذبة الغالبة اختياره غير معلوم ولا مسلوب ولا يجوز الموافقة
لمثل هذا الوجد واما وجد الروحانية ان يتقوى الروحانية بقوة الجذبة بمثل قراءة القرآن
بصوت حسن او شعر موزون او ذكر مؤثر فلذا يبقى للجسم قوة الاختيار وهذا
الوجد رحماني مستجب الموافقة في قوله تعالى فبشر عبادي الذين يستمعون
القول فيتبعون احسنه وكذلك اصوات العشاق والطيور والحادي الاعاني
في كل ذلك قوة الروح ولا مدخل للنفس والشيطان في مثل هذا الوجد لان الشيطان
يتصرف في الظلمانية النفسانية ولا تصرف في النورانية والروحانية فانه يذوب من
كلمة الحق كالملح في الماء وكذا في الحديث في قراءة الآية واشعار الحكمة والمحبة والشوق وصوت
الحزينة قوة روحانية للروح فالواجب ان يصل النور والروحانية والروح وكما قال الله تعالى
والطيبات للطيبين واما اذا كان الوجد شيطانيا ونفسانيا لا يكون فيه نور بل يكون
ظلمة وكفرا وضلالة والظلمة تصل الى الظلمانية وهي النفس فيقع بجنسه كما قال
الله تعالى الخبيثات للخبيثين وليس الروح فيها وحركات الوجد نوعان اختيارية واضطرارية
فالاختيارية كحركات الانسان الصحيح ليس في جسده الم ولا مرض ولا سقم فحفظه
الحركات غير مشروعة كما مر والثانية حركات الاضطرارية وهي التي تحصل بسبب
آخر مثل قوة الروح فلذا يقدر النفس على منعه لان هذه الحركات غالبة على الحركات
الجسمانية مثل الحركات الحمى اذا غلب الحمى يعجز النفس تحمله فلذا اعتبار لهما

فاذا غلب

فاذا غلب عليه حركات يكون الوجد حقيقيا ورحمانيا والوجد والسماع آلة محركة
كما في قلوب العشاق والوجد طعام المحبين ومقوى الطالبين وعن النبي عم الوجد
للخواص والسنة للمحبين والبدعة للغافلين وقال النبي عم من سمع يتحرك عند
السماع فليس مني حق قيل من لم يتحرك عند السماع او الربيع واز هاره
او العود واوتاره فهو فاسد المزاج ليس له علل فهو ناقص من الجماد والطيور
بل على سائر البهايم فان جميعا يتأثر على النغمات الموزونة ولذلك كانت الطيور
تقف على رأس داود عليه السلام على استماع صوته كما قال النبي عم من لم يحد له
لا دينا له والوجد على عشرة اوجه بعضها جلي يظهر اثره في الحركات وبعضها خفي
لا يظهر اثرها في الجسد كميل القلب الى ذكر الله وقراءة القرآن ومنها البكاء والتالم ومنها
الخوف والحزن ومنها التأسف والحيرة عند ذكر الله ومنها التحير والنصرة ومنها
الحرة والمرض والعرق

الفصل العشرون في بيان الخلوة والعزلة

وهي على وجهين ظاهر وباطن فالخلوة الظاهرة عزل نفسه وحبس بدنه عن الناس
لئلا تؤذي الناس باخلاقه الذميمة لتترك النفس مألوفاتها ويحبس حواسها
الظاهرة ليتفتح الحواس الباطنة بنية الاخلاص والصوة بل ارادة ودخول القبر
وتكون نيته في ذلك رضا الله ودفع شر نفسه عن السلمين من يده ولسانه عما لا
يغنيه كما قال النبي عم سلامة الانسان من قبل اللسان وكف غيبته من الخيانة والنظر

وكذا كف رجليه واذنيه كما قال النبي ﷺ العينان تزنيان واليد تزني وزنا هذه
الاعضاء شخص قبيح في صورة الخنزير يقوم معه يوم القيامة ويشهد عليه عند الله
ويأخذ صاحبه ويعذبه في النار فاذا تاب منه وحبس نفسه كما قال الله تعالى ونهى
النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى بتبديل صورته الى صورة امرد مليح من
غلمان الجنة وينجو من شره وكان الخلوة من المعاصي فيبقى عمله صالحا ويكون محسنا
كما قال الله تعالى ان الله لا يضيع اجر المحسنين فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا
صالحا الى اخره واما الخلوة الباطنة فهي ان لا يدخل في قلبه من التفكر الا شيطانية مثل
محبة المأكولات والمشروبات والملبوسات ومثل محبة الاهل والعيال ومثل محبة
الحيوانات والرياء والسمعة والشهوة كما قال النبي ﷺ الشهوة آفة وكل ما ذكرنا هو الجود
راهة وكل من يتولها ولا يدخل باختياره في قلبه مثل الكبر والعجب والرياء والبخل وغير ذلك
من الاخلاق الذميمة فاذا دخل في القلب الخلوة من هذه فسد خلوة قلبه وفسد ما في
قلبه من الاعمال الصالحة والاحسان وبقي القلب من هذه المفسدات فهو من المفسدات وان
كان الظاهر صورة الصالحين كما قال النبي ﷺ الغضب يفسد الايمان وقال النبي ﷺ الحسد تأكل
الحسنات كما تأكل النار الحطب وقال ﷺ الغيبة اشد من الزنا وقال الفتنة نائمة لعن الله
من ايقظها وقال النبي ﷺ البخيل لا يدخل الجنة ولو كان عابدا زاهدا وقال ﷺ الرياء شرك
خفي وقال النمام لا يدخل الجنة وغير ذلك من الاحاديث في الاخلاق الذميمة فهذا محل

الاحتياط

الاحتياط فالمقصود اولا من التصوف تصفية القلب منها بقلع هوى النفس
من اصلها بالخلوة والرياضة والصمت بملازمة الذكر بالارادة والمحبة والتوبة والا خلاص
والاعتقاد الصحيح للسنن متبعا على آثار السلف الصالحين من الصحابة والتابعين
من المشايخ والعلماء العاملين فاذا جلس المؤمن الموحد في الخلوة بالتوبة
والتلقين ومع هذه الشرائط المذكورة خلص عمله وعلمه ونور قلبه وبيض جبلته
وطهر لسانه وجمع حواسه من الظاهرة والباطن ورفع عمله الى حضرته وقلبه سمع
دعائه اى قبله كما قال للنبي صلعم الله لمن حمده اى قبل الله دعوته وثناءه وتضرعه ونال عند
اى عنده من التوبة والدرجة كما قال الله تعالى اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح
يرفعه والمراد من الطيب ان يحفظ لسانه من اللغو بعد كونه آلة ذكر الله تعالى وتوحيده
كما قال الله تعالى قد افلح المؤمنون الذين هم في صلوتهم خاشعون والذين هم عن
اللغو معرضون الآية فيرفع الله العلم والعمل والعامل الى رحمته وقربته والدرجة
بالمغفرة والرضوان واذا حصل هذه المراتب للخلوة كان قلبه كالبحر لا يغير باذاى كما قال
النبي عليه السلام كن بحرا لا يتغير فيصير بريا لنفسانية فيه كما غرق فرعون وآله في البحر ثم يفسده
ثم يكون سفينة الشريعة سليمة جارية عليه ويكون روح القدس حواسا الى قعره
حقيقة ويخرج من لؤلؤ المعرفة والمرجان اللطائف كما قال الله تعالى يخرج منها اللؤلؤ والمرجان
هذا البحر يحصل لمن جمع بحر الظاهر والباطن فلا يمكنه بعده الفساد في القلب ويكون توبة

ناجى له وعلمه وعمله صالحا ولا يميل قلبه الى المناهي قصدا ويكون السهو
والنسيان معفوعنه بالاستغفار والندم واليقين

الفصل الحادي والعشرون في بيان اوراد الخلوة

ينبغي للخلوة بالصوم ان استطاع ويصلي صلوة الخمس بالجماعة في المسجد باوقاتها مع سنتها وشرائطها واركانها على التعديل ويصلي اثنى عشر ركعة بعد نصف الليل وثلثة بنية التهجد كما قال الله تعالى ومن الليل فتهجد به نافلة لك وكما قال الله تعالى تتجافى جنوبهم عن المضاجع الاية ويصلي ركعتين بنية الاشراق بعد طلوع الشمس وركعتين بعده بنية الاستعاذة بالمعوذتين وركعتين بعده بنية الاستغفار يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وآية الكرسي مرة وسورة الاخلاص سبعا وست ركعات بعد صلوة الضحى وركعتين بعدها بنية كفارة البول يقرأ في كل ركعة انا اعطيناك سبعا بعد الفاتحة واذا صلى ذلك كفر ذنوبه ونجا من عذاب القبر كما قال عليه السلام استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه ويصلي اربع ركعات بنية صلوة التسبيح يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وسورة معها ويقول بعد قراءة القرآن في القيام سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر خمس عشر مرات ثم يكبر ثم يركع ويقول في ركوعه عشرا وفي الاعتدال وفي السجود عشرا وبين السجدتين عشرا وفي الثانية عشرا وبعد السجدتين عشرا هكذا الفعل في الركعة الثانية والثالثة والرابعة ويصلي هذه الصلوة في كل يوم مرة ان استطاع والا ففي كل جمعة والا ففي كل

شهر

شهر والا فغي عمره مرة وقال النبي عليه السلام لعمه عباس رضي الله عنه من صلى هذه الصلوة
غفر الله ذنوبه وان كان اكثر من عدد الرمال وعدد نجوم السماء وعدد الاشجار
وعدد الاشياء كلها على وجه الارض ويقرأ الدعاء السيفي في كل يوم مرة
او مرتين ويقرأ من القرآن في كل يوم مقدار مائة آية ثم يذكر الله كثيرا اما جهرا
ان كان من اهل الجهر او خفية ان كان من اهل الخفية ومقام الخفية يكون بعد
حيوة القلب ونطقها بلسان القلب كما قال الله تعالى فاذكروا الله كما هداكم الآية
اى مرتب ذكركم ثم في كل مقام رسم وادب يعرف اهله ويقرأ قل هو الله احد مائة
في كل يوم وليقل مائة مرة استغفر الله واتوب اليه وكل يوم ثم ان استطاع ازدا
ما شاء من النوافل والذكر والاستغفار والتلاوة

الفصل الثاني والعشرون في بيان الواقعات في المنام والسنة فالواقعات

معبرة والسنة لا كما قال الله تعالى لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد
الحرام الآية وكما قال الله تعالى اني رايت احد عشر كوكبا الآية وكما قال النبي عليه السلام لم يبق
من النبوة الا المبشرات يراها المؤمن او ترى له والمراد منها الرؤيا الصالحة في بعض الاقوال
كما قال الله تعالى لهم البشرى في الدنيا والآخرة والمراد منها الرؤيا الصالحة في بعض
الاقوال كما قال النبي عليه السلام الرؤيا الصالحة جزء من اجزاء النبوة واربعون جزء من النبوة وقال
عليه السلام من رآني فقد رآى حقا فان الشيطان لا يتمثل بي ومن تبعني اى تابعني بنور الشريعة

والطريقة والمعرفة ونور الحقيقة والبصيرة كما قال الله تعالى أدعو الى الله على بصيرة
انا ومن اتبعني فلا يتمثل الشيطان بهذه الانوار اللطيفة كلها قال صاحب المظهر هذا
ليس بالخصائص للنبي عم بل لا يتمثل بكل ما هو مظهر الرحمة واللطف والهداية كجميع
الانبياء والاولياء والملائكة والكعبة والشمس والقمر والسحاب الابيض وامثال
ذلك لان الشيطان مظهر القهر فلا يظهر الا في صورة الاسم المتصل فمن كان مظهر
الهادي وكيف يظهر بصورة الظل لما بينهما من التنافر والتباعد وميز الحق
من الباطل كما قال الله تعالى كذلك يضرب الله الامثال الحق والباطل واما تمثيله في
صورة الربوبية ودعوى الربوبية فانما هي من اسماء اسم المضل فقط كما مر ولا يظهر في صورة
الاسم الجامع لما فيه مفخر الهداية وفيه كلام كثير يطول شرحه على بصيرة انا ومن اتبعني
اي الوارث المرشد كامل الارشاد بعدي لمن له بصيرة باطنة مثل بصيرة من وجه والمراد
منه الولاية الكاملة كما اشار اليه بقوله وليا مرشدا ثم الرؤيا على نوعين آفاقي وانفسي
وكل واحد منهما على نوعين فالانفسي اما من الاخلاق الحميدة او الذميمة فالحميدة مثل
رؤية الجنان ونعيمها ومثل الحور والقصور والغلمان والصحراء النورانية الابيض ومثل الشمس
والقمر والكواكب وما اشبه ذلك فكل ذلك متعلق بالقلب واما ما يتعلق بالنفس المطمئنة
منها مثل اكل اللحم من الحيوانات والطيور واما البقر فهو اولى لكونه من اجنة لادم عم لزراعته
في الدنيا ولكونه في الآخرة والابل البيضاء لاجل سفر الكعبة الظاهر والباطن والخيل آلة جهاد
الاصغر والاكبر

الاصغر والاكبر فكل ذلك وفي الحديث ان الغنم خلقا من خسل والبقرة من زعفرانها
والابل من نورها والخيل من ريحها والبغل فهو ادنى صفة المطمئنة مرآة في مسامه فتغيره
ان الرائي في العبادة كسل وثقلة النفس ولا يكون لكسبه نتيجة في الحقيقة الالهية
ويعمل عملا صالحا فله جزاء الحسنى والخير من مجاريها لاجل مصلحة آدم ورياية لكسب
الآخرة في الدنيا واما ما يتعلق منها بالروح فكالشاب الامرد يتجلى عليه انوار الالهية لان اهل
الجنة على هذه الصورة كما قيل اهل الجنة جرد مرد مكحولون ابدا وكما قيل قال النبي رأيت ربي
على صورة الشاب الامرد وقال بعضهم المراد من هذه الصورة تجلي الحق بصفة الربوبية
على مرآة الروح وهو الذي يسمونه طفل المعاني لانه ضرب الجسد بينه وبين العرب وسيلة
قال علي رضي الله عنه لولا المربي لما عرفنا ربنا وهذا امر وتربي الباطن انما يحصل بتربية مربي الظاهر
بالتلقين قال الانبياء والاولياء مربو القلوب ومربو القلوب ما يحصل من تربيتهم
من القاء روح آخر كما مر وطلب المرشد لاجل هذا الروح الذي يحيى به القلوب ويعرف به
فافهم قال الامام الغزالي يجوز ان يرى الرب في المنام في صورة جميلة اخروية وعلى التأويل
المذكور قال لان مثل هذا المرئي مثال يخلقه الله تعالى قدر استعداد الرائي ومناسبته
وليس حقيقة الذات لان الله تعالى منزه عن الصورة بذاته في الدنيا وكذا رؤية النبي عليه
على هذا القياس يجوز ان يرى في صورة مختلفة على قدر مناسبة الرائي ولا يرى حقيقة المحمدية
الا الوارث الكامل في علمه وعمله وحاله وبصيرته ظاهرا وباطنا لا في ماله وكذا قال في المسلم

يجوز رؤية الله تعالى في الصورة البشرية النورانية على التأويل المذكور والقياس في
تجلي كل صفة على هذا النهج كما لموسى عليه السلام في صورة النار من شجرة العناب ومن صفة
الكلام وكان تلك النار نوراً لكن سميت ناراً على زعم موسى وطلبه وليس الانسان ادنى رتبة
من الشجر فلا عجب ان يتجلى منه بصفاته من صفاته في الحقيقة الانسانية بعد التصفية من
الصفات الحيوانية الى الانسانية كما تجلى لكثير من الاولياء كابي يزيد رضي الله عنه قال ليس
في الجبة سوى الله وخود لك في المقام لطائف عجيبة لاهل التصوف يطول شرحها نعم في
التربية لابد من المناسبة فالمبتدي في اول امره لا مناسبة بينه وبين الله تعالى ولا بينه وبين نبيه
فاحتاج لا محالة الى تربية الولي اولا فالولاية مناسبة بينه وبين ولي من جهة البشرية
كما كان النبي عليه السلام في حال حيوته فاذا كان النبي في صيوة الدنيا لما احتاج الى غيره واما اذا انتقل الى
الآخرة انقطع منا صفة التعلق ووصل الى محض التجرد وكذا الاولياء اذا انتقلوا الى الآخرة
لا يصل احد منهم الا رشاد واما الرؤية التي تحصل من صفة الامارة واللوامة والملهمة فهو
ان يرى منا سباعا مثل النمر والاسد والهرة والفهد ومثل الحية والعقرب والذئب والكلب
والخنزير ومثل الارنب والزنبور ومثل ذلك من الموذيات وهؤلاء كلهم من النعايم التي
يجب الاحتراز عنها واما النمر يحصل من نتيجة الكبر على الناس او ظلمه واما الدب فهو من نتيجة
الهيئة على اهل بيته بالقهر والغضب واما الذئب فهو من نتيجة اكل الحرام واما الكلب فهو يحصل
من نتيجة القهر والغضب على محبة الدنيا وقد كما قال النبي عليه السلام الدنيا جيفة وطالبها كلب المراد

من الدنيا

من الدنيا حرام لانه ذو المال والحسد كما قال النبي عم الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة
حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله واما الخنزير فهو يحصل من نتيجة الشهوة
والحرص والحقد والحسد واما الارنب فهو يحصل من نتيجة الخيانة والمكر بعاملة الحيلة
الدنيوية واما الثعلب من نتيجة الحيلة المعاملة النفسانية واما الهرة والفهد يحصل
البخل وعز النفس واما الحية والعقرب والزنبور يحصل من نتيجة اللسان مثل الغيبة والكذب
والشتم والاذى وغير ذلك من الموذيات اللسانية كما قال النبي عم سلامة الانسان من قبل
اللسان سلامة الانسان من قبل اللسان فاذا راى احد من هذه الذمايم محاربة عليهم ولم يغلب
عليها فاجتهد بالعبادة والذكر حتى يغلب على الذمايم وان رأى احد ان يغلب نفسه
على هذه الصفات الذميمة فاعلم انه نجى من شر هذه الذمايم وخلاص منهم ولم يأمن بعده
من شره لانه اذا وجد للنفس قوة من الخبائث غلب النفس الامارة على المطمئنة وذي
والروحانية فيرى في واقعاته على صورة البدعة او بصورة السباع او بصورة الحية والعقرب
وكل ذلك يحصل من صفة نفس الامارة والاجتناب واجب من هذه الصفات فلذلك
امر الله تعالى ان يحترز من الخبيثات واللغو كما قال الله تعالى الخبيثات للخبيثين لان هذه الخبيثات
يحصل في النفس من قوة الخبيثات كما ذكره والمخالفة واجب وكل اهل البدعة ترى في الوقعات
فهو من صفة الامارة وكل ذلك يحصل من نتيجة المناهي والمخالفة واجب من هذه الحالات
وكما قال علي رضي الله عنه لولا المربي لما عرفت ربي وهو مربي الروحانية وانما الانبياء والاولياء

فهو مربي الجسماني كما قال النبي عم الفقير لا يحتاج الى الله تعالى اولا والتاويل
ان الفقير لا يحتاج الله بل يحتاج الى تربيته الولي ثم الى تربيته النبي عم ثم الى تربيته الله تعالى
عز وجل كما قال الله تعالى فلله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يفقهون
واما التربية فاولا لا يحتاج الجسم الى تربية روح الجسماني ثم الى روح الروحاني ثم الى روح
السلطاني ثم الى روح القدس مترجم الحق ورب بينه وبين الارواح كلها لانه اهل
الله تعالى واهل معرفته ومحبته بانواره ومخلوقا بنوره الكرخي رحمه الله تعالى

والعشرون ما في بيان اهل التصوف وهم

اثنى عشر نفرا واحد منهم سنيون افعالهم واقوالهم موافقة للشريعة
والطريقة جميعا وهم اهل السنة والجماعة فيدخلون الجنة بعضهم بغير حساب وبعضهم بحساب
يسير وعذاب قليل فيخرجون من جهنم ويدخلون الجنة ولا يؤبدون في النار كالكافر
والمنافق والباقي يدعيون فمنهم الجلوتية والحالية والاولياتية والشراحية والحيبية والحوية
والاباحية والمتكاسلة والمتجالة والوافقية والالهامية فاما مذهب الجلوتية فانهم
يقولون ان النظر وجه المجانة من النساء والامرد حلال وفيه صفة الحاقير قصوص ويز
عمول التقبيل والمعانقة مباحا وهذا كفر محض واما الحالية فانهم يقولون المقص وضرب
العود حلال ويقولون للشيخ حالة لا يعتبر منه الشرع وهذا بدعة ليس في سنة الرسول
واما الاولياتية فانهم يقولون اذا وصل العبد مرتبة الاولياء يسقط عنه تكليف الشرع ويقولون

الولي

الغوص في اذا وصل العبد مرتبة الولي يسقط عنه تكليف الشرع

الولى افضل من النبي واما الشمراخية فانهم يقولون الصحبة قدحية وبها يسقط
الامر والنهي ويحلون الدف والطنبور وباقي الملاهي ولا حلال شيء من جهة النساء
ودمهم مباح واما الحبيبية فانهم يقولون اذا وصل العبد الى درجة المحبة يسقط
عنه تكليف الشرع ولا يستورون عورتهم واما الحورية فانهم كالحالية لكنه
يدعو وطئ الحور في حالاتهم فاذا فاقوا اغتسلوا واما الاباحية فيتركون الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر ويحلون الحرام ويجيزون الزنا واما مذهب المتكاسلة فتركو
الكسب ويسئلون الابواب واما الجاهلية فيلبسون لباس الفساق واما الواقفة
فانهم يقولون لا يعرف الله قط واما الالهامية فيتركون العلم وينهون عن التدريس
ويتابعون الحكماء والاشعار ويقولون هذا اقرب الطريق والباطن الصحابة رضي الله عنهم
كانوا اهل الحجرة بقوة صحبة النبي عم ثم انتشر ذلك الجواذب بعد علي رضا الى مشايخ
الطريقة ثم انشعبت الى سلاسل كثيرة منعت وانقطعت عن كثير منهم فيبقى الرا
في صورة الشيخونة بلا معنى ثم تشعبت منهم اهل البدع ثم انتسب بعضهم الى قلندر وبعضهم
جهد وبعضهم الى اوباش وغير ذلك ويطول شرحها ثم هذه الزمان اهل الفقر والارشاد
اقل من القليل ويعلم اهل الحق بشاهدين احدهما ظاهر والآخر باطن فالظاهر الاحكام
على الشريعة امرا ونهيا كما لا والباطن ان يكون سلوكه على مشاهدة البصيرة فيرى من يقتدي
به وهو النبي عم ويكون واسطة بين الله وبينه وهو روحانية النبي عم او جسمانية في محله فان

الشيطان لا يتمثل به فيكون منه اشارة اليه واليه مريد السالكين لئلا يكون سلوكهم
على العمى وهذا دقايق العلماء قدس سرهم لا يدركها الا اهلها

الفصل الرابع والعشرون في بيان الخاتمة

ينبغي ان يكون السالك فطنا بصيرا ناظرا الى خواتم الامور ومتفكرا في ادبارها ولا يغتر بظاهر حلاوة الاحوال فقد قال اهل التصوف ان المساكنة الى الاحوال يحقق عن محبوبها فلا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون ولذلك قال في حديث قدسي يا محمد بشر المذنبين بانى غفور ورا وانذر المصدقين فاني غيور فان كرامات الاولياء واحوالهم غير مأمونة المكر والاستدراج بخلاف معجزات الانبياء عم فانهم مأمونة من ذلك ابدا وقد قيل خوف الخاتمة سبب النجاة من سوء الخاتمة قال حسن البصري ان اولياء الله ارتفعوا بالخوف الى اعلى عليين فينبغي ان يكون الخوف غالبا لئلا يخدع البشرية فيقطع سبيله من حيث لا يشعر قالوا ان في الصحة يكون الخوف غالبا وفي المرض يكون الرجاء غالبا قال النبي عم لو وزن خوف المؤمن ورجائه لاستويا واما في حال النزع فينبغي ان يكون الرجاء فضل له اغلب كما قال النبي عم لا يموتن احدكم الا وهو يحسن بالله يعني يتفكر سبقت رحمته على غضبه ووسعت استغناءه وانه ارحم الراحمين فينظر من قهره الى لطفه ويفر منه اليه متذللا مستضرعا متملقا معتذرا معترفا تائبا نادما في بابه فيوقع فيض اللطافة ورحمة الى عذابه انه هو البر الرحيم والجواد الكريم اللهم يا هادي المضلين ويا ارحم الراحمين علمك كاف عن المقال وكرمك كاف عن السؤال وصلى الله على سيد المرسلين محمد وآله اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين والحمد لله رب العالمين تمت

رجائه ص

والمذنبين ص

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وحده والصلوة على من لا نبي بعده مع من تابعه جمعه وفرده وبعد

فشرائط النقشبندية لاعتقاد الصحيح اولا والتوبة الصادقة ثانيا والاستحلال
مع كل ارباب الحقوق ورد المظالم واسترضاء الخصوم والتقيد على الالتزام بالسنة
والدقة على كل عمل بما صح الشريعة والاعتصام على الجناية كل المنكرات المبتدعة والغيرة على اتباعه
من كل الوجوه والمنهاج وبالجملة ان يجعل حنيته كل عمل كالواجب فلا يتركها بلا ضرورة
ملجئة ورخصة كالطعام فلا يرتكبه ولا يقربه بلا داعية ضرورية ويأخذ بالاحوط
في كل عمل ولو فعل ذلك بالنسبة الى المذاهب الاربعة لكان احسن ويجعل
كل ذلك في باب العبادات والمعاملات والعادات والاجتناب عن المكاسب الدنية
الرذيلة والتخلق بالاخلاق الحميدة المرضية كالحلم والتواضع والرقة واللطافة
والبشاشة والعذوبة في الصحبة والعفو والاحسان سيما على من ظلمه والوصلة سيما على
من قطعه والمرحمة سيما على الضعفاء وتوقير المشايخ وحفظ الاخوان سيما على الصالحين وغيرهما واما
ماهية فدوام العبودية بالشرف الطاعات على الاطلاق اعني ذكر الله تعالى بالاتفاق اذ شرف
على قدر الشرف المذكور عن وجل فيستغني بالله ويعرض عمن تولى عنه ذكر الله ويفر من دواعي
النفس والاهل الدنيا وما كانوا يجلبانه الى الدنيا فانه حد فيه عنه ويقوى الرغبة اليه فانه اليه المرجع
ويذكره ويقول الله ثم يذكره ويتركه سواه مستقيما وستدبرا عليه على وجه لا يابه بهم
ولا يجاوزه عنه واذا عرض نسيانا وذاهلا عن ذكره تعالى واذا ذكر ربه اذا نبه قدم واستغفر

واستغفر

ار

البصيرة وقد ذهب الصورة يترتب على ذكر المقصود وفيه ايضا اذا عرض في اثناء الذكر تعب
يقعد ويستريح او قبض فيغسل بالماء البارد او يتوضأ ويصلي فان فاته صلوة حاجة ويستغفر
ويدعو او يتوجه بجاره ان لم ينفع فيما في صورة النبي عم او صورة شيخ وان لم ينفع فيفعل
ما فعال بالتشديد والمد وان كان ذلك لتعلق الطبيعة بشيء من نحو البيع ولم يمكن اخراجه عن القلب فيفعل ويترك بعده ولا تظنن ان ذلك تحصل بالسرعة بل ذلك محتاج
الى ترك النفس ودوامه ومداومة العزم عليه في الامور كلها ولا تحصل ذلك الا بضرب جميع الاعمال
قال اليه ويندر الجد اليه ولا يضيع دقيقة من دقته فان الوقت سيف قاطع ولا يمكن تداركه
عند فوته واعلم ان العزيمة في لازمة الالباب ان يترك الدنيا وراءها مع عافيرها ويختار
الحزن ويترك الخلطة مهما امكن بشرط حفظ نحو الجمعة والجماعة ويقصر عبادته على الواجبات
الواجبات والسنن المؤكدة والرواتب ثم يقدم وظيفة الذكر على سائر الفضائل
كلها الى ان يحصل ملكة تلك الحميدة فبعد ذلك سيوقع كل ذكر لكن ان حصل فتور ولم يمكن
دفعه بطريق فلا يعطل وقته بل يشتغل بنوع آخر من نحو الصلوة وقراءة القرآن والذكر
باللسان ولو قصد من ذلك الاعانة على بقية كان احسن ثم لا يمكنه بل يشتغل فورا على
وظيفة ولا يترك تلك المراقبة والمحافظة في اثناء اليقظة عند صحبة احد ومكالمته بل عند
تجارة وبيع وعند النوم واثناءه وان لم يمكن العمل بالعزيمة بان يكون من اهل تجارة و
صاحب عيال وخوف ما فيعمل بالرخصة ويراعي ما قال المولى تاج الدين نقشبند

قدس الله

الجمعة

صلوة الاشراق

قدس الله سره انه اذا صلى الصبح بعد قراءة سورة يس شيئا فشيئا على ورده الى كون الشمس
الى قدر رمح او رمحين فيصلي ركعتي الاشراق بسورة الكافرون في الاولى والاخلاص في
الثانية وبعدهما ركعتي الاستخارة ثم يقرأ دعاءها المعهود ثم يذهب الى ما اهم فنحو
السباب المعاش مجتهدا فوذلك الملاحظة الجميعة متوجها القلب قال السقاء رجال
لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله فاذا فرغ من ذلك يدخل خلوته ويشتغل

الكافرون

صلوة الاستخارة

بورده بعد وضوء ركعتين ثم يصلي النفل من ركعتين الى اثنتي عشر فلو عند ربع النهار
ركعتين احب ثم يأكل فلو مع الاصحاب ولو مع عياله ركعتين احسن ولو يأكل وحده على قدر
الامكان ثم يقيل ثم يخضر المسجد اول وقت العصر نظر فلو كان له شغل قضاه الى
العصر والا فعلى ورده ثم يخضر اول وقت العصر الى المسجد فبعد الصلوة يجتهد
على حفظ هذه الوقت اذ حفظها بين العصر والمغرب من ارم الملهيات عنه كما بين
بين المغرب والعشاء ولا يضيع هذا الوقت بعد الامكان ايضا فيشتغل
بعد الاوابين على ورده الباطنة ايضا وبعد العشاء يقرأ سورة الملك ثم ان له
شغل ورده فيقرأ في فراشه الكافرون والاخلاص والمعوذتين وآخر الحشر مع
الخضوع ويقول ثلثا استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه ثم ينام على
ملاحظة ذكره الباطن ثم اذا انتبه يصلي التهجد فان التهجد بعد النوم او قبل النوم
وان كان من قيام الليل لكن ليس بتهجد وقيل التهجد بين النومين ولهذا

ولهذا استحب النوم الخفيف بعد التهجد لكن لا تعجل في استعجال القيام اليه واذا قام في اول
الليل اليه حال العابدين وفي شطره الثاني ووقت السحر حال المستغفرين وعند طلوع
الشمس للغافلين وبيذل نهاية جهده وبدايته وسعه على عدم فوته هذه الفرصة
اذ هو الملك الحقيقي والسلطنة الدائمة قال في العوارف المراد في قوله تعالى تؤتي الملك
من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء لو لم يتهجد واقله ركعتان وقيل اربع الى اثنتي عشر
ركعة وستون وافيدها بعد الفاتحة قراءة يس لان اجفان القلوب ثلثة قلوب على
مطلع حصدة ذلك البتة قلب القرآن هي يس وقلب الليل هو وسط الليل وقلب
العبد اي خلوصه وذلك في التهجد فيقرأ في كل ركعة من اثنتي عشر تماما وان لم يقدر في ثمانية
ركعات بعده الدين يسير في الركعة الاولى واجركم في الثانية الى ولا يلم مدهنون والثالثة
الى جميع لدينا محضرون والثالثة الى آخره وفيها بقي بسورة الاخلاص في كل ركعة فيقرأ ثلاث
ثلاث وان لم يمكن في خفقة ففي كل بالاخلاص فاذا صلى تلك الصلوة جلس جلوس التشهد
ويشتغل ورده الباطن الى الصبح وان غلبه النوم ينوم كما اشير فيه ويصلي سنة
الصبح في بيته ويشتغل الاستغفار فيذهب الى المسجد بعد الصلوة مع الجماعة ويشتغل
وظيفة كما مر واما الثاني من طريق النقشبندية فطريق الذكر بالنفي والاثبات
ومن يريد التقدم يستعد لتقديم الجذب فله الاول ومن يستعد لتقديم السلوك
فله الثاني والثاني بالقلب ايضا وكيفيته ان يلصق اللسان كالاول ثم يحبس النفس

مطلب كيفية النفي والاثبات

ويبتدي كما مر

ويبتدئ كلمة لا من تحت السرة حتى ينتهي الى الدماغ وكيفية ان يلصق اللسان كما لاول ثم
يجلس ويبتدئ الله من الدماغ حتى ينتهي الى كتف الايمن ويبتدئ همزة الالف من الكتف الايمن
ويمر على كرسي الصدر حتى ينتهي الى القلب الصنوبري في الجانب الايسر تحت عظام
الجنب فيضرب بالجلالة بالقوة حتى يتناثر بحرارته جميع البدن معها فيحيط على محال اللطائف
كلها وليلاحظ معنا بان لا مقصود الا الله تعالى ومن كلمة النفي ينفي وجود
جميع المحدثات وينظر فناء كل شيء ومن كلمة الا اثبات يثبت ذات الحق سبحانه وتعالى وينظر
بنظر البقاء وفي آخر هو محمد الرسول الله من القلب الى جانب الايمن ويريد به كمال
الاتباع اليه صلى الله عليه وسلم ويطلق النفس عند الاحتياج على الدوام ويقول
ح باللسان الهي انت مقصودي ورضاك مطلوبي ويكون ذلك كله بحيث لا
يظهر على ظاهره حركة ولا يشعر به من كان بقربه فاذا استراح يشرع في نفس آخر
لكن يراعي ما بين النفسين بان لا يعقل بل يبقى التخييل على حاله لئلا يخل الاستمرار
فاذا وصل العدد على احدى وعشرين يفصل تظهر النتيجة من الذهول ولا تهملها
عند انتفاء المنفي وثبوت المثبت يعني في حال النفي ينفي عنك وجود البشرية وفي حال
الاثبات يظهر فيك اثر تصرف الجذبات الالهية والاثر متفاوت بحسب الاستعداد
فبعضهم اول ما يحصل له السكر والغيبة عما سوى الحق تعالى وبعضهم اول ما يحصل له
السكر والغيبة وبعد ذلك يتحقق له وجود الصحو وبعده يشرف بالفناء وان لم

نظر الفتنة عند ذلك فانما هو من المقصود في الشروط والمجاراة فيما عدا في المجاراة
وليطابق الفعل والقول مضمون الذكر عملاً واعتقاداً واتباعاً فان بقي المقصود
في شيء ولم يوجد الاتباع في امر لزم لزوم الكذب فان كلمة الايمان لا بد من تحقيقها
تطبيقها من جميع الروابط والنقط والتعلقات فان وجد مقصود ما الغير
وعدم الكل البتة لزم ان لا يكون صادقاً في صدق ما ذكره من وجد الاتباع طلب
الخاص الطيب ومحبة الصادقين ويراعى في جانب النفي ينتفي لوازم البشرية في
جانب الاثبات باثبات الحمدية الذاتية ومضمن دوام الحضور وكمال الاتباع
مضمن دوام العبودية على طريق الاستدلال وهو ظهور النسبة بين الربوبية
والعبودية اجامع المرتب والمعارف كلها قال علي القاري حصن الحصين قال
الشيلي رحمه الله من اراد ان يقع طريقاً الا فاتحة حتى ينتفع بدعائها فليقرأ
والذي نفسي بيده لخضوع قلبي في استغفاري نور ربي خير من علوم الاولين والآخرين
حزين كيف لا يخاف ذنوبه ارحمك سليمان ثم قال وهذا المعنى زبدة كلام الانبياء
والمرسلين فهو قصده قصد الاقصى المسند الاعلى والمقام الاسنى والخاتمة الحسنى
الموجبة للزيادة في الدنيا والعفو التام اجعلنا من الذين افنوا وجودهم في استغراق
نور الجمال والجلال وفي المحبوبين في ضيق البيان وصفو ض القال بحرمة حبيبك صلى الله
عليه وعلى جميع امته اجمعين الى يوم الدين وسلام على جميع المرسلين والحمد لله رب
العالمين تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والسلام على عباده الذين اصطفى چون ذكر امر در معاصي ذلت و تقصير آورديم خوش آيد كه اندكي سخن از توبه و انابت كه بدو دام ارورع و سعو تقوى رسد قال الله تعالى وتبارك توبوا الى الله توبة جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون وقال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم ويدخلكم جنات تجري من تحتها الانهار الاية فيه قال الله تعالى وخرد اظلال الاثم وباطنه فالتوبة من الذنوب واجبة وفرض عين في كل شخص لا يتصور ان يستغني منها المشركين البشر كيف والانبياء عليهم الصلوة و السلام كلهم مستغفرون عن التوبة قال صلعم وسيد الرسل عليه وعليهم الصلوة والتحيات انه ليغان على قلبي وانى لاستغفر الله في كل يوم وليلة سبعين مرة فان كانت المعاصي تتعلق بمظالم العباد منها بحق الله تعالى ولا تتعلق بمظالم العباد وهو قيام كالزنا وشرب الخمر وسماع الملاهي والنظر الى غير محرم ومن مصحف بلا وضوء و اعتقاد بدعة فالتوبة عنها بالندم والاستغفار والتحسر والعزم ان لا يعود الى الله تعالى عز وجل ولو ترك فرضا من الفرائض لا بد في التوبة من اداءه وان كانت المعاصي تتعلق بمظالم العباد فتوبتها رد المظالم الى اربابها والاستحلال منهم والاحسان اليهم والدعاء

غنه احد من

والدعاء للام وان كان صاحب المال والعرض ميتا فالاستغفار له والاحسان ورد المال
الى اولاده وورثته وان لم يكن له وارث يتصدق بقدر المال والخيانة على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال والذي اذنب بغير حق قال علي كرم الله وجهه سمعت ابا بكر رضي الله تعالى عنه يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ وصلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله تعالى ان يغفر له لانه يقول جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال صلى الله عليه وعلى آله الصلاة والسلام هلك المسوفون يقولون سوف نتوب او سوف نتوب ان الحكيم لا يقبل توبة يا بني لا تؤخر التوبة الى غد فان الموت يأتيك بغتة قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح وامسى فهو من الظالمين قال عبد الله بن المبارك سبحانه رد فلس من الحرام افضل من فلس يتصدق به وقيل رد دانق من فضة افضل عند الله من سبعمائة حجة مبرورة ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله تعالى قال لي عبدي ادّ ما افترضت عليك تكن من اعبد الناس وانته عما نهيتك عنه تكن من اورع الناس واقنع بما رزقتك تكن اغنى الناس وقال صلى الله عليه وسلم لابي هريرة رضي الله عنه كن ورعا تكن اعبد الناس وقال الحسن البصري رحمه الله مثقال ذرة من الورع خير من الف مثقال من الصوم والصلوة قال ابو هريرة رضي الله عنه جلست الى الله تعالى غدا اهل الورع والزهد الله اوحى الله الى

موسى بنيا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل قلوب عرفائه معادن اسراره وصدور ضمائر
اوليائه مظاهر انواره ۞ واخرجهم عن مضايق الجهل والغباوة الى مفازة
العلم والدرايه وشرفهم بحصول الاطمينان لنفوسهم والصلوة والسلام على
حبيبه مركز دائرة الوجود ومعدن اسرار المعبود محمد صلى الله عليه وسلم وعلى آله
واصحابه الكرام اللهم يا مفيض الخيرات ويا مانح البركات ارزقه المقام المحمود واللواء
المقصود والحوض المورود والفضل الموعود وارفع درجاته في الدنيا ببقاء
شريعته واعلاء طريقته وحقيقته وفي الآخرة بشفاعته للانام
فيقول العبد الضعيف المحتاج الى عناية الملك الغني نعمة الله بن محمد لما كان علم
الاخلاق والتصوف من اشرف العلوم لكون معلوماته اشرف المعلومات وكان
بعض اخواني من افضلاء المدينة المنورة ملتمسا لتأليف رسالة مشتملة على
المقدمة والمعارف الدينية والاسرار الربانية والمواضع المألوفة عند العارفين
وكان بعض الناس يحومون حول طريقة شيخ المشتهر بالنقشبند
قدس سره وينسبون اليه ما ليس في طريقته ويأخذون كلامه ويرسلون
مرامه رأيت في الاجتراء على الاقدام والتصدي على حل المغلقات ودفع المحذورات انكار
الصادرة من مشايخ الوقت واخذت باسعافه مرام اخي السيد احمد المدني الملقب
بجمل الليل على قدر ما يقتضيه الحال وسعة المجال ورتبته على مقدمة ومعارف
وجعلته تحفة ونزهة وصفاء لمن نشر الخير والاحسان وبسط الاماني والامان

وقلع الفساد

وقلع الفساد بقطع اعناق الكفار عند وصولهم الى اعماق الاسلاك
وفرج المغمومين من هجوم الكفار والفجار الطالحين المقهورين وقام بتقوية
الدين في زمان ضعفه وفتوره لسلطان سليم خان بن مصطفى خان بن
احمد خان اعز الله الاسلام والمسلمين بدوام دولته وبقائه وخلد شموس
سلطنته نائية بعيدة عن الزوال واقمار دولته ثابتة على الكمال مانعة الفناء
في المس والبقاء بالنسبة للطائف الخمسة الامرية او السبعة او العشرة اللهم انصر
اولياءه وامدد ظلال رأفته على كافة الانام وسمه بالرسالة المدنية

ففي تصحيح عقيدة السالك على وفق معتقدات اهل السنة والجماعة وبيان بعض
شروط السلوك من رعاية الآداب اللازمة له حيث لا يعباء كشوفه وواردا
بدونها وان طار على الهواء بل هو استدراج له عياذا بالله فلا بد له من اثبات
واجب الوجود بالبراهين القطعية مثل برهان التطبيق والبرهان السلمي والعرشي
وغيرها حتى يكون الايمان الشهودي سهل الحصول وسهل الوصول الى مرتبة
احق اليقين واثبات وحدانيته تعالى اثبتنا وحدات فهو اما حصر وجوب الوجود
او حصر الخالقية او حصر المعبودية وقد يستدل على الاول بانه لو تعدد الواجب
لذاته لكان مجموعهما ممكنا لافتياجه الى كل واحد منهما فلا بد له من علة فاعلية مستقلة
وتلك العلة لا تكون نفس المجموع ولا احدهما ولا غيرهما اما الاول فلاستحالة كون
الشيء فاعلا لنفسه واما الثاني والثالث فلامتناع كون الواجب معلولا لغيره
فتأمل والثاني قد اشير اليه في الآية وهي لو كان فيهما الخ وقيل انه دليل اقناعي لجواز

ان يتفقا فلا يلزم الفساد ويمكن ان يقال ان التعدد يستلزم امكان التخالف
اما ان يحصل مراد احدهما او كليهما او لا يحصل شئ منهما والكل محال اما الاول
فلاستلزامه كون الآخر عاجزا فلا يكون خالقا وقد فرض انه خالق هذا خلف
واما الثاني فلاستلزامه اجتماع النقيضين واما الثالث فلاستلزامه ارتفاع
النقيضين والثالث وهو محل المعبودية فقد دل عليه الدلائل السمعية وانعقد
عليه الاجماع من الانبياء عليهم السلام وكلهم دعوا المكلفين اولا الى هذا
التوحيد ونهوهم عن الاشتراك في العبادة قال الله تعالى اتعبدون ما تنحتون
والله خلقكم وما تعملون ٥ وحاصله دليل توحيد الواجب انه لو تعدد الواجب
لاشترك افراده في وجوب الوجود الذي هو غير خارج عنا حقيقتها فيجب ان
يتمايز بخصوصيته فيلزم التركيب المنافي للوجوب في افراده وقال ابن كمونة ان هذا
البرهان ينتج استحالة وجود واجبين متشاركين في الماهية ومن الجائز في العقل
ان يكون في الوجود موجودان يحصر كل واحد منهما في شخصه ويكونان مشتركين
في وجوب الوجود ويكون وجوب الوجود عرضيا لهما كالوجود المطلق بالنسبة
الى الوجودات الخاصة فانه عرض عام بالنسبة اليها وقد تصدى الشارح المحقق
الدواني في شرحه للهياكل في الفصل الاول من الهيكل الرابع لدفعه اي لدفع
شبهة ابن كمونة ولكن الفقير قد طالعت شرح الهياكل فلم اجد فيه دواء
يشفي العليل لعدم بقائه سالما عن الورود وفي هذا الاثناء ظهر لنا وجه اندفاعه
بان مفهوم واجب الوجود لا يخلو اما ان يكون فهم عن نفس ذات كل منهما اي

النوع ٣

من الموجود لا

اى من الموجودية المفروضية من دون اعتبار حيثية خارجة
عنها اية حيثية كانت ومع اعتبار تلك الحيثية وكلا الشقين مستحيلا
اما الثانى فلما ثبت وقرر من ان كل ما لم يكن ذاته مجرد حيثية انتزاع الوجود
والفعلية والتمام فهو ممكن فى حد ذاته وناقص فى حريم نفسه فلا يليق
لكونه الها واما الاول اى من دون اعتبار حيثية فلان مصداق حمل مفهوم
واحد ومطابق صدقه بالذات وبالجملة ما منه الحكاية بذلك المعنى وبحسبه
التعبير عنه به مع قطع النظر عن اية حيثية واية جهة اخرى كانت لا يمكن ان
حقايق متخالفة الذوات متباينة المعانى غير مشتركة فى ذاتى اصلا وظنى
ان من سلمت فطرته التى فطر عليها عن الامراض المغيرة لها من استقامتها
يحكم بان الامور المتخالفة من حيث كونها متخالفة بلا حيثية جامعة فيها لا يكون
مصداقا لحكم واحد ومحكيا عنها به نعم يجوز ذلك اذا كان تلك الامور متشاركة
كالحكم على زيد وعمرو وبالانسانية من جهة اشتراكهما فى تمام الماهية لا من حيث
عوارضها المختلفة الشخصية او كانت مشتركة فى ذاتى من جهة كونها كذلك
كالحكم على الانسان والفرس بالحيوانية من جهة اشتمالهما على تلك الحقيقة الجنسية
او فى عرضى كالحكم على الثلج والعاج بالابيضية من جهة اتصافهما بالبياض او
كانت تلك الامور المتباينة متفقة فى امر خارج نسبى كالحكم على معقولا لممكنات
بالوجود من حيث انتسابها الى الوجود الحق جل عظمه عند من يجعل وجود الممكنات
امرا عقليا انتزاعيا وموجوديتها باعتبار نسبتها الى الوجود القائم بنفسه

او كانت متفقة في مفهوم سلبي كالحكم على ما سوى الله تعالى بالامكان لاشتراكها
في سلب ضروري الوجود والعدم لذواتها واما ما سوى اشتباه تلك الوجوه
التي ذكرناها من الجهات الاتفاقية فلا يتصور الحكم فيها بامر مشترك بلا جهة
جامعة ذاتية او عرضية فاذا حكمنا على امور متباينة الذوات بحكم واحد
بحسب مرتبة ذواتها في نفسها بلا انضمام امر آخر او اعتبار جهة اخرى
غير انفسها فلا بد هناك من مناط الاتفاق وما به الاختلاف في الذاتيين
فيها فيستدعي التركيب بحسب جواهر الذات من امرين احدهما يجري مجرى
الجنس او المادة والاخر يجري مجرى الفصل والصورة والتركيب باي وجه
كان ينافي كون الشيء واجب الوجود بالذات فافهم ولا تقصر فلا تكون من
القاصرين ويعتقد تجدد العالم بجميع اجزائه بطريق الايجاب الكلي حدوثا
زمانيا وهو معية الوجود بالعدم لا ذاتيا كما ذهب اليه الفلاسفة من
ارسطو واتباعه الى قدم العقول والنفوس الفلكية والاجسام الفلكية بمواد
هاو صورها الجسمية والنوعية وباشخاصها واشكالها وانواعها والعنصرية
بموادها مطلقا صورها الجسمية لا اشخاصها واما صورها النوعية فقيل بحسبها
فان صور عنصرية انواعها لا يجب ان يكون قديمة والظاهر ان كلامهم قد مها
بانواعها فاللازم لنا اعتقاد حقيقة مذهبنا وبطلان الفلاسفة كما ثبت
بطلانه في الكتب الكلامية فيعتقد ان العالم بجميع اجزائه حادث والجزء الذي
لا يتجزى ايضا حادث لانه جزء الجسم وحدوثه يستلزم حدوثه وعندنا تركيبه

من الجزء

من الجزء الذي لا يتجزى وعند الفلاسفة من الهيولى والصورة فذهب جمهور
الحكماء الى ان الجسم الطبيعي عرف بانه العلوم الحكمية اما ان يكون مؤلفا من
اجسام مختلفة كالحيوان او غير مختلفة كالحجر واما ان يكون مفردا كالجسم
المائي واختلف اهل العالم فيه فذهب جمهور الحكماء الى انه غير متألف من اجزاء
بالفعل بل هو واحد في نفسه كما هو عند الحس لكنه قابل لانقسامات غير متناهية
على معنى انه لا ينتهي القسمة الى حد لا يكون قابلا للقسمة وذهب قوم من
القدماء واكثر المتكلمين من المحدثين الى انه مؤلف من اجزاء موجودة بالفعل
متناهية غير قابلة للقسمة بوجه اصلا لا كسر الصغرة ولا قطعا لصلابته
ولا وهما بالعجز الوهم عن تميز طرف منه عن طرف آخر وذهب بعض القدماء ونظام
من مذهب متكلمي المعتزلة الى انه مؤلف من اجزاء موجودة بالفعل غير متناهية
ممتنعة الانقسام وذهب بعض كمحمد الشهرستاني والرازي الى انه متصل
واحد في نفسه كما هو عند الحس لكنه قابل لانقسامات متناهية وذهب ذي
مقراطيس واصحابه الى انه مركب من بسائط صغار متشابهة الطبع كل واحد
منها لا ينقسم فكابل وهما ونحوه وتأكفهما انما يكون بالتماس والتجاور وذهب
بعض القدماء الى انه مؤلف من اجزاء موجودة بالفعل متناهية قابلة للانقسام
كالخطوط فهذه ستة مذاهب واما القائلون بتركب الاجسام من سطوح
والسطوح من الخطوط والخطوط من النقطة فمذهبهم راجع الى التركب
من الاجزاء المفردة اذ لا يقول عاقل بتركب الجسم منها وهي اعراض فيرجع المذاهب

الى اربعة ولا يعتقد بقدم ممكن ما كما اعتقد به الفلاسفة فانه كفر نحض وعود الى نفي
الحشر كما قال به المولى محمد الجبرآبادي في عناية الشيخ لعقايد ملا جلال الدواني حيث
فسر اهل القبلة بقوله هم الذين اتفقوا على ما هو من ضروريات الدين ثم قال كحدوث
العالم وحشر الاجساد وعلم الله تعالى بالكليات والجزئيات وما اشبه ذلك فمن واظب
طول عمره على الطاعات باعتقاده قدم العالم او نفي الحشر او نفي العلم بالجزئيات لا يكون
من اهل القبلة اى لا يكون مؤمنا بل يكون كافرا انتهى فمن ادعى الولاية الخاصة
والارشاد مع تحققه فرد من هذه المعتقدات كما في بعض اهل هذا الزمان فامره قبيح
نعوذ بالله منه فلذا يجب على السالك ان يصحح اعتقاده اولا ولا يجترئ على السلوك
بجهالة الطبيعية كما في اكثر طلاب هذا الوقت فان وصل الى الكمال بسبب التوجهات
الجذبية حال كونه جاهلا لا يخلو من الذلة بسبب ان هذه الطريقة طريقة الحقيقة
التي تنكسر بيوت الشياطين فيها وفي ضمنها اكثر المخوفات لزيادة عداوة الشياطين
ومردة الجن فلذا يقال هنا ما قاله الشافعي رض كيف الوصول الى سواد ودو
نها قلل اجبال ودونهن حتوف :: الرحل خافية ومالي مركب والكف صفر والطريق
مخوف :: ويعتقد ان العالم قابل للفناء اى قابل للعدم الطاري على الوجود يعني
يقبل جميع اجزاء العالم الفناء ايجابا كليا والحكماء يقولون برفعه لكن تحقق في
ضمن الايجاب للبعض مع السلب عن البعض واعلم ان ما ثبت قدمه امتنع
عدمه ويقابل هذه الجملة ما ثبت حدوثه امكن عدمه الطاري ولا خفاء في ان المراد
من الامتناع هناك هو الامتناع بالغير فيكون المراد من القبول والامكان

النفس الامرى فتأمل ويعتقد ان النظر اى التفكر فى معرفة الله تعالى لاجل
معرفته بالتصديق بوجوده ووجوب وصفاته الكاملة الثبوتية والسلبية بقدر الطاقة
البشرية واجب شرعا لقوله تعالى انظروا الى ما فى السموات والارض ولقوله صلى الله عليه وسلم
حين نزل ان فى خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولى الالباب
ويل لمن قرأها بين لحييه ولم يتفكر فيها والامر ههنا للوجوب لانه صلى الله عليه وسلم اوعد
بترك التفكر فى دلائل معرفة الله تعالى ولا وعيد على ترك غير الواجب والنظر بمعنى التفكر
وهو الفكر اى الحركات الذهنية فى المبادى فانه قد يطلق الفكر بهذا المعنى كما فى تعريف
القاضى الباقلانى النظر بالفكر الذى يطلب به علم او غلبة ظن يعنى ان المراد من
النظر ههنا جزء معناه اعنى الفكر يعنى الحركة الذهنية بتجريده عن الفصل اعنى قوله
الذى يطلب به علم او غلبة ظن فمعنى ويل لمن لاكها الخ اى ويل لمن مضغ وعلك
الآيات والعلامات التى هى دلائل معرفة بيناجانبى فمه ولم يتفكر فيها وتلك الآيات هى
السموات وما فيها من عجايب الفطرة التى تتحير الواقف عليها من لطافة السموات وصفا
وقيامها من غير عمود وسير النجوم وطلوعها وغروبها فى مواضعها المقدرة المعينة
المبنية عن الحكم والمعارف كما هو الظاهر لمن نظر وتفكر ولو فى الجملة وان نظر وتفكر
للعجايب الذى فى السماء من كرويتها وتصفيلها وتدورها وتعطفها وتحركها من المدبر
وفلك الشمس وفلك الحامل بحركة اخاصة كما يتحرك بعضها من المشرق الى المغرب كما فى
الفلك الاطلس والفلك الاعظم ويتحرك بعضها من المغرب الى المشرق كما فى الفلك
الغربى وهكذا تقاطع الاوج مع الاوج والحضيض مع الحضيض وهكذا تقاطع منطقة

من معنى لاكها الخ فى الحديث

عليها

الفلك البروج لمنطقة الفلك الاعظم ودوران الشمس بمناسبة البروج الاثنى عشر
وكل واحدة من هذه الامور يدل على قدرة واجب الوجود قدرة تامة وان كان هذا معتقد
الفلاسفة كما ذكر في الشرح الجغمني واما عندنا فالافلاك كلها بسيط وكذا الارض
وعلى تقدير بساطتها فالغرائب اكثر من ان تحصر وبيناها كما هو الظاهر وبعض الآيات الارض وما
فيها من آثار الرحمة كانفجار العيون واخراج الحبوب والازهار وبه يحصل المعرفة اى بالنظر
الصورية لا المعرفة هي بمعنى البسط الحقيقي فهي لا تحصل الا بعد تحقق الفناء والبقاء
واطمينان النفس ولا حاجة الى المعلم لانا نعلم بالضرورة ان من علم ان العالم
محدث وكل محدث فله محدث ومؤثر علم ان العالم له محدث ومؤثر بطريق الشكل الاول
سواء كان هناك معلم اولا وان للعالم صانعا قديما لم يزل ولا يزال واجبا وجوده
ممتنعا عدمه بالنظر الى ذاته اذ لو لم يكن واجب الوجود بالنظر الى ذاته لكان ممكنا فلو
حادثا لان القديم بنا في التأثير فيه وقيدنا بالنظر الى ذاته لان الممكن ايضا يكون واجبا
بالنظر الى علته لا بالنظر الى ذاته لانه اذا نظرنا الى ذات الممكن فهو ممكن في حد ذاته لان
وجوده وعدمه ليس بضروري بل هما سيان لكن اذا نظرنا الى علة تامة يكون وجوده
واجبا اى ثابتا ما دامت العلة التامة اذ كل ما وجد العلة التامة بجميع اجزائها حينئذ لا
يتخلف فردا من افرادها يكون المعلول موجودا دائما اذ تخلف المعلول يمتنع عن العلة
التامة فاذا عدم جزء من العلة التامة ينعدم المعلول ايضا لان عدم العلة علة لعدم
المعلول لكن لا مطلقا بل العدم الذي كان وجوده علة لوجود المعلول فلا يؤثر هذا العدم
لذلك العدم لان التأثير من اوصاف الموجود الخارجي بل المعنى ان عدم المعلول لا يحتاج

في عدمه

لان التأثير ان كان في حال وجود يلزم ان يحصل
الحاصل وان كان في حال عدمه يلزم ان يكون حادثا
لان الحادث مسبوق بالوجود بالعدم

في عدمه الى علة مؤثرة سوى العدم بل عدم الوجود السابق وانتفاءه كاف في عدمه
فالخاصل اطلاق اسم العلة الى العدم باعتبار وجوده السابق لان وجوده السابق
كان علة لوجود المعلول لاخالقا سواه جوهرا كان المخلوق او عرضا متصفا بجميع صفات
الكمال منزها عن جميع سمات النقص فهو عالم بجميع المعلومات بذاته وبغيره كلية
وجزئية متكلم حي سميع بصير هو منزه عن جميع صفات النقص فلا شبه له ولا ند له
اى لا مخالف له في القوة ولا مثل له اى لا مساو قائم في القوة ولا ضد له ولا شريك له
ولا نظير له ولا كفو له ولا يقوم بذاته حادثا ولا يتحد بغيره وليس بجوهر ولا عرض
ولا جسم ولا حيز وجهة ولا يشار اليه تعالى ههنا وهناك لان الاشارة لا تتحقق الا
فيما بين الاثنين مثلا اذا اشرت الى شئ يخرج من عينك خط مستقيم ويصل هذا
الى سطح الجسم اولا ثم الى نفسه فهذا محال في حقه تعالى انه ليس بجسم ولا جوهر كما ذكر
ولا يصح عليه الحركة والانتقال ولا يصح عليه الجهل والكذب وهو تعالى مرئي للمؤمنين يوم
القيامة غير موازاة ومقابلة وجهة ما شاء الله كان ومالم يشأ لم يكن فالكفر والمعاصي
بخلقه وارادته لا برضاه غني لا يحتاج الى شئ في ذاته وصفاته ولا حاكم عليه ولا يجب
عليه شئ كاللطف والرحمة والاصلح ولا يجب عليه الثواب في الطاعة ولا العقاب على المعصية
بل ان اثاب فبفضله وان عاقب بالمعصية فبعدله ولا قبيح منه ولا ينسب فيما يفعل
او يحكم الى جور وظلم يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد ولا غرض لفعله ولا حكمة فيما خلق
وامر تفضلا ورحمة لا وجوبا ولا حاكم سواه فليس للعقل حكم في حسن الاشياء و
قبحها وكون الفعل سببا للثواب والعقاب فالحسن ما حسنه الشارع والقبيح ما

ما قبحه الشارع وليس للفعل صفة حقيقية او اعتبارية ولو عكس لكان الامر بالعكس
وهو غير متبعض ولا متجزئ ولا حد له ولا نهاية له صفاته واحدة بالذات غير متناهية بحسب
التعلق فما وجد من مقدوراته قليل من كثير لان ما وجد منها متناه ومقدوراته غير متناهية
بل النسبة بينهما من النسب المقدارية وله الزيادة والنقصان في مخلوقاته ما شاء الله كان وما
لم يشأ لم يكن ولله تعالى ملائكة وهي اجسام لطيفة لا يذكرون ولا يؤنثون وذو اجنحة مثنى وثلاث
ورباع منهم جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل لكل واحد منهم مقام معلوم لا يعصون
الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون والقرآن كلام الله تعالى غير مخلوق وهو المكتوب
في المصاحف والمقروء بالالسن والمحفوظ في الصدور والمكتوب غير الكتاب والمقروء
غير القراءة والمحفوظ غير الحفظ واسماء الله تعالى توقيفية ولا يجوز اطلاق اسم عليه ما لم يرد
به اذن الشارع والمعاد حق ففي يوم الاجساد ويعاد فيها الارواح وكذا المجازاة والمحاسبة
والصراط والميزان حق والجنة مخلوقة والخلود لاهل الجنة في الجنة واما الكافر فيخلد في النار مطلقا
ولا يخلد المسلم صاحب الكبيرة في النار بل يخرج آخرا الى الجنة تفضلا لا وجوبا ويعفو
عن الصغائر والكبائر بلا توبة جائز والشفاعة حق لمن اذن له الرحمن وشفاعة رسول الله
صلى الله عليه وسلم لاهل الكبائر من امته وهو مشفع فيهم اي مقبول الشفاعة في حقهم
وعذاب القبر حق وسؤال منكر ونكير حق وبعثة الرسل بالمعجزات من لدن آدم عليه السلام
الى محمد صلى الله عليه وسلم حق وهو خاتم الانبياء عليهم السلام ولا نبي بعده والانبياء معصومون
عن الكفر قبل الوحي وبعده والكبائر مطلقا اي سهوا وعمدا وعن الصغائر عمدا هذا والمحققون
من المحدثين والسلف الصالح على عصمتهم من الصغائر عمدا ومن الكبائر مطلقا بعد البعثة

وقال العلامة

وقال العلامة التفتازاني في شرح العقايد الانبياء عليهم السلام معصومون
عن الكذب مقصوصا فيما يتعلق بامر الشرايع وتبليغ الاحكام وارشاد الامة اما عمدا
فبالاجماع ولما سهوا فعند الاكثرين وفي عصمتهم عن سائر الذنوب تفصيل
وهو انهم معصومون عن الكفر قبل الوحي وبعده بالاجماع وكذا عن تعمد الكبايرعند الجمهور
خلافا للحشوية واما الخلاف في امتناعه بدليل السمع او العقل واما سهوا فجوزه الاكثرون
واما الصغاير فيجوز تعمدا عند الجمهور خلافا للجبائي واتباعه ويجوز سهوا بالاتفاق
الا ما يدل على الخسة كسرقة لقمة والتطفيف بحبة لكن التحقيق انه ان طوان ينبهوا عليه
فيتنبهوا عنه هذا كله بعد الوحي واما قبله فلا دليل على امتناع صدور الكبيرة وذهب المعتزلة
الى امتناعها لانها توجب النفرة المانعة عن اتباعهم فيفوت مصلحة البعثة والحق منع
ما يوجب النفرة كعهر الامهات والفجور والصغاير الدالة على الخسة ومنع الشيعة الصغيرة
والكبيرة قبل الوحي وبعده لكنهم جوزوا اظهار الكفر تقية اذا تقرر هذا فما نقل عن الانبياء
عليهم السلام مما يشعر بكذب او معصية فما كان منقولا بطريق الاحاد فمردود وما كان
منقولا بطريق التواتر فمصروف عن ظاهره ان امكن والا فمحمول على ترك الاولى او لكونه قبل
البعثة انتهى وهم افضل من الملائكة واهل بيعة الرضوان واهل غزوة بدر واما
الاولياء فحقا بكرم الله تعالى بما من يشاء ويخص برحمته من يريد والامام الحق بعد رسول الله
ابو بكر الصديق ثبت امامته بالاجماع ولم ينص رسول الله صلى الله عليه وسلم بامامة احد ثم عمر
الفاروق ثم عثمان ذو النورين ثم علي المرتضى والافضلية بهذا الترتيب عند الجمهور ومعنى
الافضلية انه اكثر ثوابا عند الله تعالى بما كسب من خير لانه اعلم واشرف نسبا وما شابه ذلك

صلى الله عليهم

والكفر عدم الايمان وهو التصديق بما علم مجيء النبي به ضرورة ولا يكفر احد من اهل القبلة
الا بما فيه نفي الصانع القادر المختار العليم فعلا كان او قولا او بما فيه شرك او انكار النبوة
او انكار ما علم مجيء محمد صلى الله عليه وسلم به ضرورة او انكار امر مجمع عليه قطعا كان كان الخمسة
للاسلام وهي شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة وايتاء الز
وصوم رمضان وحج البيت واستحلال المحرمات واما غير ذلك فالقائل به مبتدع وليس بكافر
ومنه التجسيم اي القول بان الله تعالى جسم بلا كيف والتوبة واجبة وهي مقبولة فضلا
ورحمة لا وجوبا والامر بالمعروف والنهي عن المنكر يتبع بما يؤمر به فان كان واجبا فواجب
وان كان مندوبا فمندوب وشرطه ان لا يؤدي الى الفتنة وان يظن قبوله ولا يجوز
التجسس وقد جعل في المواقف عدم التجسس شرط وجوب الامر بالمعروف وهو
يقتضي انه بعد ما تجسس سقط وجوب الامر عنه وهو التفتيش عن بواطن الامور
كما في النهاية والتجسس والتفتيش عن احوال الناس كما في شرح المواقف وهو منهي
لقوله تعالى ولا تجسسوا ولقوله عليه السلام ومن تتبع عورة اخيه المسلم يتبع الله تعالى عورته
ومن يتبع الله عورته يفضحه على رؤس الاشهاد الاولين والآخرين وايضا علم من سيرته
المطهرة انه كان يكره اظهار المنكرات الصادة عن المؤمنين ويرشدهم الى الانكار وكل
ذلك لكمال رحمته وعظم اخلاقه صلى الله عليه وسلم فاذا صح اعتقاده بهذه الكيفية يطلب
مرشدا كاملا مكملا حيث يتوجه له بالجذبات الالهية وبانكسار بيوت الشياطين منه حيث
يسقط اللعين عن لوح القلب وعن تخته فيكون قلبه منظرا للرحمن ومهبطا للفيضان
وموردا للشاربين من الماء الحقيقي فتحقيقا كمال الشيخ يعرف بالجلوس عنده على طريق

الخلاص

الخلوص والطلب لا على الانكار والعناد فمتى يظهر في قلبه اثر المحبة والمودة والميل والتشوق
الى طلب علم الحقيقة وينشرح قلبه وهذا من كمال صفاء الشيخ واثر توجهه وصحبته فهذا
يصفي القلب عن الاوساخ الباطنية وهذا قائم مقام الشفع المشهور فلذا قيل :: شعر
صحبت با عالمان نسبت عطاردان :: كرنه دهد عطر فروشش هم برسيد ببوى آن :: صحبت
با جاهلان نسبت آهنگران :: كرنه دهد نار خويشش هم برسيد شعلهٔ آن :: وهكذا يحصل
فساوة القلب له اذا كان الشيخ ناقصا ولا يعرف هذا لظهور بعض الكشوف والخوارق
فان اكثرها يظهر من اصحاب البدع بل من بعض الكفار ايضا وهذا استدراج في حقهم
عياذا بالله منه فالامر المعتبر هنا الاستخارة المسنونة الصحيحة الخالية عن المخالطات
النفسانية كما يظهر للقلب السليم بسبب صحة الاعتقاد وهذه التجربة تعتبر بعد وجدان الشيخ
عالما بعلم حينئذ يترك السنن والمستحب والادب وبعد تحقق ظاهره مزينا بظاهر
الشرع ومطهرا به فانه لا يتوضاء من ماء نجس ولا مشتبه ولا مشكوك الا عند
الضرورة به مع ضم التيمم له فاذا وجد الشيخ بالاوصاف المذكورة يستخير السالك
بان يصلي ركعتين بالسور المخصوصة في الاحاديث ويدعو بدعاء الاستخارة المشهور في الكتب
او يقول بعد الصلوة الحمد لله ثلثا مرة والصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم ثلثا مرة ويقرأ
سورة الاخلاص ثلثا مرة ثم يهب ثوابه الى النبي صلى الله عليه وسلم ثم يقرأ بهذه الكيفية
ويهب ثوابه الى روح حواجه بهاء رضي الله عنه ثم يقرأ بهذه الكيفية ويهب ثوابه الى
روح حواجه بهاء والحق والدين النقشبند قدس سره ثم ينام على شقه الايمن واضعا
يده كذا حده الايمن قاصدا لما نواه فان رأى في منامه البياض من الالوان فهو علامة الخير

صفة الاستخارة كيف يستخير

والاقدام وان رأى سوادا منها فهو علامة الشر والمنع وعلى هذا القياس ما يعرف
منهما من الالوان الخارجة منهما كما هو الظاهر بل يرى الطالب والمستخير تشخيص امره
بقدر استعداده ومحبته فهذا افضل من الله تعالى وعن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم
وقال اصدق الرؤيا بالاسحار رواه الترمذي والدارمي قوله بالاسحار ما رأى
بالاستخارة وذلك بان الغالب حينئذ ان تكون الخواطر مجتمعة والدواعي ساكنة
ولان المعدة حالية ح ولا يصاعد منها البخار المشوش ولانها وقت نزول الملائكة لاداء
للصلوة المشهورة اي لصلوة التهجد وهذا قول الشارح الطيبي على مشكاة المصابيح وامر الامام الرباني المجدد الثاني احمد بالاستخارة مناواحد الى سبعة اذا لم
يرفع اولا لان الشروع والسلوك من غير الاستخارة منهي بل هو تضييع للعمر
فلا نتيجة له فاذا وافقت الاستخارة يلقنه الشيخ قاعدة الجلوس في المراقبة والنظر الى
اللطيفة القلبية الفائضة من الحقيقة الجامعة ثم يتوجه الشيخ لقلب السالك توجها
جذابا حيث ينكسر بيوت الشياطين حتى يخرج منه الدم السوداء التي استقرت في القلب
كما اخرجها جبرائيل عليه السلام عن قلب النبي صلى الله عليه وسلم عن انس ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم اتاه جبرائيل وهو يلعب مع الغلمان فاخذه فصرعه فشق عن قلبه فاستخرج
منه علقة فقال هذا حظ الشيطان منك ثم غسله في طست من ذهب بماء زمزم
ثم لأمه واعاده في مكانه وجاء الغلمان يسعون الى امه يعني ظئره فقالوا ان محمدا قد
قتل فاستقبلوه وهو منتقع اللون قال انس فكنت ارى اثر المخيط في صدره رواه
مسلم وعلم الباطن لا يحصل الا بتصفية القلب واطمينان النفس فانه سر

من الاذكار

وهو حسير ۞ ولقد زينا السماء الدنيا بمصابيح وجعلناها
رجوما للشياطين واعتدنا لهم عذاب السعير ۞ وللذين
كفروا بربهم عذاب جهنم وبئس المصير ۞ اذا القوا
فيها سمعوا لها شهيقا وهي تفور ۞ تكاد تميز من الغيظ كلما
القي فيها فوج سالهم خزنتها الم ياتكم نذير ۞ قالوا بلى
قد جاءنا نذير ۞ فكذبنا وقلنا ما نزل الله من شيء ان انتم
الا في ضلال كبير ۞ وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في
اصحاب السعير ۞ فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب
السعير ۞ ان الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة
واجر كبير ۞ واسروا قولكم او اجهروا به انه عليم
بذات الصدور ۞ الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير ۞

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا
مِنْ رِزْقِهِ ۖ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ۞ أَأَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ
بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ۞ أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن يُرْسِلَ
عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ۞ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ
مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ۞ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ
صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ ۚ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ ۚ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ۞
أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ ۚ
إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ ۞ أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ
إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ ۚ بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ۞ أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا
عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۞
قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ ۖ

قليلا

من الاسرار الربانية كما ورد في الحديث وعن الحسن قال العلم علمان فعلم في القلب فذلك العلم النافع وعلم على اللسان فذلك حجة الله عز وجل على ابن آدم رواه الدارمي وعن ابي هريرة قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم وعائين فاما احدهما فبثثته فيكم واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم يعني مجرى الطعام رواه البخاري والمراد من الوعائين علم الشريعة وعلم الحقيقة وعلم الباطن ومن توجه الشيخ لقلب المريد يحصل الحركة فيه وهي الحركة العلمية وهي حصول العلم بعد العلم وحصول المعارف الالهية باعتبار المقامات العشرة لا الحركة الاينية او الوضعية كما هو اعتقاد بعض المنكرين ايجابا سلبيا ففي حصول هذا العلم يخرج سير السالك عن الدائرة الامكانية الى الوجوبية بقدر استعداده والمراد من السير هنا الحركة العلمية ايضا حتى لا يتوهم الناقص فكيف يتصور السير في الذات القديمة وصفاتها واطلاق الدائرة على الوجوب الذاتي والصفاتي تسامح لا حقيقة لان الدائرة عبارة عن احاطة خط واحد للسطح المستوي بحيث يفرض في داخله نقطة يكون الخطوط المستقيمة الخارجة عنها الى الخط متساوية والواجب تعالى ليس كجوهر وعرض وليس بجسم فلا يتصور هذا في حقه ويكفي الشيخ في اعطاء التوبة للسالك بقدر الامكان بان يتوب من جميع المعاصي سواء صدر عمدا او خطأ سرا او علانية صغيرة او كبيرة ويقول في آخر التوبة عزمت ان لا اعود الى المعصية من حيث هي معصية وقال العلامة الدواني في عقايد جلالي وهي اي التوبة في الشرع الندم على المعصية من حيث هي معصية والاقلاع عنها في الحال مع العزم على ان لا يعود اليها اذا قدر عليها وقيد المعصية لخروج الندم على المباحات والواجبات والمندوبات

نية

لان التفصيل يحصل في ضمن مرور الايام ويلحق التوبة عدم

وقيد الحيثية لخروج الندامة عن شرب الخمر مثلا لا لكونه معصية بل للاحتراز عن
الدنيوية كالصداع وخفة العقل والاخذ بالمال والعرض وقيد الاقلاع عنها في
الحال لخروج الندم والعزم عنها مع الاشتغال في الحال وقيد العزم على ان لا يعود
لخروج الندم على ما مضى مثلا غير عزم على عدم العود اذا قدر عليها وشرط بعضهم
في حقوق الناس رد المظالم وقد يقال الاقلاع في الحال لا يكون بدونه انتهى يعني
يتوب الله تكاتوبة صادقة ويستحل مع ارباب الحقوق ويجعل رد المظالم واسترضاء
الخصوم وتقييد على التزام السنة والعمل باصح الاقوال الاجتهادية والاجتناب
عن الملكات الذميمة الرزيلة والتخلق بالاخلاق الحميدة المرضية كالحلم والتواضع و
الرقة والبشاشة والبشاشة العذوبة في الصحبة والعفو والاحسان سيما الى من ظلمه
والوصلة سيما الى من قطعه والمرحمة سيما على الضعفاء وتوقير المشايخ وخدمة
الاخوان سيما الصلحاء ويلزم له رعاية الاداب في جميع المواد وفي جميع المواضع
وهذا لشرط السلوك لا يمكن بدونه ولا يصل الى الله تكا بغيره فيكون معتقدا لشيخه
بكمال ما ينبغي له ولا يتكلم عنده الا باذنه ولا يجلس مكانه ولا يأكل من طرفه
ولا يستعمل ظروفه الا باذنه ولا يلقي بزاقه الى طرفه ولا يرفع صوته عنده ولا يضحك
عنده الا بالتبسم ويكون عنده بالبشاشة ولا يغير طبعه عنده واذا راى شيأ منه
يليق بالتنبيه به فلا ينبه به الا اذا كان فيما يجب عليه لان خطأه اولى مما صوابه فيقال
ان الخطأ الباطني كالخطاء الاجتهادي ويكون اكثر محو ميته السالك بسبب عدم رعاية
حق الاستاد ويلزم تعديل الاركان في صلوته ولا يستعجل لانه من الشيطان ويصلي

الصلوة

مناغيره ح
كيف يكون معتقد الشيخ وتعزره

الصلوة مع الحضور والجمعة مهما امكن ويختار الرياضات الشاقة بمخالفة النفس
ولا يترك صلوة الجماعة مثل مشايخ هذا الوقت لان مداومة الجماعة افضل من جميع
الرياضات لان النفس لا ترضى الى اقامة سنة واحدة بل هو ترضى للاربعينات لان
لها فيه حظ وابتاع الهوى للسالك فيه بيد له جميع ابواب الترقى فهو غافل عنه
فلذا لم يجعل الرياضة فى هذه الطريقة النقشبندية الا اتباع السنة السنية والاجتناب
عن البدعة الغير المرضية فى الملبوسات والمأكولات والمشروبات وسعى على ترك البدعة
ولو ذرة لانه لا نور فيه بل هو ظلمة محضة وان كان يرى مثل فلق الصبح لانه لا يكون
للعليل منه شفاء ولا للداء منه دواء كيف وقال الامام الربانى المجدد الالف الثانى
احمد قدس سره البدعة اما رافعة للسنة او ساكتة عنه والساكتة لا بد وان يكون
زائدة على السنة فيكون ناسخة له حقيقة لان الزيادة على النص نسخ له وكيف
كانت تكون رافعة للسنة بقيضة فلا خير فيها ولا حسن فيالية من ابى
حكموا الحسنة البدعة المحدثة فى الدين الكامل والاسلام المرضى بعد اتمام النعمة ولم
يعلموا ان الاحداث بعد الاكمال حصول الرضا بمعزل من الحسن فما ذا بعد الحق الا
الضلال ولو علموا ان الحكم بحسن المحدثة فى الدين الكامل مستلزم بعدم كماله
ومبنى عن عدم تمام النعمة لها اجتراء عليه ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا
انتهى ولما كان بيان المعارف الالهية والاوضاع الباطنية اشرف الاحوال واولاها
جعلنا التحريض بالسلوك فى الطريقة العلية النقشبندية من بين الطرق وقلنا
اعلموا يا اخوانى فى الدين ان الموت الذى قبل الموت كما قيل موتوا قبل ان تموتوا المعتبر

بالفناء والبقاء عند الصوفيين المحققين ان لم يتحققا هو لا يتيسر الوصول الى
الحق بل لا يتحقق النجاة عن عبادة الاصنام الخارجي والانفسي وابيا الاطمينان وابيا
الاسلام الحقيقي وابيا الدخول في زمرة العباد والوصول الى درجة الاوتاد مع ان هذا
قدم اول يوضع في الدوار الولاية وكمال اسبق يحصل في البداية فينبغي ان يقاس
من اول الولاية مثال آخرها ومن بدايتها درجة نهايتها والنعم ما قيل بالفارسية
قياس كن ز گلستان من بهار مرا وقيل بها ايضا مصراع سالك
نيكوست از بهارش بيداست والولاية درجاتا بعضها فوق بعض اذ على قدم كل نبي
ولاية خاصة واقصى درجاتها التي على قدم نبينا عليه وعلى آله من الصلوة اتمها ومن
التحيات ايمنها والتجلي الذاتي يكون في بعض الاوان عند المشايخ الآخر واما عند المشايخ
النقشبندية فهو دائمي ومستمر يستوجب جميع احيان فانهم لا يعتبرون التجلي
البرقي فمقصودهم حصول الاستغراق الكلي حيث لا يغيب عن ربه اي يغفل في آن
من الآنات فلذا قال الشيخ قدس سره ان نسبتنا فوق جميع النسب فالمراد منه هذا
الحضور الذاتي وقال ايضا نهاية الآخرين منتهى درجة في بدايتي فاللازم اليكم الجد والاجتهاد
والخروج عن فتنة الشيطان ووسوسته وهكذا الخلاص عن بلاء النفس الامارة
بصرف الفكر والعشق الى تحصيل معرفة الله لكن معرفة حقيقية لا ظاهرية بحيث ان
تترك مقتضيات النفس الامارة كليا ولو بالتكلف واول الامر اتباعا للشرع الشريف
وتمسكا بالعروة الوثقى والكثير الموانع من تحصيل المعارف الباطنية الحقيقية هذه الحجالات
العامة فيما بين العوام والجهال المحرومين عن كسب الحقايق الربانية وهم يقولون

الخروج

نهاية الآخرين منتهى درجة في بدايتي

الخروج عن رتبة العوام كالهوام والانقطاع عن سلسلتهم السوقية الافاقية امر
مشكل كما كان الكفار فما تابعوا النبي صلى الله عليه وسلم عناداً منهم واتباعاً للنفس الامارة
والابليس اللعين فاذا تفكر تصور رجعتم الى وجدانكم تجد نفوسكم منكراً للاخرة لان
هذه الغفلة وهذه التوجه الى الاغيار وعدم فكر الموت مع قيام خبر المخبر الصادق ومع
ظهور الايات القاطعة علامة عدم صدق الايمان له نعوذ بالله منه ومجرد تفويض الامر الى
عفو ربه من غير التوبة والانقطاع من الذنوب فهو بعيد عن الانصاف لان الاصرار على
الصغاير والكباير من غير توبة مثبت لنقيضه فهو عين الانكار في الحقيقة وعين النفاق
في الطريقة وبهذه الغفلة وبهذه الغرور اذا قلت الله تعالى كريم وعفو فهو يعفو من غير
التوبة الموجبة للانقطاع فكانك كنت اولى منادا ود عليه السلام بناء على ظنك عياذاً
بالله تعالى فلابد من التوبة وعدم الرجوع الى المعاصي والذنوب ولابد من الندم والبكاء
بتذكر بعض النقائص فالدليل الواضح على موت قلبك وقساوته انقطاع دموعك
عن عينيك حينما انقطع عرق البكاء عياذاً بالله تعالى والمراد من السلوك وسير تصفية
القلب وازالة هذه الغفلة فلا تكن غافلا عنه وشق جيب اسف على عدم تقلب النبي صلى الله عليه وسلم
امر عظيم وعبرة لنا ولا يكون النفوس الانسانية مثل نفوس الحيوانية ولما كانت التزكية
والتصفية موقوفة على معرفة اجزاء الانسان من الخلقي والامري بينا ان الانسان
مركب من عشرة اجزاء خمسة منها من عالم الامر وخمسة منها من عالم الخلق فالخمسة
التي من عالم الامر هي القلب والروح والسر والخفي والاخفى فالخمسة التي هي من عالم الخلق
هي العناصر الاربعة والنفس فهذه الاجزاء كلها متضادة بتضاد العناصر الاربعة

فتضنا والعناصر الاربعة ظاهر وهكذا عالم الخلق متضادة على عالم الامر فالله تعالى جعل
لكل جزء من اجزاء عالم الامر حصة حميدة مخصوصة به كما هو المعلوم لارباب التوجه والذوق
وهو تعالى جمع بقدرته الكاملة الباهرة هذه الاجزاء المتضادة وصوره باحسن الصور وشرفه
بالكمالات الباطنية والظاهرية وسماه بالانسان الذي هو بنية جامدة وصورة عن الكمالات كما لا
يخفى على من له دربة في ترتيب الحروف ولما تعلق الروح الذي هو من عالم الامر الى هذا الشكل
العنصري المادي وحصل له تعلقات شتى عليها قوام نوع الانسان فبقي على حالته التي كانت
قبل التعلق بهذا العنصر الهيولاني بل حصل له العلايق البدنية الظلمانية والكدورات
الطبيعية جعل الله تعالى تحصيل الكمالات الباطنية الاولية لاصحابه بسبب توجهات اولياءه
الكرام في اللطايف المذكورة سواء كان اولا للنخة الامرية او الخلقية ولكن وقع الالهام للمولانا
الشيخ النقشبند قدس سره بالابتداء من اللطايف النخة الامرية مبتدأة من لطيفة القلب
الذي هو النائب مناب القلب الحقيقي هو المسمى بالحقيقة الجامعة الى الاخفى الذي هو اقصى
الدرجات للولاية الخاصة وهو مقام النبي صلى الله عليه وسلم ويندرج تربية النفس الامارة وتصفية
العناصر الاربعة في تربية اللطائف النخة الامرية اندراجا تاما فلذا قال الشيخ نهاية
الاخريات مندرجة في بدايتي والمشايخ الاخر يبتدؤن بتزكية النفس الامارة وتصفية
العناصر الاربعة بالرياضات الشاقة والمجاهدات الشديدة فلذا كان في طريقهم اكثر الخوف
والمهلكات حتى لا يحصل النجاة عنهم بسبب غلبة الاذكار النخة الامرية لانها لم يجر عند هم
فجريانها بعد التزكية للنفس والتصفية العناصر الاربعة بخلاف هذه الطريقة العلية
فانه يبتدأ فيها عن هذه الاذكار ويكون الانهار النخة جارية حينا لا ينقطع اصلا فلذا لا ينبغي

للشيخ

للشيطان مجال الاضلال لان النسبة والحضور يقطع اعاقة عروقه ويذوب
منها فظهر منه معنى قوله نهاية الاخرين مندرجة في بدايتي وفي هذه الطريقة دوام الذكر
والحضور بسبب تتابع الاذكار الامرية بخلاف الطريقة الاخرى فان فيها اكثر الالم الحاصل
من الذكر والحضور فانهم في اطراف القلب وخارجه ومشايخنا في باطنه وليته بل في تحريك
النقطة السوداء منا جو القلب حيث لا يبقى له اصل سيكنا به فلذا يتحرك بقسر الحركة
من الوضعية والكيفية او من الاينية ان كان التوجه بالاستقامة والمقابلة والا فعلى
على تقدير التوجه الاستدادي وبهذا التوجه يحصل للسالك الجذبة وزوال الطاقة البشرية
ويحصل لروح قوة الروحانية فيطير في هواء الروحانيات ويفتح له روح سماعة اخرى واذن
آخر ولسان آخر وبيتا هندي مقام الاصلي والوطن الاصلي ويشرب من شراب الروحانية
ويظهر له حقايق الاشياء منا حقيقة القرآن وحقيقة الصوم وحقيقة الصلوة فيه
يتشرف بالاسلام الحقيقي وحينئذ له عهد الست بربكم قالوا بلى وحينئذ يظهر حقيقة
معنى كلام المتكلمين رؤية الله منا غير جهة ومنا غير مقابلة حقا لان تمام الخيرة والتحير
للعقل عند ادراك هذا المعنى هو كونه بالاسباب الكونية فاذا ارتفع عن نظره بظهور
حقيقة هذه المعاني الكونية ملفوفا بالجهة الوجوبية وهذا سبب تجلي الذات تعالى وتقدس
والا فانقلاب الممكن للواجب ممتنع فالممكن هنا باق على امكانه الاصلي فلذا يرى
السالك بعض الامور الاستقبالية من دخول الجنة واللذة باخواتها والتنعم بانواع
الطعام ورؤية عذاب الجهنمي في النار لانه ارتفع عنه جهة الامكانية بسبب غلبة
التجلي كانه رأى فوق العالم جميع هذه الاشياء والاقبح فبجهة التعلق بهذا العنصر

الظلمانى كيف يرى هذه الاشياء فاذا قيل هذه الادراكات موقوفة على السلوك
على ما ذكر مع ان الناس يرى بعض هذه الاشياء مع انه لا سلوك له ولا خبر له منه اصلا
فالجواب انه يظهر له نوع من هذه الحالات بفضله تعالى ورحمته فلذا جعل هذا الرؤيا جزءا
واحدا من اجزاء النبوة فافهم ولا تكن غافلا والخبر شرط واعلم انه يعطى الشيخ
التوجه الى الذكر القلبى ثم الى الذكر الروحى ثم الى السر ثم الى الخفى ثم الى الاخفى ثم الى السلطان
بطريق الحالات اولا ثم بطريق المقامات بعد حصول نوع الحضور والنسبة فى كل لطيفة من
اللطائف الخمسة الامرية والخلقية حتى لا يقع السالك فى الوسوسة ولا يرجع الى صفات
الحيوانية والتوجه المقامى هو التوجه الفنائى والبقائى بصرف الحضور والنسبة حينئذ
يحصل المعرفة بمعنى البسط الحقيقى بخلاف التوجه الذكرى الاولى فيكون الذوق والشوق
له فى اول الذكر وفى وسطه زوال هذا الذوق والشوق ويبقى الوجد وفى آخره يزول الذوق
والشوق والوجد ويبقى المعرفة بمعنى البسط الحقيقى فيحصل له الخير والعز فى جميع
اموره حتى يرى السالك جميع عبادته عيبا حينئذ لا يليق بجناب القدس جل شأنه فى بحر
معنى قول من عرف نفسه فقد عرف ربه وهذا بعد اطمينان النفس وتشرفها بالاسلام
الحقيقى فلا يصل السالك الى هذه المرتبة الا بعد الصحبة الصادقة مع الشيخ الكامل وبعد هذه
المرتبة ليست لتربية الطالبين والتوجه اليهم واما قبل هذا فمن قبيل حرث النفاد ومن
قبيل جذب الالم والمرض لنفسه كما فى اكثر مشايخ هذا الوقت وليس هذا الابلاء للنفس
نعم اذا كان باذن الشيخ فانه حينئذ تربية الشيخ لا تربيته اذا كان فانيا فى شيخه حينئذ يدوم
له نسبة وحضوره ومقام القلب تحت الثدى الايسر بمقدار اربعة اصابع عرضا مقابلا

له من غير

من غير الميل والانحراف الى طرف منه بل بصورة الخط المستقيم نازلا منه وصورة الصوت
الصنوبرية وهو لحم صنوبري موضع في الجانب الايسر من الصدر ومقام الروح في
الصدر والسر تحته الذي الاعيان عند مشايخنا او السر في الصدر والروح تحت الذي
الاعيان على ما هو المشهور لكن هذا الاختلاف اختلاف في الاسم فقط والا فالكل اصنع
كلها مرتبي ومكمل بالفناء والبقاء ولهذا المشايخ الكرام اقدام كاقدام المجتهدين فلذا
يجب العمل للشيخ الكامل برأيه ويحرم تقليده الى الغير فان كشوفاته دليل يقيني عنده
فلذا اختار بعضهم مواضع الاذكار في المحل الذي يكون الوصول منه الى الذكر السلطاني
اخفا واسرع ومقام الخفي والاخفي يعلم بالمواجهة والمصاحبة فلا حاجة الى الذكر
فيكون لكل لطيفة من اللطايف السبعة او العشرة نورا مخصوصا به يظهر وقت
التوجه والسير في افناء الاذكار في عالم المثال وعلامة صفاء القلب ظهوره بالنور
الاحمر في عالم المثال وعلامة صحة صفاء الروح ظهوره بالنور الاصفر وعلامة صفاء السر
ظهوره بالنور الابيض وعلامة صفاء الخفي ظهوره بالنور الاسود وعلامة صفاء الاخفي
ظهوره بالنور الاخضر فهذه المقامات الخمسة كل واحد منها تحت قدم نبي من الانبياء اولي
العزم فالقلب تحت قدم آدم عم اي تحت ولايته واصل اصول هذه اللطيفة صفة التكوين
فالمناسب لها التجلي الصفاتي الفعلية وعلامته ان يكون السالك فانيا ومستهلكا في فعله
تعالى ويجد فيه البقاء ايضا وفي هذا الزمان يجد السالك نفسه مسلوب الفعل وينسب
افعال نفسه اليه تعالى وهذا باعتبار غلبة شهوده صفاته الفعلية وفناء القلب
والتجلي الفعلي عبارة عن هذا وهذه النسبة منه ليست كنسبة الجبرية افعالهم اليه تعالى كليا

وهو كفر عياذا بالله تعالى بل الجزء الاختياري فيه باقٍ على ما هو عليه لكنه يضمحل ويمحو
عند تجليه تعالى له بالصفات الفعلية له تعالى ولا يلزم منه نقيه وسلبه كليا كما ان النجوم
موجودة بالوجود الخارجي دائما مع انه يضمحل ويمحو عند ظهور الشمس المجازي فلا يلزم
منه نقيه وسلبه لانه مركوز في فلكه كما عند الحكماء او سار وجار فيه كما عند الفقهاء
والروح تحت قدم ابراهيم عليه السلام اي تحت ولايته ونوح عليه السلام ايضا يشاركه
واصل اصول هذه اللطيفة صفة العلم لكنها بتفضيله لها باجماله فالمناسب لها التجلي
الصفات الثبوتية الذاتية فعلامة تجلي الصفات الثبوتية ان يكون السالك بحالة
يجد نفسه في مسلوب الصفة بل ينسب جميع صفاته الى الله تعالى كنسبة الافعال اليه
تعالى والسر تحت قدم موسى عليه السلام اي تحت ولايته واصل اصول هذه اللطيفة
صفة الكلام فالمناسب له تجلي الشيون والاعتبارات فالشيونات الالهية فروع
للذات جل شأنه والصفات متفرعة عليها والافعال متفرعة على الصفات فالاسماء
كالخالق والرازق متفرعة على الصفات والافعال متفرعة على الاسماء وسائر الموجودات
تتابيع الافعال ومتفرعة عليها والله سبحانه اعلم فعلم منه ان الشيون مغايرة لله
للصفات لا عينها والاولى اي الشيون عين الذات والثانية اي الصفات زائدة
عليها في الخارج ومن لم يطلع على هذا الفرق زعم ان الشيون هي الصفات فحكم بعينية
الصفات مع الذات كما ان الشيون عينها في الخارج فهذا اعتقاد فاسد لانه يلزم عليه
نفي الصفات وانكارها عليه اجماع اهل الحق من زيادة الصفات على الذات في الخارج
والله يحق الحق وهو يهدي السبيل والخفي تحت قدم عيسى عليه السلام اي تحت

ولايته

ولايته واكثر الملائكة الكرام يشاركونه فيه واصل اصول هذه اللطيفة الصفاتية السلبية
والاخفى تحت قدم محمد صلى الله عليه وسلم واصل اصول هذه اللطيفة صفة العلم لكنه اجماله
لا تفصيله كما هو المبين من التعين الاول له عليه السلام كما سيظهر لك في بحث التعينات
انشاء الله تعالى فالمناسب لها تجلي الذات البحت تعالى وتقدس واعلم انه ليس تفاضل
اقدم الولاية باعتبار التقدم والتاخر بل باعتبار القرب والبعد الى الاصل وبطي المنازل كلها
فالمراد من الاصل هنا اصل اصول هذه اللطائف الخ المذكورة والقلب اي المضغة
خليفة للقلب الحقيقي ومرد الالهام والوارد عليها وتصير صاحب الاحوال والتلوينات
وهذه الصيرورة مما كابر على المتعصبين الجاهلين القاصرين عن حقيقتها وتغلط عليهم
فماذا يقول هؤلاء في الاخبار النبوية عليه وعلى آله الصلوة والسلام حيث قال ان
في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب
انتهى والمراد من المضغة هذا القلب الصنوبري النائب مناب القلب الحقيقي
وهو الحقيقة الجامعة فالتوجه الى القلب الصنوبري توجه اليه فالمعنى اذا صلحت
المضغة اي اذا تنورت بالايمان والعرفان والاتيان بما امر الله تعالى صلح الجسد اي الاعضاء
بالاعمال والاخلاق والاحوال كله والمراد من الكل الافرادي اي كل واحد واحد من
جميع الاجزاء من الجزء الذي لا يتجزى واذا فسدت اي اظلمت بالجحود والشك والكفر ان
وبالالتفات الى الاغيار ومحبة الدنيا وبالميل اليه فسدت الجسد اي العضو والبدن بالغفلة
والعصيان وبالاقدام الى المعاصي بالذات او بالتبع بالكل او بالجزء كله اي كل الجسد كما
في الاول وفي لام صلحت يجوز الفتح والضم لكن الفتح افضل وكذا في السين في قوله

فسدس واعلم ان القلب افضل المخلوقات واشرفها فكما ان الانسان افضلها
لاجماله وجمعه ما في العالم الكبير كذلك القلب افضلها لجامعيته ما في الانسان وكمال بساطته
اذ كلما كان اشد اجمالا واكثر جمعية يكون اقرب الى الحق جل شأنه وان ما هو في الانسان
اما هو من عالم الخلق او من عالم الامر والقلب برزخ بينهما ويعرج ما يتضمنه
الانسان الى اصوله مثلا يكون عروجه اولا وبالذات الى الماء ثم الى الهواء ثم الى النار
ثم الى وصول اللطائف ثم الى الاسم الجزئي الذي هو اصله ثم الى كليه ثم الى ما شاء الله تعالى
واما القلب يعرج اولا وبالذات الى الحق جل عظمته لانه لا اصل له فلا يتوسط
وقت عروجه شيء من المراتب الامكانية والوجوبية لان منتهى عروجه الذات وصفاته
ولكن الوصول الاتم اليه تعالى بتكميل تمام اللطائف العشر والمراد من القلب هنا هو
القلب الحقيقي الجامع البسط الابسط لا المضغة اللحمية ولكن يتوجه الى
هذه المضغة اولا لتصفيتها وتصفيتها الى الحقيقة الجامعة ثم ثم ثم ويتوجه
الشيخ اولا الى قلب المريد يعني الى اللحم الصنوبري لان التوجه اليه توجه الى القلب
الحقيقي حقيقة فيتصور السالك الاسم المبارك الله في هذا القلب الصنوبري
ولا يحرك عضوه اصلا بالاختيار ويضع نفسه على حاله ويأخذ النفس من الانف
لا الفم بل يسده ويغمض عينيه ويتوجه بكليته الى القلب ولا يشتغل بتصوير صورة
كيفما كان بل يلاحظ معنى لفظة الله اي يلاحظ مسمى هذا الاسم وهو الذات البحت
من غير الكيفية والجوهرية والعرضية وما شابه ذلك من اوصاف الممكنات والمقادير والاعراض
ولا يلاحظ الصفات مع الذات في اول التفتيش الذكر للقلب بل يلاحظ الذات البحت فقط

فاذا حصل

فاذا حصل الذكر فيه واستغرق الحضور بلاحظ كل الصفات في موصوفها مفصلة
وملاحظة الصفات في اول التربية نزول من ذروة الذات الى حضيض الصفات فالاهم
عدم النزول منه وهكذا عدم النزول من شهود الوحدة الى شهود الكثرة والاعلم
ان هذا التوجه توجه الى الذات فقط في اول الامر لئلا تنتشر قلبه بكثرة الملاحظة
لان الذهن والقلب ضعيف قبل تربيته وقبل صفائه فاذا حصل بلاحظ جميع الصفات
مع الذات على حسب مراتب المواضع المألوفة ولا يلزم من نفي الصفات عياذا بالله
كما توهم لانه لا يلزم من عدم الملاحظة هنا نفيه وان حطر في قلبه صورة الشيخ في
اثناء الذكر بسبب كثرة المحبة له فليجعل صورته ايضا في القلب لانه يضمحل ويحول بسبب
غلبة الذكر الالهي ويبقى الذكر فقط ثم يحصل فيه الحضور والنسبة الذاتية بسبب
التوجه اليه فهذه النعم منوطة بكثرة الصحبة مع الشيخ وبالرابطة له فلا يفارق عن
صحبته الا باذنه واذا تأملت مجرد ذكر القلب لا يعول عليه شيء فهذه النعم تحصل بالمحبة
بين المريد والشيخ من الجانبين لان الفناء في الشيخ مقدمة على الفناء في الرسول
والفناء في الرسول مقدمة على الفناء في الله والبقاء بالله ولا يحصل النسبة والحضور
الا بتوجه الشيخ المقتدى به وبالمحبة له وبمداومة صحبته فالمعتبر فيه الوقوف القلبي
وهو عبارة عن اليقظة وحضور القلب بذكر الحق جل وعلا حيث لا يكون التفاته الى
غيره تكلفا ولا يعتبر الوقوف الزماني وهو ان تحاسب اوقاتك نفسك هل مرت بالاعمال
الخير تشكر وبالاحوال الشريفة تستغفر على حسب المراتب فان حسنات الابرار سيئات
المقربين ولا يعتبر ايضا الوقوف العددي وهو عبارة عن رعاية العدد في الذكر

القلب لجمع الخواطر المتفرقة والذكر الحقيقي عبارة عن طرد الغفلة وعن الحضور
الدائمة الذاتي والنسبة الأيمة فيكون السير أولا في العنصر المائي ثم في الهوائي ثم في النارى
وينتهي الطالب المستعد حوالي عالم المثال وهو برزخ بين عالم الدنيا وعالم
الآخرة ويرى أوصافه الذميمة واخلاقه الرذيلة في العالم المثالي وهو متوسط بين
عالمي العقل والحس ويسمى بعض انه مثل الأفلاطون فليس كذلك لانه عقول مجرد
ومدبر للانواع الجسمانية فيظهر حقيقته في الكشف والمشاهدة ويرى السالك
أوصافه الذميمة واخلاقه الرذيلة فيها باعتبار ملابسة الاجزاء التركيبية في صورة
الحيات والعقارب والافعى والاسد والفهد والدب وغيرهم من الصور المستقبحة بسبب
المناسبة التركيبية فاذا حصلت التربية في اللطايف والعناصر والنفس والفناء
في الله والبقاء بالله يرى هذه الصور في الصفة الرجوعية يعني يقع وينعدم هذه الاشياء
درجة درجة فهذا علامة تربيتها ورجوعها عن صفتها الامارة فظهوره في عالم المثال
واما الرؤيا التي هي من الذميمة من صفات الامارة واللوامة والملهمة فهي ان يرى من الاشياء
كالنمر والاسد والدب والذئب والكلب والخنزير ومثل الارنب والثعلب والهرة
ومثل الحية والعقرب والزنبور وغير ذلك من الموذيات فهذه الصفات الذميمة التي يجب
الاحتراز عنها فاما النمر فهو من صفة العجب وهو الكبر على الله كما قال الله تعالى والذين
كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل
في سم الخياط واما الاسد فهو من صفة الكبر والتعظم على الخلق واما الدب فهو من
صفة الغضب والغفلة على ما في يده واما الذئب فهو من صفة اكل الحرام والقهر والغضب

واما الكلب

واما الكلب فهو من صفة حب الدنيا والقهر والغضب لاجلها واما الخنزير فهو
من صفة الخيانة والحقد والحسد والحرص على الشهوات واما الارنب فهو من صفة
الخيانة والمكر بعاملات الدنيوية واما الثعلب ايضا كذلك ولكن في الارنب الغفلة
واما الهرة من صفة البخل والنفاق واما الحية من صفة الاذاء باللسان كالشتم
والغيبة والكذب واما العقرب من صفة الغمز والهمز والنميمة واما الزنبور من صفة
اذاء الخلق باللسان وقد يدل الحية على العداوة مع الناس واذا لم تتغير هذه الاوصاف
المثالية بل كانت راسخة عليها فاعلم انك في الدائرة الهلاكية للنفس الامارة اعاذنا
الله تعالى منها بجاه النبي صلى الله عليه وسلم ويكون التوجه في طريقتنا هذه لاصول اصول هذه
اللطايف العشر ثم يكون في الصفات والاسماء الى ان ينتهي الى الذات البحت ويحصل
في كل لطيفة منها السير الى الله والسير في الله والسير عن الله بالله والسير في الاشياء
والفناء في الله والبقاء بالله ويكون هذا اولا السير الاستطالة اي بعدا في بعد ويكون
في الآخر السير الاستدارة اي قربا في قرب وهذا في السير الانفسي والاول في الآفاقي
او يكون الاول في الدائرة الامكانية سواء كان آفاقيا او انفسيا لانه من الامكان ايضا
والثاني في الوجوبية وهذا اقرب واصوب كما هو الظاهر من لفظ القرب او يكون من الاول
سير الاستدارة على تقدير الجزء الآخيرة فيندرج الاول فيه بتحصيل الفناء والبقاء
في الاولى والحضيض لهذه اللطائف المذكورة مستلزما لتكميل المراكز والمحيط لها
مدار الطريقة العلية التوجه الى ذكر اللطايف العشرة بتفاصيل المقامات العشرة بالحالات
والمقامات فاذا بلغ السالك الى ذكر السلطان يؤمر بالنفي والاثبات اي تكرار كلمة

صفة

لا اله الا الله او يومئ في اثناء الذكر بقوته ذكره وتجليه قلبه وتجليه المواضع سريعا
وكيفية ذلك وقت تكرار الكلمة الطيبة ان تجعل اللسان ملتصقا بسقف الفم اي بالجنك
الاعلى والصق الشفة بالشفة والاسنان بالاسنان وتحبس النفس في جوفك ثم
تبتدئ بذكر لا ثم تسرنك صاعدا بها الى دماغك من غير تحريك لسانك وعضلك
اصلا فاذا وصلت الى الدماغ املت باله الى جانب اليسر قريب الاضلع ثم ملت
بالا الله الى القلب من فوق اللطائف الخمس ورميتها على القلب الصنوبري بقوة
حيث يظهر اثرها وحرارتها في جميع الجسد وتقول هذه الكلمة بملاحظة معناها وتنفي في
جانب النفي جميع الآلهة الباطلة الافاقية والانفسية وتثبت في جانب الاثبات المعبود
بالحق جل شأنه فقط وتقول هذه الكلمة في نفس واحد ثلثا مرارا او خمس مرارا او سبع
مرارا او تسع مرارا وهكذا وترا وترا الى احدى وعشرين مرة واذا ارسل النفس فيما بين كل
يستغفر الله تعالى لان مشاهدة امواج الخواطر بسبب النفي والاثبات معصية فضلا عنها فلا بد
منه فما قال النبي صلعم انه ليغان على واني لاستغفر الله في اليوم مائة مرة رواه مسلم
فاذا قلت بالحضور وبالطهارة مستقبل القبلة بملاحظة معناه يظهر في قلبك بعد احدى
وعشرين مرة نتايجه وهي دفع الخواطر النفسانية والشيطانية وانكسار الآلهة الافاقية
والانفسية حيث يكون قلبك خاليا عن خطور الشيء ويبقى الذات البحت فقط في قلبك وتحصل
النسبة الدائمة فيه ثم يظهر فيه التجليات الذاتية والصفاتية ونسيان ماسوى الله تعالى كليا بتكرار
الكلمة المذكورة فان لم تظهر نتايجه بعده فهو من عدم شرايط المذكورة فلا بد من تحصيله وتصحيحه
ويكون تكراره وقت السحر وقت كون البطن خاليا من الطعام ولا يشرب الماء باردا وقت التكرار

وبعين

وبعيده اليه لانه يطفئ نار العشق لان له حصة الاطفاء النار بنا واعلم ان كل ما هو
في العالم الكبير وهو العرش وما احاط به من محدبات الفلكية وغيره فهو موجود في العالم الصغير
وهو عالم الانسان وما هو فيه فهو موجود في العالم الاصغر وهو القلب فاذا تصقل
العالم الصغير وتنور ظهر فيه بطريق المراقبة جميع ما في العالم الكبير تفصيلا لانه يزول حكم
صغره به وهكذا اذا تصقل العالم الاصغر وهو القلب وذهبت الظلمة الطارية له ظهر
فيه بطريق المراقبة والكشف جميع ما في العالم الصغير وهكذا الحال في قلب القلب الى ان
ان ينتهي الى الاصول من الصفات الوجوبية فهذا القلب هو الضيق الاوسع والبسيط
الابسط والاقل الاكثر باعتبار الصورة والحقيقة وما خلق شيء وما وجد احد مناسبا
لمظهر تجليات صفاته تعالى من هذه اللطيفة البديعة فلا جرم نظهر فيها ما لا نظهر في غيرها
من مخلوقاته تعالى ولذا قال الله تعالى في الحديث القدسي لا يسعني ارضي ولا سمائي ولكن يسعني قلب
عبدي المؤمن انتهى والعالم الكبير وان كان اوسع المرايا للظهور الا انه لكثرته وتفصيله
لا مناسبة له لمظهر تجليات صفاته تعالى والاخرى للمظهرية هو الضيق الاوسع والبسيط الابسط
والاقل الاكثر وليس هو الا القلب واذا بلغ العارف الى هذا المقام العزيز حصول له بصيرة قلبية
للعوالم كلها والظهور فيها جميعها وفي تخلقا بالاخلاق المحمدية ويتشرف بالولاية المحمدية وفي علو
فالاقطاب والابدال والاوتاد كلهم يدخلون تحت ولايته والافراد والاحاد وسائر في اولياء
منذ رجوع تحت انوار هدايته لانه هو النائب مناب رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قطب الارشاد ولا
يتيسر هذا الا بكمال المتابعة له عليه السلام بعد تحقق جميع الكمالات المذكورة واعلم
ان اللطائف الخمسة هي من عالم الامر هي القلب والروح والسر والخفي والاخفى وهم من اجزاء العالم

العالم الصغير واصول هذه اللطايف التي يظهر فوق العرش وهو الموصوف بالامكانية فلذا
يقول مشايخ الكرام ان العالم الامري لامكاني ففي الدايرة الامكانية سواء كان عالم الامر او عالم
الخلق وسواء كان عالم الصغير او الكبير اذا وصل السالك الى اصول هذه اللطايف الامري وقطع
جميع المقامات العشرة بتشخيصها ووصل الى النقطة الاخيرة فقد اتم السالك الدايرة الامكانية
والسير الى الله واتم السير الافاقي والانفسي كليهما ومن بعد يشرع الى السيرة الله الذي هو
في الولاية الصغرى وحصل اطلاق اسم الفناء الى نفسه فيه وح تشرف بالدخول في الولاية
الصغرى وهذا اول الولاية الصغرى ثم اذا وقع السير في ظلال الاسماء الوجوبية يكون
شروعه في السيرة الله في ظلال فوق اصول هذه اللطايف الكبيرية اي ظلال فوق اصول هذه
اللطايف التي هي في العالم الكبير واتم السالك هذا السير بطريق السيرة الله ووصل الى نهاية
هذه الظلال فقد اتم دايرة ظلال الاسماء الوجوبية ووصل الى نفس الاسماء والصفات
الوجوبية فهذا نهاية الولاية الصغرى فح يحصل له الشروع في حقيقة الفناء الاتم والبقاء
الاكمل وح يشرع في بداية الولاية الكبرى وهذا هو اول الولاية الكبرى واعلم ان هذه
الدايرة الظلية المعلومة اشارة متضمنة لمبادي تعينات الخلايق سوى الانبياء الكرام والملايكة
العظام عليهم الصلوة والسلام فظل كل اسم مبدأ تعين شخص من الاشخاص فلذا
قيل ان مبدأ تعين الصديق افضل البشر بعد الانبياء عليهم السلام نقطة فوق هذه الدايرة
الظلية وقالوا ان السالك اذا وصل الى الاسم الذي هو مبدأ تعينه فقد اتم السالك السير
الى الله فالمراد من هذا الاسم ظل الاسم الالهي جل شأنه وجزء من جزئيات هذا الاسم الاصل
فهذا الاسم هو الاسم الذي هو مبدأ تعين شخص وهذه الدايرة ايضا تفصيل مرتبة الاسماء

والصفات

والصفات نفسها مثلاً العلم صفة حقيقية لها جزئيات فتفصيل هذه الجزئيات ظلال هذه
الصفة الحقيقية فانها مناسبة للاجمال فكل جزئ من هذه الصفة الحقيقية حقيقة شخص
سوى الانبياء الكرام والملائكة العظام عليهم الصلوة والتسليم ومبادى تعينات الانبياء
والملائكة اصول هذه الظلال يعني كليات هذه الجزئيات المفصلة مثل صفة العلم وصفة
القدرة والارادة والكلام وغيرها لكن مبدأ تعينات الانبياء الكرام الاسم الظاهر ومبدأ
تعينات الملائكة الاسم الباطن واكثر الخلايق يشتركون في صفة واحدة مبدأ تعين
كل واحد منها بالاعتبارات المختلفة مثلاً مبدأ تعين خاتم الرسل صفة العلم فهذه الصفة
اى العلم بهذه مبدأ تعين ابراهيم الخليل على نبينا وعليه الصلوات والتسليم وهذه الصفة
اى العلم بهذه مبدأ تعين نوح عليه السلام فالحاصل ان الاجمال العلم مبدأ تعين محمد صلى الله عليه وسلم وتفصيله
مبدأ تعين ابراهيم ونوح عليهما السلام فاذا وقع العروج في نفس دائرة الاسماء
والصفات التي هي اصل لدائرة ظلال الاسماء المقدسة فيكون السير في الولاية الكبرى فهذه الولاية
مخصوصة بالانبياء الكرام عليهم الصلوة والتسليم بالاصالة ثم بتبعيتهم تحصيل للاصحاب
الكرام والقسم السافل من هذه الدائرة متضمن للاسماء والصفات الراجعة على الذات العالي
والقدس والقسم الاعلى متضمن للشيون والاعتبارات الذاتية فنهاية العروج للسلطان
الحجة الامرية الى نهاية دائرة الاسماء والشيون ثم اذا وقع الترقي بمحض الفضل
منه تعالى من مقام الصفات والشيون يكون السير في دائرة اصول هذه الاسماء والشيون
وبعد هذه الدائرة في اصول اصول هذه الاصول وبعد طي هذه الدائرة يظهر القوس من
دائرة الغوث فيكون السير فيه بسيطا يقطع الروح سيره فيه فاذا لم يظهر قوس من

ما دائرة الفوق فيكتفي بهذا القوس الاول ولكنا لا يقدر على اتمام هذا السير فحينئذ تكون النفس
مطمئنة ومرضية وحينئذ يحصل له صدر الجلوس فهذا الموطن هو نهاية الولاية الكبرى فلما وصل
السير الى هذا المقام وخطر بالبال انه قد تم السير وانحصرت الكمالات الباطنية فيه فقد اعطوا
النداء في الاذن الباطني ان هذه الكمالات حصلت بها تفصيل الاسم الظاهر وهذا جناح واحد
للطيران في العالم القدسي فالآن بقي اسم الباطن في القدم والاسم الباطني جناح آخر له
فيه فكيف يتحقق لك الطيران فيه بجناح واحد فاذا وصل السير في الاسم الباطني الى نهاية
يتحقق اجنحة له فيه واعلم ان السير في الاسم الظاهر هو السير في الصفات من غير
ملاحظة الذات تعالى وتقدس في ضمنه والسير في الاسم الباطن ايضا السير في الاسم لكن
يلاحظ ذاته تعالى في ضمن هذا السير مثلا لا يلاحظ في صفة العلم ذات الله تعالى في ضمن هذا السير
اصلا بل يؤخذ العلم بانه صفة قديمة يتجلى بها المذكور لمن قامت به وفي اسم العليم يلاحظ
ذاته تعالى وتقدس فان العليم ذات ثبت له العلم فاذا كان كذلك فالسير في العلم سير في الاسم
الظاهر والسير في العليم سير في الاسم الباطن وقس على هذا سائر الصفات والاسماء الذي
يتعلق بالاسم الباطن مبادي تعيناتهم الملائكة الملأ الاعلى على نبينا وعليهم الصلاة والتحيات
والشروع في هذا السير في الاسم الباطن كالعليم مثلا وضع القدم في الولاية العلياء
والملأ الاعلى مشرفون بهذه الولاية والفرق بين العلم والعليم بمقدار مركز الارض
ومحدب الفلك الاطلس واعلم ان هذه الترقيات بالاصالة نصب العنصر الناري
والهوائي والعنصر المائي دون العنصر الارضي وان الملائكة الكرام لهم نصيب من هذه
الثلثة كما ورد ان بعض الملائكة مخلوق من النار والثلج وتسبيحهم سبحان من جمع

بين النار

بين النار والبلح ويحصل الترقي للارض بالتبع فلا يتأخر ولكن حصول الخط الاول اكمل
من الآخرين بل هو اصل بهذا الاعتبار وان كان باعتبار الترقي فرعا لهم وهذا العنصر
الارضي مخصوص بالبشر فللاعتبار الاول كان هو اهم البشر افضل من هو اصل الملك ويظهر
بعد هذا السير سر قاب قوسين او ادنى وهذه الولاية كلها سواء كانت من الصغرى والكبرى
والعليا فللاولى كمال النبوة فهو الاء الكمال كما لا يخفى لمن افهم وبالله التوفيق
والسير والسلوك عبارة عن الحركة العلمية وهي على اربعة اقسام احدها السير
الى الله وثانيها السير في الله والثالث السير عن الله بالله ورابعها السير في الاشياء
فالسير الى الله عبارة عن الحركة العلمية في مراتب الامكان لان السالك فيه ينتقل من
علم الى علم اكمل منه اي ينتقل من العلم الاسفل الى العلم الاعلى الى ان ينتهي الى علم
الواجب تعالى بعد طي علوم الممكنات باسرها وهذه الحالة يعبر عنها بالفناء والسير
في الله عبارة عن الحركة العلمية ايضا لكنه في مراتب الوجوب من الاسماء والصفات والشؤون
والاعتبارات والتقديسات والتنزيهات الى ان ينتهي الى مرتبة لا يمكن التعبير عنها بالعبارة ولا
الاشارة ما باشارة ما ولا يسمى باسم ما ولا يكنى بكناية ما ولا يعلمها عالم ولا يدركها مدرك
ويسمى هذا السير بالبقاء والسير عن الله بالله وهو عبارة عن الحركة العلمية لكنه من الاعلى
الى الاسفل الى ان يرجع الى علم الممكنات رجوع القهقرى وينزل عن علوم المراتب الوجوبية
الى العلوم الامكانية وهو الذي نسي الله بالله ورجع عن الله بالله وهو الفاقد الواجد
والسير في الاشياء عبارة عن حصول علم الاشياء شيأ فشيأ بعد زوال علم ما كلها وهذا
السير مقابل السير الاول والسير الثالث للثاني والسير الى الله والسير في الله لاجل

تحصيل نفس الولاية الى عبارة عن الفناء والبقاء والسير الثالث والرابع لاجل حصول
الرتبة فانه مخصوص بالاولياء والمرسلين صلوات الله عليهم اجمعين واعلم ان السالك
بعد تصحيح النية وتخليص الامنية اذا اشتغل بذكر الله جل سلطانه واخذ الرياضات الشاقة والمجاهدات
الشديدة وحصل التزكية والتصفية ووجد اخلاقه القبيحة واوصافه الرذيلة متبدلة بالاخلاق
الحميدة والاوصاف الحسنة في عالم المثال وخرج حب الدنيا من قلبه وحصل التوكل والصبر
وشاهد هذه المعاني في عالم المثال بالترتيب والتدريج ورأى نفسه متبرأة عن الكدورات
البشرية والصفات الرذيلة فقد اتم السير الآفاقي فبعض الاكابر سمى هذه اللطائف
قدورة والكل من هذه اللطائف السبعة الانسانية نورا مخصوصا به كما بيناه في بيان الدرجة
الثالثة وظهور كل واحد منها بنور المخصوص به فعلم منه ان السير الآفاقي هو الذي يرى
فيه تبدل اوصافه وتغير اخلاقه في عالم المثال وكيس بزوال الظلمات والكدورات فيه حتى
يحصل له اليقين بصفاء نفسه وتثبيت العلم له بتزكية نفسه جزما ويسمون هذا السير
الذي في الآفاق كلها بالسير الى الله ويربطون الفناء ويعبرون السلوك به ثم اذا وقع
السير فوق هذا السير يسمونه بالسير الانفسي والسير في الله وايضا ويثبتون البقاء
بالله في هذا الموطن وفي هذا المقام تحصيل الجذبة بعد السلوك فلما وجد اللطائف الانسانية
التزكية عن الكدورات البشرية حصل لها قابلية ظهور ظل الاسم الجامع الذي هو
اصل لنفس هذه اللطائف كلها وتكون هي موارد تجليات جزئيات الاسم الجامع وظهوراته
ويسمون هذا السير بالسير الانفسي لكونه نفس مرآة لظهور ظلال الاسماء
وعكوسها ويسمونه ايضا بالسير في الله لتخلق الطالب فيه بالاخلاق الحميدة فكانه

كان السير

كان السير فيه سيرا في اسماء الله تعالى هذا نهاية تحقيق هذا المقام وهم يسمون السير الاول
السير في الله من غير تحاش منهم ويسمونه ايضا بالبقاء بالله ويقولون ان هذا المقام مقام
الوصل والاتصال وبهذا يطلقون اسم الولاية وقد علموا ان نهاية السلوك الى ههنا
فقط ثم اذا وقع السير عندهم فوق هذا فيسمون السير الرجوعي فهو معبر بالسير عن
الله بالله وهكذا يسمون السير الرابع السير في الاشياء بالله وهذا السير يتعلق بالنشر
وهذان السيران لاجل التكميل والارشاد وقال الحاجة منها ان بين العبد والرب
سبعين الف حجاب فانه جاء في الخبر ان لله سبعين الف حجاب من نور وظلمة وفي السير
الافاقي يخرق هذه الحجاب كلها لانه يخرق في كل لطيفة من اللطايف السبعة عشرة الاف
حجاب فاذا وصل هذا السير الى السير الى الله الى نهايته يرتفع الحجب كلها وحينئذ
السالك بالسير في الله ويصل الى مقام الوصل والاتصال هذا حاصل سلوك ارباب
الولاية ولكن هذه الاطلاقات كانت ثقيلة علينا غاية الثقل لان الله تعالى ليس داخل
العالم ولا خارجه ولا متصل العالم ولا منفصلا عنه فالله تعالى وراء الافاقي والانفسي
فالقول بان السير الافاقي سير الى الله والسير الانفسي سير في الله لا معنى له اصلا
لان السير الافاقي والانفسي كلاهما داخلان في السير الى الله وهذا السير في الدائرة
الامكانية فقط والسير في الله سير في مراتب الوجوب من الاسماء والصفات الواجبية
وفي مرتبة الذات تعالى وتقدس وهذا السير بعيد من الافاقي والانفسي حينئذ لا نسبة
بينهما اصلا والسير في الله وراء الافاقي والانفسي فيتعجب فيتعجب السامع من
كلامهم بان هذا السير غير متناه حينئذ لا يقطع ولو بمدة خمسين الف سنة مع ان النفس

عمل الافاقي والانفس من الدائرة الامكانية فعلى قولهم لا يمكن قطع الدائرة الامكانية
ولا تتناهي الابعاد عندهم لان الابعاد متناهية بالبراهين القطعية كبرهان التطبيق والسلمي
وغيرهما ولا بد للمشايخ من التكلم بكلام فوق كلام القوم وهذا عيب كلي لان الشهود فوق
جميع البراهين فهذه الجماعة يتكلمون عن الماء بسرابها واذا كان احوال الكبار هكذا فلا عيب
لصغارهم ورعاية الادب عنهم لازم لنا ولكن رعاية حق الله تعالى واجب لان حقوق الله تعالى
فوق جميع الحقوق فلذا بنينا حقيقة المرام وركيكة الكلام بان السير الافاقي والانفسي كلاهما
داخلان في السير الى الله وهذه في الدائرة الامكانية والسير في الله هو السير في الوجوبية اي في
الاسماء والصفات لله تعالى فالمشايخ عينوا حرق الحجب الظلمانية والنورانية في السير الافاقي
فقط وهو الصحيح بعيد عن العقل بل للعلم حصول حرق نصف الحجب الظلمانية فيه فضلا عن
النورانية ويكون حرقه في السير في الله اي في مراتب الوجوب من الاسماء والصفات والذات العلية
تعالى وتقدس ويكون السير الانفسي متناهيا كالافاقي لكونه ممكنا وعدم التناهي في السير في الله
اي السير في ذاته تعالى وصفاته غير متناهية لانه لا امكان لقطع النفس الحادثة القديم وهذا
المشايخ النقشبندية جعلوا اول سيرهم سير الانفسي والسير الافاقي مندرج فيه وهو
اقدامهم من السير الانفسي الى السير في الله دفعة بطريق الجذب الالهي بل كان تربيتهم مشايخي
فوق السلوك والجذب لان نهاية السير الافاقي ونهاية الجذب نهاية السير الانفسي فاذا
وصل السير الافاقي والانفسي بنهايتهما فكيف يبقى السلوك والجذب فلذا يكون سيرهم
فوق السلوك والجذب ولاحظ المجذوب سالك وسالك مجذوب منتهى المرتبة الوجوبية
لانه ليس لها قدم ورأى الافاقي والانفسي لانهما وان وجد عمرا ابديا فرضا يقطعان هذا السير

الانفسي

الانفسي لزعمهما ان هذا السير غير متناه وجعل مشايخي هذا السير الانفسي اول
سيرهم لان الافاقي مندرج فيه وتربيتهم بالنسبة الذاتية ويكونون داعما مستغرقين
في الشهود وعبارتهم سفر در وطن كناية عن هذا السير الانفسي فلذا كان
طريقهم اقرب الطرق اليه تعالى ولذا قال النقشبند قدس سره ان نسبتنا فوق جميع النسب
السلوكية والجذبية والمراد منه الحضور الذاتي تعالى وتقدس في قلب السالك وقلنا ان
الولاية ليست لها قدم وراء الافاق والانفس والسلوك والجذب لان ماوراء هذه
الاركان الاربعة مبادي كمالات النبوة ومقدماتها فليست لها يد فوق هذه الاركان الاربعة
فالاصحاب واكثر الامم يتنعمون بهذه الدولة بسبب التبعية والوراثة للانبياء عليهم
السلام وبطريق الجامع للسلوك والجذب يقطعون المنازل البعيدة دفعة ثم يقدمون
في ماوراء الافاق والانفس ويخرجون من دائرة الظلال كليا ويقطعون السير الانفسي
مثل السير الافاقي في مدة قليلة وفي هذا الوقت يكون التجلي الذاتي الذي كان للآخرين كالبرق
دائميا لهؤلاء والمشايخ النقشبندية فيكون معاملتهم فوق التجلي البرقي سواء كان برقيا
او دائميا لان التجلي يطلب كونه من الظلية مع ان النقطة الواحدة منه عيب مثل الجبل
العظيم فمعاملة مشايخي بالمحبة الذاتية تعالى وتقدس فاذا حصلت هذه المحبة يخرج عن السالك
محبة الدنيا ويرتفع الاغيار كليا ويخرج الاوصاف الرذيلة عنه ويتخلق بالاخلاق المحمدية
والاوصاف المرضية فيحقق له مقامات العشر كلها ونحن نقول الهذا ان السير الافاقي داخل
فيما لا يعني لانه لا يخلو فيه من الالتفات الى الغير والاشتغال به بسبب المشاهدة لذوعالم
المثال ويكون هذا مثل الاشتغال برؤية وجه في المرآة فينبغي لصاحب الفراسة علم

اوصافه بغراسته ووجدانه من غير النظر اليها فكذا يلزم للسالك ان يرى بنفسه اوصافه في
ذاته ونفسه لان الآفاق وفي عالم المثال لان كل ما يرى في الآفاق له نحو للنوم وشبه للظل وشبه
الى الخيال كما يرى بعض نفسه قطعا او سلطانا فهو حينئذ ليس بقطب ولا سلطان لان القطب
من يتصف بالقطبية وكذا السلطان من يتصف بالسلطانية نعم استحق به لهما استحقاقا
بعيدا فهو من مقولة الاستعداد لا الفعلي فلا بد له من الفعلية الوقوعية وما هو حاصل
في السير الآفاقي فهو استعداد التزكية والتحلية فاذا لم تر نفسك في الخارج عن في السير الانفسي
مطهرة ومزكاة ومبرأة عن الاوصاف الرذيلة لا تعتقد بانها مطمئنة بل هي على حالها الاصلي
فاسع الى حصول هذه الاوصاف في ذلك بالفعل حتى لا تتجاوز من نقطة عالم الدنيا الى عالم
الآخرة بهذه الصفة لانه يسئل في القبر ويوم الحشر عنه بانك لم لم تخرج هذه الاوصاف
الذميمة عن نفسك بالسعي الى اسبابه وبطلب علاجه من طبيب حاذق دوائه ويحشر يوم
القيامة على الهيئة التي مضى عليها في الدنيا وعند تسليم روحه اليه واعلم ان الشريعة
صورة وحقيقة وصورتها عبارة عن اتيان الاحكام الشرعية بعد الايمان بالله ورسوله وبما جاء
به من عند الله تعالى مع وجود منازعة النفس وطغيانها وانكارها الذي هو جبلتها ففي هذا
المقام ليس الا صورة الايمان وصورة الصلاة وصورة الصوم وصورة الزكوة وعلى هذا القياس
سائر الاحكام الشرعية ولكن الله تعالى قبل من العباد هذه العبادات تفضلا منه ورحمة لهم
وهكذا اللجنة صورة وحقيقة فاصحاب محظوظون بصورة الجنة اي بصور فواكهها ونعمها
واصحاب الحقايق محظوظون بحقيقتها وهو محظوظيتهم بمشاهدة جمال الله تعالى دائما غير
ملتفت الى فواكهها ونعمها ولا بد لتحصيل هذه الكمالات الباطنية من التمسك الى صورة الشريعة

ذانك م

لانها

لانها امهات جميع كمالات الولاية والنبوة فكما لات الولاية تتابع صورة الشريعة وكمالات
النبوة ثمرات حقيقة الشريعة فالطريقة مقدمة للولاية فانه يطلب فيها نفي ماسوى الله تعالى
كليا حتى لايبقى في نظره شئ من الكونات فيحصل الفناء في الله وحينئذ ينتهي مقام الطريقة الى
نهايتها ويتم السير الى الله وهذا مقام الفناء ويقال له ايضا مقام النفي وبعده يكون الشروع
في مقام الاثبات وهي المعبر عنها بالسير في الله وهذا مقام البقاء فهي موطن الحقيقة والمقصد
الاقصى وبهذه الطريقة والحقيقة اى الفناء والبقاء يصير اسم الولاية للعبد وتصير
نفسه مطمئنة ومرضية وترجع عن انكارها وطغيانها وعنادها ويرضى مولاها عنها
والكراهة الجبلية لها لأنه فلا ترجع الى عنادها وهذا بعد تجلي الغالب الى الصلاح وقال
الامام الرباني المجدد الالف الثاني احمد السرهندي الفاروقي المراد بالجهاد الاكبر في قوله رجعنا
من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر الجهاد مع الغالب لان النفس مطمئنة لاشك فيه
وبعد اطمينانها يبقى الجزء الناري على تكبرها وانانيتها فاذا جاء الى الصلاح لاترجع الى
الطغيان والعناد فحينئذ يكون ايمانه محفوظا عن الزوال بفضله تعالى وقبل هذا الاصلاح ترجع
النفس عن اطمينانها اليه واعلم ايضا ان الطريقة والحقيقة متوسطتان بين صورة
الشريعة وحقيقتها وصورة الشريعة شجرة طيبة لكمالات الولاية فانها ثمرة صورة الشريعة
كذلك حقيقة الشريعة شجرة مباركة لكمالات النبوة فانها ثمرات حقيقة الشريعة فكمالات
الولاية مثل الثمرات الصورية فكمالات النبوة ثمرات حقيقة هذه الصورة حقيقة فلهذا كانت
كمالات الولاية صورة لكمالات النبوة فعلم منه فكما جاء الفرق بين صورة الشريعة وحقيقتها
من طريق النفس لان النفس كانت في الصورة على طغيانها وانكارها وفي الحقيقة صارت

مطمئنة ومرضية ومشرفة بالاسلام الحقيقي وهكذا جاء الفرق بين كمالات الولاية كما بين
وبين كمالات النبوة كالحقايق مثلا طريق الغالب لان طريق الغالب في مقام الولاية كان مبنيا على
الطغيان والانكار مثلا الجزء الناري مع وجود اطمينان النفس كان على دعوة الانانية
والتكبر وهكذا الجزء الارضي لم يكن نادما عما ذاقته مع اطمينانها وعلى هذا القياس سائر
الاجزاء الانسانية ففي مقام النبوة يكون اجزاء الغالب معتدلا خارجا عما جانبي الافراط
والتفريط ففي كمالات النبوة تمكين القلب واطمينان النفس واعتدال اجزاء الغالب كلها
ففي الولاية تمكين القلب فقط وبعد اللتيا والتي اطمينان النفس وانما قلنا كذلك لان
اطمينانها ما وجد لم يرجع الى طغيانها لا يكون الا بعد اعتدال اجزاء الغالب فلذا جوز ان
الولاية رجوعها عن اطمينانها الى طغيانها قبل اعتدال تلك الاجزاء فافهم فانه حقيق به
والعلم اذا كان النفس مطمئنة تلحق بالروحاني ويحل العقل حينئذ في عالم الاجساد
مقامها ويسمى العقل بالعقل المعاد وح يكون فكره كليا في الامور الاخروية ويكون فارغا
عن امر المعاش ويحصل له النور الذي اعطاه ربه اول الخلق وهذا نهاية كمال العقل والفلاسفة
كثر السفه جعلوا العقل محصورا في اربعة مراتب كما قالوا ان للنفس لها اربعة مراتب الاولى
ان تكون حالية جميع المعقولات بل هي مستعدة لها وهي العقل الهيولاني والمرتبة الثانية ان
يحصل لها المعقولات البديهية وتستعد لان تنتقل من البديهيات الى النظريات وهي العقل
بالملكة والمرتبة الثالثة ان يحصل لها المعقولات النظرية لكن لا تطالعها بل صارت مخزونة
عندها وهي العقل بالفعل والمرتبة الرابعة ان تطالع معقولاتها الكسبية وهي العقل المطلق
ويسمى معقولاتها عقلا مستفادا ثم العقل بالملكة ان كان في الغاية يسمى قوة قدسية انتهى

فهذا الحصر

فهذا الحصر ليس الا باعتبار التعقل والتوهم والا بالتحقيق كما لا يخفى على كشف صحيح
والهام صريح فانه مقتبس من انوار مشكاة النبوة والرجوع في السير هو الرجوع
العلمي بعد حصول الجهل والعود الفرقي بعد تحقق الجمع بل بعد تحقق جمع الجمع بتمام مراتبه
وحصول الاسلام الحقيقي بعد الشرك الخفي وهو الاشتغال بما سوى الله تعالى فلا غفلة
فهذا مذموم ومنهي بل المحمود ان يكون السالك مستغرقا بذكره تعالى ومحبته حيثما لا
يكون في قلبه محبة الدنيا وما فيها بل اذا اشتغل مثلا بالبيع او الشراء وغيرهما
من الكسب المباح لا يكون محبته في هذه الاشياء اصلا لكن يتوجه اليها امتثالا لامر
الشارع ولكون هذا العالم عالم الاسباب فهذا الاشتغال بهذه الحيثية عبادة وهذا
حال المتجردين واما العوام فيظنون مثل هذا الشخص انه ناقص محتاج الى الدنيا ولا يعلم
حقيقة الامر كما كان النبي عليه السلام بالاختياج وبالرجوع الى تحصيل الاسباب للمعيشة مع
ان الجبال قد قالوا اليه بلسان حالهم يا رسول الله خذ حوائجك ومطلوبك عنا حال
كونها ذهبا او نقرة لكن لم يلتفت اليها لكون الرجوع الى الكسب اولى وافضل من
الغيرة في اثناء الطيران نعم في وقت وقت للعقل يقتضي الوصول فيه الى النفس بحسب
الطيران في عالم القدس وتطلب المجاورة لها فيه فاذا كان مجاورا لها يكون القالب خاليا
عن المدركات حينئذ ففي هذا الزمان يكون التعقل والتذكر لصنعة قلبية بالذات
وبالاصالة بسبب ربطه للقلب الحقيقي وحقيقة الجامعة قوله ان في ذلك لذكرى لمن
كان له قلب او القى السمع شاهد له وح يكون القلب نفسه متجردا وح يكون معاملة السالك
بالقلب ويكون اجر الناري الذي كان منشأ الظهور ابدا اناخير منه مطيعا ومنقادا

للنفس المطمئنة وح يتشرف بالاسلام الحقيقي وينتزع عنه الخلعة الابليسية
ويكون ح نائبا مناب النفس المطمئنة وهذا بعد مجيئه الى الصلاح كما بيناه آنفا والا نفس
فان هذه الرسالة وان قلت جسما لكنه كثيرة وكبيرة نفعا ولبا فكان في القالب خليفتان

احدهما المضغة فانها خليفة للنفس الناطقة والجزء الهوائي له مناسبة للروح البضعي

للقلب الحقيقي وحقيقة الجزء الناري فانه خليفة ح

فلذا اذا وصل السالك عند عروجه وطيرانه الى مقام الهواء يعتقد السالك حقانية هذا
الهواء بسبب كمال لطافته وهذا الاعتقاد منه باطل فاذا وصل الى مقام فوق هذا المقام
يظهر كون هواء فح يتشرف بنوع الاسلام الحقيقي وهكذا في مقام الروح لكن الخلاص
عن هذه الفتن في اثناء السير والطيران يكون بتوجه الشيخ المقتدى به فهو يجره الى مقام
فوقا والجزء الارضي فهو اعظم اجزاء هذا القالب فان كان طاهرا ومزكاة عن الدناءة
والحساسة بسبب عروضها له يكون حاكما او غالبا ومشرفا في هذا البدن ويكون سائر اجزاء
البدن تابعاله ففي هذا الوقت يكون معاملة السالك واصلة الى نهايته وهو الكمال الخاص
فاذا وصلت معاملة القالب الى نهاية الكمال يكون الروح والسر والخفي والاخفى والقلب
والنفس والعقل متوجها الى الحق تعالى ومعرضون عن القالب بالكلية ويكون القالب
ايضا متوجها بكليته الى مقام المعبودية فالرجوع برابته اى باخوانه متمكن في مقام الشهود
والقالب راسخ في مقام الطاعة والعبودية وهذا المقام مقام الفرق بعد الجمع والروح مع
جميع توابعه رجوع فيه الى عالم الخلق لدعوة الخلايق الى الله تعالى ويظهر في الروح هنا حكم القالب
ويكون ح تابعاله حتى يصل الى مقام الكمال فان كان القالب حاضرا يكون الروح ايضا حاضرا
وان كان غافلا يكون الروح ايضا غافلا سوى وقت الصلوة وسائر العبادات لانه لا يكون حينئذ

غافلا

غافلا وان كان الغالب غافلا فرجوعه بهذه الكيفية في هذا المقام رجوعه الى مقام الدعوة فهذه
الغفلة سبب لحضور الجمع الكثير فالغافلون غافلون عن هذه الغفلة والحاضرون جاهلون
منا هذه الرخصة وهذا من قبيل المدح بما يشبه الذم ولا يصل اليه فهم القاصرين عن حقيقة
فهذه الغفلة هي الغفلة التي كانت بها خواص البشر افضل من خواص الملك وبهذه الغفلة
يصل السالك الى مقام الولاية ومنه الى مقام النبوة وبها يترجح الصحو على السكر وبهذه
الغفلة يتفضل قطب الارشاد على قطب الابدال وهذه الغفلة وان كانت تنزلا بحسب
الصورة لكنها ترفع لجهة الحقيقة وبها يشبه الخواص بالعوام حتى تحقق الافادة والاستفا ده
بينهما وان قلت ما الحكمة في ظهور ما ذكر في كمال الشيخ من المكر وهفا في بعض احواله حيث يرى هذه
الاشياء والشرع منه الغير قلت هذا علامة كماله ومنفاه كما ان الارض المستوى سطحها اذا
وقع فيه شيء من المرتفعات منه يرى اسرع بخلاف الارض الغير المستوى سطحها فان التضاريس
كثيرة فيه مع انه لا يرى فكذا الشيخ الكامل اذا وقع منه شيء قليل يرى في هذا الآن لانه مخالف بصفة
مخالفة كلية وبينهما ضدية والاشياء يعرف باضدادها فاما العوام لا يرى فيه هذا العيب
لان جميع افعاله عيب وهو صفته فكيف يمتاز هذا من ذاك الارض اي التضاريس
فافهم فانه نفيس واكثر الناس غافلون وايضا اذا حصل وصدر هذا العيب في اهل الكمال
يزول سريعا كالخط الحاصل في الماء فانه ينضم بمجرد ضربه وشقه بل هم اشد رقة ولطافة
منه واما في العوام كالخط الحاصل على وجه الارض فانه يزول الا بعد زمان كثيرا وبعلاج الا
فافهم فانه اذا كان لك الخبر من بواطنهم تتحير عقلك وايضا اذا سرى الخطرة على الخواص لا
يأخذ الا قالبهم ونفوسهم دون القلب والروح والسر والخفي والاخفى بخلاف العوام فانه

يأخذ قالبه ونفسه ولطيفة من القلب والروح والسر والخفي والاخفى واما خواص الخواص
يأخذ القالب فقط وهذا لا يصير رسلا وهذه الظلمة في العوام موجب للنقصان والخسران
واما في الخواص فموجب للكمال والنضارة فظلمة الخواص تنزيل ظلمة العوام وتصفى قلوبهم
وان لم تكن فيهم لم يبق المناسبة بين الخواص والعوام فلا يحصل الافادة والاستفادة بينهما
وهذا منافي للحكمة واعلم انه قد يعطى الكامل الناقص الاجازة بتعليم الطريقة وهذا ليس
بمنافي للافادة والاستفادة لان يد الناقص يد الكامل لانه واسطة في الجملة لارتباط السالك
له فمجرد الحجبة لا يحصل له تربية النفس فلذا يلزم عليه رعاية الامرين فيه احدهما محبته
شيخه والآخر الاستقامة في الشريعة والتمسك بالسنة السنية فاذا لم يكن تقصير
في هذين الامرين لا يصل الضرر اليه ولو كثيرا وان كان في واحد منهما فضلا في الامرين لا يحصل
له معرفة بل يبقى تحت تصرف الشيطان ولا علاج له سوى الخسران الابدي وقال الامام الرباني
المجدد الثاني احمد قدس سره ان شقاوتك في رد شيخك عن تربيته ونظره عياذا بالله
تعالى ورضاء الله تعالى في رضائه وحقه اولى من حقوق الابوين لانه سبب للحياة الحقيقي وهو حياة
القلب بخلاف الابوين لانهما سببان للحياة الصورية والظاهرية فافهم منه حقوقهما
واعلم ان مبدأ تعين خليل علي نبينا وعليه الصلوة والتسليم بالاصالة التعين
الوجودي وهو التعين الاول ومركز هذا التعين مبدأ تعين خاتم الرسل عليه وعليهم الصلوة
والتسليم ويكون مبدأ تعين اسرافيل عليه السلام هذا التعين الوجودي ومبدأ تعين كل نبي
ورسول حصة من حصص هذا التعين الوجودي ولابد كل نبي نصب من هذا التعين
الوجودي بركة متابعتهم لنبيهم فبهذا يصل كل واحد منهما الى الحق جل شأنه واعلم ايضا

ان صفة

ان صفة العلم كانت في مرتبة تفصيل هذا التعين الوجودي وصفة العلم وان كانت
حصة منه لكنها كانت له جامعية صار نفس الوجود الجامع لجميع الحصص وله ايضا
اجمال وتفصيل فاجماله في حكم مركز الدائرة وتفصيله في حكم محيطها ثم مركز هذا التعين
العلمي وهو اجماله ظل لمركز هذا التعين الاول الوجودي وبهذه العلاقة عبنوا الجماعة
ان مبدأ تعين حضرة خاتم الرسل عليه وعليهم الصلوة والتسليم اجمال صفة العلم بل هذا
الاجمال ظل مبدأ تعينه وهو مركز التعين الاول الوجودي فكانه ان وجود هذا الاجمال
العلمي مبدأ اول له فحاصله ان مبدأ تعينه شبان مركز الوجود ومركز العلم والمرتبة
التي فوق هذا الاجمال فهي مرتبة اللاتعين واسم الحيوة باعتبار جامعيته صار مبدأ التعين
الملائكة للعليين وروح القدس له مناسبة بالملاء الاعلى فلذا كان له نصيب منه والمهدي
عليه الرضوان لما كانت له مناسبة له كان له نصيب منه والصفات الثمانية وقعت في مرتبة
التعين الثاني بالنسبة الى التعين الوجودي فيكون كل واحد منها مبدأ تعين كما في سائر
الانبياء الكرام فالعلم مبدأ تعين خاتم الرسل عليه وعليهم الصلوة والتسليم والقدرة
مبدأ تعين عيسى عليه السلام والتكوين مبدأ تعين آدم عليه السلام وجزئيات هذه الاسماء
الكلية مبادي لتعينات سائر الانبياء والاولياء الذين كانوا على قدم نبي منها فمبادي تعينا
تهم جزئيات لجزئيات الاسم الذي كان مبدأ تعين النبي الذي كانوا على قدمه وهكذا تعينات
سائر المؤمنين جزئيات لجزئيات هذا الاسم الذي كان مبدأ تعين النبي الذي كانوا على قدمه
فنهاية الدائرة الوجوبية منتهى هذا التعين وتشخيص المقامات بالخطرات انما يكون لصاحب
الكمال حيث ليعلم بالتوجه الصادق ان السالك في الولاية الصغرى او الكبرى او العليا والملأ

الاعلى اعلم ان الخطرات النفسانية والتعلقات الابدانية سرى اولا الى القلب ثم الى
اللطائف الاخرى بترتيبها فاذا حصل الفناء والبقاء في كل لطيفة مثلا اذا حصل في القلب
ارتفع منه الى الروح ومنه الى السر ومنه الى الخفى ومنه الى الاخفى وحينئذ يكون السالك في
الولاية الصغرى ولكن انتقال الخطرات منها الى الاخرى باعتبار اتمام الفناء والبقاء في كل لطيفة
منها وبعض الناس يقوم في مقام القلب فقط عشرة سنة او اكثر وقس على هذا سائر
اللطائف الباقية ويجيء من كل لطيفة النسبة الذاتية وبعضهم يجوز من هذا المقام في طرفة
العين الى مقام فوقه كما في المجذوب بين المقربين واذا انتقل الخطرات منه الى الدماغ فيكون في الولاية
الكبرى واذا كان الدماغ وذكر السلطان صافيا حينئذ للخطرة فيه اصلا فيكون في الولاية العليا
والحلة الاعلى وتشخيص هذه الحالات شأن الرجال لا النساء وشأن الاذكياء لا الاغبياء
فافهم ولا تقصر فلا تكونن من القاصرين والاكتفاء بالظاهر دون الباطن تقصير واعلم
ان الكمال المعتبر هذا في المقام التفريق الكامل لا الناقص لانه لا يخلو احدهما من السكر والجذب
فهما قريبان الجهل واذا نزل الى مقام الدرجة يحصل للسالك الصحو التام فالحاصل اذا صعد
الى النقطة الاخيرة الفوقانية النسبية الحقيقية يحصل له السكر بغلبة الجذب الالهي وسمي
هذا المقام مقام الجمع او جمع الجمع اذا وصل الى النقطة الاولية فاذا نزل منه يحصل له
نوع وامتياز ونوع علم فيقال لهذا المقام مقام التفريق الاضافي واذا نزل الى الحضيض
يحصل له التفريق الكامل فيحصل بطمئن قلبه ونفسه لكن يحتمل رجوعها عنه فاذا نزل الى النقطة
الاسفلية تحت الحضيض تطمئن نفسه فيه لا احتمال رجوعها عن اطمينانها لان جميع
اجزاء القالب جاء الى الصلاح حينئذ حتى الجزء الناري وهذا الكمال المخصوص للسالك

المجذوب

المجذوب والفرق بين المجذوب السالك وبين السالك المجذوب كثير لان السالك
المجذوب له زيادة في المعرفة على المجذوب السالك وفي المحبة على عكس ذلك لان
المجذوب السالك ربّاه الله تعالى سبحانه من اوّل الامر الى آخره بمحبته الذاتية وجذبه الى
جناب قدسه بعناية الكاملة ونعني بالمعرفة هنا المعرفة المتعلقة بالتجليات الافعالية من
معرفة الاشياء الكونية والصفات الاضافية الالهية واما المعرفة المتعلقة بالذات تعالى
وهي عبارة عن الجهل المتعلق بالصفات السلبية التنزيهية وهي مشتملة على الخير كله والمعرفة
المتعلقة بالصفات الذاتية الموجودة المتعلقة بالشيون الذاتية فالمجذوب السالك
احقّ بها اولى لحصول زيادة تفاصيل المعارف المتعلقة بالمقامات العشرة من الزهد والتوكل
والصبر والرضاء وغيرها فاما السالك المجذوب حصلت له المعارف بتفاصيلها لانه قطع
تلك المقامات مفصلة وجاوز عليها مرتبا فعرف فائق كل مقام تفصيلا بخلاف المجذوب
السالك لانه طويت عنه نظم تفاصيلها ولكن حصلت له زبدة كل مقام وحلاصة فعلم
منه ان السالك المجذوب اتم في المعرفة من المجذوب السالك لحصول المعارف بتفاصيلها
في المقامات العشرة واما المجذوب السالك اكمل واتم فيها باعتبار الزبدة وهو المحبة الذاتية
والعوام يظنون عكس هذا لانه اتم توكلا وصبرا وتجردا منه فلا يعلمون ان تعلقه بالاسباب
عين الكمال وعين الاطاعة لربه لانه مأمور بالكسب لكونه هذا العالم عالم الاسباب
فحين يتوجه على الاسباب توجه الى الله تعالى لانه قلبه اوسع من العرش فلا ضداد
بين الاشياء بالنسبة اليه بخلاف المجذوب السالك لانه قلبه ضيق بالنسبة اليه
لانه ما نزل الى مقام الدعوة والارشاد بل بقي في الجمع والجذب ولما السالك المجذوب
نزل منه اليه ورجع الى عالم الاسباب فلذا احتاج الى الاسباب كما هو ادب الا
بنياء

والمرسلين كما بينا فيا اخواني لا تكتفوا بالظاهر عن الباطن وبالقشر عن اللب
وبالمقدمات عن المقاصد لان المطالب الاعلى والمقصد الاقصى وروى عن الحسن قال
العلم علمان فعلم في القلب فذلك العلم النافع وعلم على اللسان فذلك حجة الله عز
وجل على ابن آدم رواه الدارمي وعن ابي هريرة رضي الله تعالى قال حفظت من رسول
الله صلى الله عليه وسلم وعائين فاما احدهما فبثثته فيكم واما الاخر فلو بثثته قطع هذا
البلعوم يعني مجرى الطعام رواه البخاري والمراد منا هذا العلم المستور العلم للمقاصد الاصلية
الباطنية ويسمى هذا العلم بعلم المكاشفة وعلم الوراثة وعلم الحقيقة بحكم حديث من عمل
بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم فالعلم الظاهري والباطني فانهما بمنزلة البدن والروح وبمنزلة
الجلد واللب فالملازم الخروج من المبادي الى المقاصد ومنها الى الحقايق لان العلم الظاهري
من غير العلم الباطني بمنزلة البدن لا روح له وهكذا العلم الباطني من غير الظاهري بمنزلة
الروح لا بدن له فالملازم بينهما ثابتا فالمكتفي باحدهما نادم والجامع لكليهما شاكر على
الله تعالى وتقدس تمت هنا

ختم الخواجه

يدعون اولا الى الله تعالى ثم يقرؤن مثلا سبعة مخلصين سورة الفاتحة مرة ثم يصلون مائة مرة
على النبي صلى الله عليه وسلم ثم يقرؤن سورة الم نشرح سبعة وسبعين مرة ثم يقرؤن سورة قل هو الله
احد الف مرة ثم يقرؤن الفاتحة سبعة مرة ثم يصلون على النبي صلى الله عليه وسلم مائة مرة ثم يدعون
الى الله تعالى بما شاؤوا ويهبون ثواب هذا الختم الى روح النقشبند قدس سره ثم الى جميع حضرات
المقدسة المعينة ارواحهم بهذا الختم

ختم الامام الرباني

ومنا اراد دفع البلية ودفع شر الظالمين او اراد حصول المقاصد الدنيوية والاخروية يصلي

على النبي عليه

يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم مأتي مرة ثم يقول لا حول ولا قوة الا بالله تسعة وتسعين
مرة ويقول في آخر المأتي لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الى خمسمأتي ثم يصلي على
النبي صلى الله عليه وسلم مأتي مرة فيكون العلي العظيم خمسة مرة في خمسمأتي لان العلي العظيم
لا يذكر الا في آخر المأتي فاذا قرء هذا الختم بالوضوء ومستقبلة القبلة يحصل
له الترقي الباطني ويحصل له مرادات الدنيوية والاخروية وهذا مجرب وورد كبير عند هؤلاء
المشايخ الكرام بعد المراقبة مخصوصا اذا قرء عند دفع البلاء ودفع شر الظالمين يخرج مطلوبه ومقصوده من غير تراخ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حول ولا
قوة الا بالله دواء من تسعة وتسعين داء ايسرها الهم رواه البيهقي تم

ختم بزرگ سلسلهٔ خواجگان عليهم الرحمة والرضوان

نقل اولنمشدر عبد الخالق غجدواني وخواجه بهاء الدنيا محمد نقشبندي وسلطان العارفين
بايزيد بسطامي وشيخ ابو الحسن خرقاني قدس الله ارواحهم پير مرشد دركه هر كم بخشنده
وجمعه وسبتاكيه سي على التوالي عشا نمازندن صكره اينله هر مشكل اولورسا الله كريم
اذنيله حل اولوب مقصودي حاصل اولوب بو قاعده اوزره اول پاك ايدوب الله ايچون
ركعتلو نماز قيلوب ثوابني حضرت رسالتپناه صلى الله عليه وسلم حضرتلرينه بخشلايه واندن
صكره ايكي ركعتلو نماز قيلوب ثوابني ارواح خواجگانه بخشلايه اندن صكره مشكل
كشفا اولمامسنه نبيا ايدوب يتمش بك كره لا اله الا الله ديه واندن صكره آدم عليه السلام
باشلاب محمد عليه السلام حضرتلرينه قدر انبيا واريه وقدر آدي بللو اولياء واريه جمعي نكن
روحلرينه بخشلاب ايكي ركعت نماز قيلوب خاجتلرندن انشاء الله تعالى مقبول اولور تم

وهب ثواب هذا الختم الى روح الامام الرباني المجدد
للالف الثاني اعني الفاروقي السرهندي

طه
ولا حول دل عاليقي التدبير لطفا وانتا و اثباتم له
عز وجل هذا مغز قوله اسلم تسلم و استسلم
اي فوض امور الكائنات كلها الى الله عز وجل وا
وانقاد هو نفسه فقوله يقول الله تعالى جزاء
الشرط محذوف اي اذا قال العبد هذه الكلمة
يقول الله تعالى لملائكة المصابيح

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من قال لا حول ولا قوة الا بالله كان عاصما
بالله يقول الله تعالى اسلم عبدي و استسلم رواه
البيهقي في دعوة الكبير

دل

ونقل حضرت بعض الفضلاء ان البعض من اهل السلوک رؤیته فرمودند
او تخیر الشروع للامر فی خیریته وشریته استخر واذا هذا الامر لکونه سنة النبی صلی الله علیه وسلم
وصلوا اثنتی رکعة وقرؤوا فی اول رکعة بعد الفاتحة قل یا ایها الکافرون وفی رکعة الثانیة بعد الفاتحة
قل هو الله احد وبعد فراغه من الصلوة قرأ هذا الدعاء اللهم انی استخیرک الخ ولکن بعد قوله
ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری یقول فاصرفه واصرفنی طریقا
احبابی واقدر لی اینما کان اخیر انک علی کل شیء قدیر پس برهمان طهارة میخوابد شد
البته در واقعه خیر وشر آن آمر دیده شود ولکن اینا نوع استخاره جز ارباب ریاضات واهل
سلوک را نرسید وبعض از مشایخ گفته اند هرگه وقتا خواب با تقدیم شرایط واداب
اینا اسمای الله صفتا بار بخواند حق تعالی آن کس را اسرار عجایب عالم غیب نماید اسمای الله
اینست یا مظهر العجایب یا معلم الانسان ما لم یعلم
علمنی من علمک سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت
العلیم الحکیم حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم اللهم باسمک اموت واحی والیک المرجع والمآب
والمنتهی یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام غریب الروایة

اگر استخاره قبلیه حضرت خواجه ها واحی والدینا گفته پس اول اوج صلوة واوج
مرتبه سورة اخلاص وبنیه اوج مرتبه درود واوقیه موندیا صوکن الکرسی کوتا رب تنا اوقیه
سز جهار تکبر خانیه سز وبولیه اینه سز که الهی بوا وعود قیم درود وسورة اخلاص لنکن

نوابین

نوابین بنشسلادیم حضرتی حضرت نقشبند نکن روح شریفلرینه ویا حضرت بهاؤالحق
والدین خدای تعالی ایله بوبچارنکن آرامنده وسیله بولغیل وبویوقومدا معلوم قیلغیل که سنکن
طریقیدین بومذکور کوشی قاشنده بهره بارموایرکان دیو وینه خدای تبارک وتعالیه
متوجه بولوب مناجات قیلسه رواید سنکه الهی دوستونکن حضرت بهاؤالحق والدین طفیلنده
بویوقومدا معلوم قیلغیل که طریقه خفیه سنده بوعاجزبنده کا بومذکور قاشنده بهره بارمو
ایرکان دیو موندوکن صوکنده بهاؤالحق والدینی رابطه قیلوب کوکلکزنی باشقه طرفقه
یبارمایین یوقوغه بارامسن وهرنه کورسنکز هیچ برکشیکا سورمایین استخاره بیورغانچ
کشیکا سورمامسن ینه اهل سلوکا اوچ نرسه لازمدور اوّل طهارة اوزره بولمق
ایکنچی هروقت حضوری نسبتا کلمه صاقلامق اوچنچی حرامدین شبهه دین ساقلانمق اگر
براؤکا توجه بولسانکز قبله قرارسن اماتوغروسنه قرارسن اکندکی ایتین ملاحظه قیلمانکز
قبلینکن اوسته الله دیو بتلکان درشول الله لفظی اوسته قرارسن الله تعالی نکن تمام
ذات مطلقه تصور قیلمانکز برله اما محکم قرارسن کوکلکزنی اورکا اورونغه قویمانچه اوشاندق
اورکا ذکرلارکا توجه بولنکن فائده یه اماّ اورکا ذکرلارکا الله لفظین اورکن یازارسن اماّ
صادق خدا یولنده کویکان بنده بولسه قاتیار مغای سن یوقاری اورکانچه استخاره کا بیورسن
اگر یول برماسه یینه کاهی بیورسن اگر استخاره سنده بولغانچه بنده بولسه آنکن اشکا
شروع قیلسه سن رابطه آلوا برلن یوقاری اورکانچه بولاسن اماّ اگر استخاره سیه یول
برماسه قاتیارسن بزنکن قاشنده بهره یوق ایکان دیو اما ذکرکا توجه بولغانده تیز تیز
اورندورمیه سن بحق راک بولغونچه یوروسه سن موندین صوکن اورندورسه اگر استخاره

بول بروب واخل قلب كزنه توبه قلدره اجمالا يعني آيروب آيروب توبه قلدريسن بريوي ايدره
خفيه كناهيدينا جلي كناهيدينا خدانه خفي شريك قاتودينا جلي شرك قاتودينا توبه قلديم ديو ايدره كز
بويولغه توبه سز آياق قويماق فايده قلماز اكر توبه يي آيروب آيروب تعلد رسا كز آدم نكناه اعلاي شيطان
اولوب طلب ديناقالور بورنده طالقم در ينه مريدكا ادبلري اوكرانسون ادب سز قبيح
آدمي مريده كار ايتمامك در يزنكناه اولتورماسون يوني كيا تو نخي قرا ماسون آلديده قوغه
كولماسون آرنكنه آفتابه سيي برلن طهارت قيلماسون هر تورغان طراقه تو فكر ماسون آياقين
اوزاتيب ياتماسون هر نكنه آلديده اوزكاسيني برله مشغول بولماسون تابواشلرني اوزينه كلتور
مراديغه يتماس ينه مريدكا بلدرسون طهارت بزركلر سنتنه تابع بولماقدر مريده تابعلاردر
سنتكا كار ماينه مراديغه ايرماس شمك محالدر ديو ينه هيردوام باخبر بولسون مريدي دوام باخبر
بولسون باخبر واوبولماسون ينه معلوم اولسون اهل طريقه ذكرلرنده قبض روحي بروكلرنده
بسط روحي بروقبض ديو اشيه نكنه تو توشمه ايتورلار بسط ديو اشيه نخشه قبض
ايتورلار قبض خفا بولماقدر اكر كاره بسط خوشي بولماقدر اكر كاره اما اشيه نكنه ترقي
لكسي بوايكي نرسه يبلدور ينه غفلت سيبلدر آنكنه اوچون اكر قبض بولسه غفلت
بولسه آدمي استغفار تلاردن اشيه ترقي تبار اما فرشته لاردن غفلت بولدقدر آنكچون
الاردن ترقي يوق بغلانمش در ينه اهل طريقه دوام خداي تعالادن تلامك حاجت
درسلار تورب دعا قيلوب بغلامق كرك شايد خداي تعالاسنه بندم مهربان
لق قيلوب مراديغه تيكورر ينه اكر استخاره دايا يوقودايا مراقبه ده نرسه كورر
آق كورسه ياسوكورسه ياحوض كورسه ياسو ديورسه ياآي كورسه ياكولدز كورسه

ياقويانش

یاقویاشی یا بلند جایده کورسه یا اورن یلانقاچ کورسه بونلار رحمه سی ولایه صغری علما
لاری یا ربو کورسه اولتورسه یا یومو قلاردینا کب آسه یا باشنه جا یوب یارسه لار اورن
اولدرب تاشلاسه لار یا ماچی کورسه یا یرتقوچی حیوانی کورسه اوری آنکا غالب کلسه
یا اولتورسه یا بلند اوریدینا تغلب اعضالاری سنسه یا امام بولغانی کورسه یا طغه
منوب منوب یوروکانی کورسه یا آطی سوغه توشوب اولکانی کورسه یا اوریده اولکانی کورسه
اُشاندا جانوانی کورسه بولار رحمه سی ولایه کبری علما مثلاری در بلار رحمه سی یخشی دور
اشی نکاح ترقی بولور دیدر اگر قارا کورسه یا سوغه توشایم دیو یورسه توشسه آما ساتیر
بر له اراده باقو کورسه یا تمر کورسه مونداغ نرسه خفه لکدر ستخاره سی یول برمکا نلکیدر
یینه بلماک کرک مریدنکه هر صفته کاها خفالوری بزر ظاهر ینه قارا رکوب کب اورا در
کوب یورید کولار آشیخ دراوینای دردیب مولار رحمه سی وسوسه دینا در دیو بلینه
اما ظاهر نکه خلق کاها موندا قا آدمیلر نکه اخلاصی قاینسه اوحوندر آنوکه اوحوآنلار غه
اورنلار ینا کرسه قلما قا واحیدر اما مرید نرسه کورکان بولسه موندا غلار غه اخلاصی
قاینمان نفی اثبات دیو کلمه لا اله الا الله نی ایتولار موسی مبتدی لار اوحون قویلغانذر
متوسط لار غه قرآن اوقوده فایده در منتهی لار کا نماز اوقوده فایده در اگر منتهی اوغلان
صوکنی نماز نافله کوب اوقوسه کرامت کوبی شوندید راوکا بزر کلر نماز نافله کوب
اوقوغانلار در حضرت ایشان حلال شوبوکه اوحون کرامتی در یینه ایتولار کم ذکر قلب
نکه جاری بولسه فانی بولسه بینه هیچ کرامتی یوق دیب لار شوبوکه اوحون حضرت نبی صلعم
ایتدیکه منم امتم نکه صالحلری اسرائیل زمانندا نبی لار تکیدر آنکیون آنلار اولکان

اولوکنی ترکوزه ورابدی ایماس بتش کوندیا صوکی یه اولار آقا بوتریکان کولکل هرکز اولماس
ابدی اولوب آقالوریه دوام دعا قیلغانده آلهی کمالاته براحلا صمغ تام قلوب اشلرمغ ترقی بیراشلر مغ
مهربانلیق آخرخاتمه ایمان بیرقیامتده دیدار بیرمیوخدای تعالی دیا تضرعلار بریله تلکای
یه نفی اثبات تلکا قاعده سی اول تلغ یوقاروغه یاپشترغای یه آغزی کوزنی یومغا صولوقنی زیرنافغه
باغلاغا ایتوبارای بروکلمه لرنی زیرنافدان تارتیب ذکر روح ذکر سلطان آرقلی باشه تکا اوستنه ایرشتوکا
موندان الله نی اوکنی طرافغه ذکر سرذکر خفی اخفا اوستیکه قویغا امّا موندین صوکی الا الله نی ذکر
قلب اوستیکا قویغای امّا طاق طاق اینکای جفت اینکای اوشیونکا اوچون بوذکرنی وقف عددی هم دیلار
یعنی صانلاری غه موقوف هرقچان صولوقی طارقسه بیرکای کولکلدان محمد رسول الله نی هم اینکای یه
بوکلمه نکا معناسنی هم تصور قیلغای یعنی بوقدوریم مقصودیم سنوکا پاک ذاتکدان اورکا دیو
امّا ذکرنکا آزی اوچدرکوبی یکرمی بردوهرقچان صولوقی آله باغلاغای یه اینکای موندین صوکی
یه نکرار تبکرار اینکا بوذکرنی صیقل ذکر دیرمشهی کا نوع رعایه نورد دیکان لار یه نفی اثبات نی
حضرت علیه السلام حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی کا که سلسله نکا باشه دُریادیر کانلار اینکان لار
ای خواجه سوغه جوبغیل نفی اثبات نی مشقا قیلغیل بس بلماک کرک طریقه لار اکچنده بلندرک
یغنه مقدم راقار راست راقا حرمتلار اقا نوفیق یغه کلتورکوچی رک مسلمان قیلغوچی محکم راک حبس
لار دیا قورقودیا ایمین راک حضرت نقشبند قدس سره عالی طریقه خفیه درکه یه بلمک کرک بو
طریقه خفیه حضرت خواجه بهاؤالحق والدین خدای سقا دیا تلا بدرایتوبدوریا یرمنکا بوطریقه عالیه نی
بردکی حکم اجلاص بریله داخل اولمنکا البته واصل بولسون موندین صوکی نذاکلدی یا بهاؤالحق
والدین مقصودکنی بردیم طریقه خفیه کاهکم توزک اجلاص بریله داخل بولسون البته منکا وابرولغا

دیب

دیب بس مولدای طریقه شریفه قدر دریا بلماک کراک والله یه بلمک کراک علم باطنی دانمی اولان
مقامنه اولیکنجی مقامنه ولایه صغرویه دیرلار مونوک مغیاری بشی لطایفنک فنالنه دراکر بو
بشی لطیفه فنا بولسه آدمی خدای تعالی جانبنه ایلله منک یللقایول سیر قیلمغه بولور اکر آدمی سیر
کشف اول همه سنی کورب اوتار اولیکنجی مقام فنای قلب دیر بو مقامده اولان منک یللقایول سیر
قیلور حبس لار مقامی اوشبو دار ایکنجی مقام فنای روح بولنده یه اولان منک یللقایول سیر
قیلور کشف قبور مقامی اوشبو دار اوچنجی مقام فنای سر بولنده یه اولان منک یللقایول سیر قیلور تور
مقام فنای خفی بولنده یه اولان منک یللقایول سیر قیلور بشنجی مقام فنای اخفی بولنده
یه اولان منک یللقایول سیر قیلور بولنلار همه سی ایلله منک یللقایول بولدی بولنلار ولایه
صغری دیرلار بو ولیلار مقامی دور التنجی مقام ولایه کبری در دیرلار بو پیغمبرلار مقامی دور
مغیاری اولی فنای ذکر سلطانلاندور فنای فی الرسول اوشبو نده در یعنی رسولغه محبتی آرتنور دوام
مراقبه ده تو شده کور اخری فنای ذکر نفسی در بو یتنجی مقام دور اما ولایه کبری نکنک اولوغلوغی اول یعنی مغیار آخری
ولایه صغری قاشنده اول ولایه صغری محیط دریاسی نکنک برباحی کبیدور ولایه کبری همه قراو
برله یه بو ولایه کبری نکنک تمام قیلمغان سلوک تمام قیلمغان اولورانو کچون بیتی ذکر فنالنه یتمغه مقامدور
یه مونوسیاصوکنی آدمنکنک عناصر اربعه سی فنا کلور یعنی اوتغه صوغه یلیکانو قراغه بولنلارنی
عناصر اربعه دیرلار سکزنجی مقام فنای جزئناری دیرلار یعنی اوتنکنک فنالنه مونی ولایه
علیا دیرلار بو مقام نکنک اولوغلوقی ولایه کبری نکنک قراو برله ولایه کبری یه برباحی کبی اولوب قالور
محیط ولایه علیانک قراو برله توقوزنجی مقامنی کمالات نبوه دیرلار بو شو برلاییلنک فنالنه دوددور
زیاده شریعتمامدر بو یه اوشاندا قاولور ولایه علیانک قراو برله اونونجی مقامنی بقا دیرلار

بولوخواجه در موندا فنا بولماس تعالا بولور تعالا نگ معنا سی خدا دینا اوزگانی یوق کورر اگر کورسه علم
اولونغ کورر اولونگ کورر کوجه لار کی منا خدای نگ بنده سی من دیر یوقطب لار مقامی موندین صوک
مقام رضا کلور یوز یاد اعزیز الوجود در منکدین برو کا بولور یعنی موندا هرنه کورسه تیکو اولسون شدا
اولسون هم سینه راضی ولور خدا دینا کورر بولار نگ اولوغلوقنه نسبتا بولمار فنای فی الشیخ دیو ولایه
صغری نگا آخری در ولایه کبری نگا آولنجی ایتورلار بو مقامده مرید نگ برینه اصلا حق آرتور زیاد امجی کوب
اولور دوام ایقیه ده بو وجه ده برنی کورر حق کورماینجه تورالماس دی اولور شول فنای فی الشیخ سببا
آدم فنای فی الرسول غه عروج ایدار کم اول ولایه کبری نگا آولنده در

وبعد بلمای کرک اکر طریقه نی بعض خانه لار کلوب التماس ایتسه لار محروم قیلماق اکر اکمار اکر نه محمد دینا
بولسه بو یوزنه قرا سیاه پرده آرقلی دو توجه بولغای اکر خاسه بولسه طریقه نگا احوالدال لذتلرینا بیان
قیلغای قورقمغای شاید طریقه برکا نده فسق دینا قمغای
طریقه تورتا نوع در بری عبد القادر جیلانی طریقه سیه اسمی قادریه در بری معین الدین سجزی طریقه
اسمی چشتیه در بری نجم الدین الکبری طریقه سیه اسمی کبرویه در بری خوجه بهاء الحق والدین طریقه سیه
جمله طریقه دینا اولی در اسمی نقشبندیه در سبع اوستاد

معلوم اولسون خلیفه کا توجه بولسه ایشان لرنی تحشده اوزنی خیال قیلوب توجه بولغای ایشانلرنی
اوکا تلقین قیلغای اکر فیض فیض بولسه رابطه قیلسه در وقتا توجه بکوکل ایشان حضوریده بار
شوندای اوزنی حضور ایشانده بلوب توجه کا حاضر بولغای ودر توجه ایکی نوع اول اوز قلبینی الله
لفظی برله نوشته تصور قیلوب وموندین کین متوجه علیه نگا قلبنی الله لفظی برله نوشته تصور وهوشی

برله توجه بولغای

برله توجه بولغای معنی متوسط منتهی کا قیلغای ایکنجی نوع مبتدی کا مطلقا تعلق

آنوکن کوکلیکا قویوب الله لفظنی باب طلبه نوشته تصور قیلوب غلبه قیلغای الله و رسولنی و

شفیع کلتورب و حضرت اشیانی نظر عنایتلرینی آلوب توجه بولغای طریقه غه طارتغانده اول اشنانی رابطه

قیلوب و بعده آنی تصور قیلوب آنوکن قلبنی اوزه قلبنده تصور قیلیسون الله لفظی برله قلبنی اوزنی

تصور قیلغای تصرف قیلغای یراقدا غه طارتسه آنی تصور قیلغای آنا کیلمه دیب تصور

قیلغای کلور تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین خدا

تعالا غه حمد و رسول خدا غه درود ایغاندین صوکن مؤمنلر و مسلمانلار نکن قلبلریده معلوم اولسون نکم

بو رساله حضرت خواجه لار قدس الله ارواحهم نکن شریعا سلسله لاری واکنده کی حکم لار بیانیده

در کم ابتدا سی قاندان و آخر کمغه اولا شهور و اوزی تا کدر ای مسلمانلار بلکن لار و کاه بولوکلر

کم بو نسبت فیض و فتوح روح شریعا حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم دین حضرت امیر المؤمنین ابو

بکر الصدیق غه تیکدی آندین حضرت سلمان فارسی غه تیدی آندین حضرت قاسم بن محمد یعنی ابو بکر

الصدیق رضی الله عنه نکن اوغلی نکن اوغلیغه تیدی آندین حضرت امام جعفر صادق غه تیدی آندین

حضرت سلطان العارفین ابو یزید بسطامی رضی الله غه تیدی آندین حضرت شیخ ابو الحسن

خرقانی قدس سره غه تیدی آندین حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی طوسی قدس سره غه تیدی

آندین حضرت شیخ ابو علی فارمدی قدس سره غه تیدی آندین حضرت خواجه ابو یوسف همدانی

قدس سره غه تیدی آندین حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره غه تیدی آندین حضرت

حوجه عارف ابوبکری قدس سره غ بیدی آنلاردان حضرتا حوجه محمود انجیر فغنوی قدس سره غ بیدی اندین
حضرتا حوجه شاه رامتین غ بیدی آنلاردیا حضرتا حوجه محمد یاباسمانیغه قدس سره غ بیدی آنلاردین
امیر کلال قدس سره غ بیدی آنلاردیا حضرتا حوجه بهاؤالدین نقشبند قدس سره غ بیدی آنلاردین
حضرتا مولانا یعقوب چرخی قدس سره غ بیدی آنلاردان حضرتا حوجه عبیدالله احرار قدس سره غ بیدی آنلاردان
حضرتا مولانا حوجه محمد زاهد قدس سره غ بیدی آندین حضرتا حوجه محمد درویش ولی قدس سره غ بیدی آنلاردین
حضرت حوجه امکنگی قدس سره غ بیدی آنلاردا حضرتا حوجه باقی بالله غ بیدی آنلاردان آنلاردان حضرتا شیخ
احمد سرهندی المجدد الصمدی قطب ربانی مجدد الفثانی مولانا الشیخ احمد فاروقی قدس سره غ بیدی
آنلاردا حضرتا حوجه میرمعصوم شاه معصوم ولی قدس سره غ بیدی آنلاردان حضرتا حوجه صبغة الله قیوم الزمانی
قدس سره غ بیدی آنلاردان حضرتا حوجه صبغة الله حی قدس سره غ بیدی آنلاردا حضرتا محمد حسن آتا غ
بیدی آنلاردان حضرتا ایشانلاردان فیض حاصل قدس سره غ بیدی آنلاردان اولوغ خلیفه لاری حضرتا ایشان
ماولی محمد بلغاری قدس سره غ بیدی قدس الله ارواحهم واحیانا الله تعالی علی محبهم وامانا علیها وا
وحشرنا معهم وارزقنا من برکاتهم الفوز برضاءه ولقائه وبالجنی وزیادة آمین یا مجیب یسا آیلاه
ای مؤمن صادق اولو برادر عزیز لازم بلمک لازم اولدی کاه اولوق لازم طریقه حضرتا حوجه بهاؤالدین
نقشبند قدس الله سره ده اولان شغل باطن بش قسم اوزره در اول اسم الذات در یعنی ظاهر صادق
بارمه یتمتی جمع ایدب وبارمه خوبنی حاصل ایدب صول قاپرغانک آستنده اولان صنوبر غه حال آیلیب لفظ
الله نی تلفظ ایلیه قلبنی صورت قیلمایه ونفسی حبس ایلیه وخدادان غیری حکمه تسیز اخراج ایده وآندین صوغه
وسرکا وخفی کا واخفی غه ودها غه اوشاندا قاولتوره وآنکا اوچونجو اولوز لار محل ذکردر بوندا صوفی
خدا آتغه نکا فضل ایله ذکر جمله اعضا واجزاسنه قالب اولسه بوردمای سلطان ذکر دیلور بوندا ذوق
وشوق ذکر یغه

قدس الله ارواحهم عین طریقه صحابه در رضوان الله علیهم اجمعین زیاده ونقصاندیبا شبقه اولی طریقه دیدکلری
دوام عبادتلرین ظاهر او باطنا وکامل یاشمق رسول الله کی سنته وتمام برابر بولمق بارچه بدعتلردن سیئه لردن
عبارتدر وبو یولده رخصت درجمیع حرکاتی شرعیه وعبادتی وعادتی شرعیه وبرابر درکه فائده ویرمکده قارشو
ویاشکاره اکا وفاتو نقشبندیه اکا واولوکا وبو یولکا انتهاسی ابتدا سی ایله وابتدا سی انتهاسی ایله ایمان مندرجدر وبو طریقه
نقشبندیه علیه مذکور طریقه لرکنک آرا سنده آرتوغراقی در سلوک وتسلیک اوجون زیاده اکابر مشایخ لار بو یولی
نسبتا برله اختیار وبدعتلردن براق قیلمغلرین در بو یولکنک کاملی وزکا بولنکنک کامل اولمالیدر البته اوستون در دیمشلر
بوکار موافقا بیتدر نقشبندیه یه عجب قافله سالار انند که برندارد زنده بنهان بحرم قافله را بس طالب
صیاد اولی واسب اولدرکه بو یولی اختیار ایده زیرا بو یولنکنک ابتدا سی اولزکا یولارنکنک انتهاسی درد یمشلر وطریق
دولتلی سلامتلی بو یولغه کره اتیوب تر لارکم البته اول کشی آخردم دنیا دین ایمانی برله رحلت قیلور دیو رز قنا الله تعالی
ایمانا دائما تفریق ابدا فصل بلکه اول واکاه اولغیل کم هر قنجان بو طریقه نقشبندیه علیه دوام عبادتی ظاهرا
وباطنا اولنسه اولا توبه واستغفار ایلیکرک تا کم خدای تعالی کلام مؤیدنده بیورر یا ایها الذین امنوا توبوا
الی الله توبة نصوحا زیرا بو آیتده معلوم اولدیکه توبه قیلمق فرض عیندر وبو یولدن دخی شرطینا بلمک کرکدرکه
توبه کرچک اولدغری یول بولوب یولکو سترمیه دخی بو یولغه لازم کلدیکی تا کم خدای تبارک وتعالی بیورر یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون حینکه الله دان قورقمق مؤمنلار
اوجون وسیله کرک اولدی وسیله حقنک رضاسینه بو یولوب اصلاح اولمزا ریمش بس مشایخ عظام واولیای
کرام بیورمشلارکه وسیله دان مراد مرشد کاملدرکه نفس امّاره دان نفس مطمئنه یه یول کوسترمیه زیرا یول
حق تعالی رضاسینه بولنمز البته برر فیق لازمدرکه اول رفیق ایله یول بولنه تا کم رسول الله صلی الله علیه وسلم بیورمشلار الرفیق
ثم الطریق یعنی اول آیاقدشی تاپ آندان صکره یولکه کره کدر ودخی خبر آخرده کلمشدر الشیخ فی قومه
کالنبی

کالبنی فی امته اما بعض منکر لاردان بوطریقه مریدی قبول اینمک عینا بر عندو دیو صاد اولمشدور
اگر اول طریقا بدعت اولنسه مأمور شرعیه دانی بولنمس ایدی حیانخ حق تعالی وابتغوا الیه الوسیلة
دیدی و بوطریقه نک سلسلهٔ ذهب عینا ابی بکر الصدیق یانخ دور بیس قاندهٔ اولدی منکر لارنک مجالی
و یلنک که طلب تخمین حق تعالی و نظللارد ایکمشدر مکتوک الندهٔ کلمز آنی ایکمک اکون مزمین که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بخاکم درشدی تا بوتخمینی ابوطالب نک کونظلنه کندو حاستی برله اکمکا کمدی خطاب ارشدی
که انک لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء اما ابوطالب تخم که الله تعالی ایکمشدر هرقاندهٔ آنکنا
تربیه و پرورشنه بیغمبر یا اولیا یا شیخ احتیاج سالورنتا کیم بیورر انک لاتهدی الی صراط مستقیم
ایمدی بالکل کم طالب نک شیخ کامل احتیاجی اولدوجه برلان درکم بعض سبه یاد اولندی و قالفالار کتاب
لاردا مسطور در فصل ای مؤمن صادقکه وای مسلم خالص بلکه کم هرنجان توبه توبه نصوح
ارادهٔ سبه قلبکا واقع اولوب بس شیخ وارب زبانا اقتدار ایله ارادهٔ سنی ایدکی بعده اول شیخه لازمدر که
تأنی و تحری ایله سورعت ایله و کرار تجربه بعده زه اقتداری قبول ایدیب بوطریقهٔ علیه نی بیان ایدب
استخاره بیوره استخاره بیانی موصعنده مبین در آندن صوکره یانی خاصه شیخ سوزلرینه شیخ
بیعت رضوان دلادکی زمان تجدید وضو ایلیوب باکندان شیخه الی آخر توبهٔ نصوح ایدره و بو ندان
صوکن شیخ اوکردن ذکری دیه رد قضا الله تعالی فصل ای طالب حق بلکه کم بوخه انبیالار
انبیالق مقامارینه قائم اولدقلری و دعوی حقایدکلری آرزیک و آزاجک ایله و مجاهده ایله بولکه
سترمشار و بوخه اولیالار و مشایخ لار جمله سی آزیک و آزاجک ایله و آزسوزلک و آزاوقیه
ایله حقکدن یولنی و رضاسنی تابشر حیانخ خدای تعالی بیورر کلوا واشربوا ولاتسرفوا و دخی الله تعالی
و علیه السلام بخ بیورمشدر که تجوع ترانی و تجرد تصل معنالاری ظاهر در و دخی مشایخ کبارلار

بیور مشلر کثرة الطعام یمیت القلب ودخی بیور مشلر ضحک جامع خیرین کاشیطان ودخی رسول
امته احتراز اوچون بیور مشدر که ان الشیطان یجری مجری الدم فضیقوها بالجوع والعطش
پس چون بیکدن واچکدن پرهیز ایده لار زیرا شهوت نفسانی ساکن اوله وشهوات نفسانی دری
اولدیچه قلبه قوة بولمز دیمشلر فصل بو فصل شیخ ادبلرو عنده واکرامل بیانندہ در امامشیخ
اولان سلطانه لازمدر که هر زمان بر آدمی رنجیده خلقدان بیورمیه چون حقارضاسین نکن طلبنه سعی ایده
شیخ نکن اتباکنه دوستلکامرحمت ایده شویله که کندنکن صلبیه اوغلنه ایدکی کبی بتاکلم مشایخلر
بیورمشلر اذا رجع المرید الی الله والی شیخه بالصدق وجب علی شیخ جبر تقصیره برحمة فان المرید
کعیاله علی الشیوخ نولدرنکن معناسی معلوم مدر اعیدی ای طالب حق جنکله شیخ ندن وارب ایسه
آدب مریدلولدکشی کرچک تسلیم کی شویله اوسون کم میت غسل ایدن آدمه یخه تسلیم اولور
ایرسه ایله اولمالکرکدر بتاکلم دیمشلر المرید کالمیت والشیخ کالغسال زیرا شیخ کرچک تسلیم
اولینجه شیخ دخی سنکامرحمت نظر ایله یعقوب حقا نکن حکمندن خبر ویرمز سوء ادبدر
ومشایخلار دیمشلر کم مریدآرزو ایده مقصودینه ایرشور شیخ نکن امرینه اطاعت وتعظیم ایلیه
ایله زیرا شیخ قومنه پیغمبر کبی لار تیکدر رأفته قال المشایخ عظموا حرمة الشیخ فی الخطاب
واحفظوا فی خدمتهم الادب معناسی شیخ اولان کمسنه لره عزت واکرام ورعایت حرمت ایدکن
وهرنه سوزبیور جان ودلدان ودرون کوکلدان اعتقاد ایله قبول قلنکن وهرنه خدمت بیورلار ادب ایله قبول قلکن
زنهار خاطر یرعطلانی آغرکلمه اشیع قلمیه سز که عرش اعلادان دوشرسز
لار زیرا عرش اعلانکن مفتاحی آنلارنکن الده در یعنی کلمه توحید لا الله الا الله نفی واثبات در
وشیخ نکن خلافنه باقش قومیه لار ضرر وبرر اکرسنکن نعوذ بالله مرید یاشیخکن قلبنه دوشکی

اولور

اولور هرنه قدر دنیاده اولیالار وارسه جمله سینک قبله کرسی دخی اولور عاقبتلرده اولور شول سببدن مشایخ کرام دیمشلر مرتد الطریقة اشر من مرتد الشریعة معنالی معلوم در

ودخی شیخک یانده وهر برده تعظیم ایله قیام اولنور الا ایکی برده قیام اولنمز بری صحبتده ذکر مجلسده اولور ایکینا شیخ بر یرده مصلی اوجون تورب کیدر ایکن ویا کلور ایکنی ورد تسبیح تلاوة اولنور کن کتدکده وکلدکده وبونلرده باشقه هرنه برده قیام اولنور ودخی کتاب درس قیلور ایکن شیخ کلسه وکتسه قیام اولنور ومریدلار دخی شیخک حضورنده درس اوقور ویا ورد تلاوة ویا ورد تلاوة اولنور ایکنا ویا صفره اوستونده طعام یر ایکن صوفیلر کلورسه سلام ویرمیه لار تا خیر ایدب ادبله اولوب بعده طعام یا درس تمام اولدقده اول مریدلر قاچ الک کوکسی اوستنه قعود ادبله شیخه سلام ویروب واروب صاغ الله وصاغ دیزینه اوپوب استدبار ایتمیوب کری چکه اکرام شیخ اولور ایسه اولتوره ودخی شیخ عطسه قیلسه حاضر اولان مریدلار آیاغه قالقه لار آندین کوکسنه قعود یرحمک الله دیه لار اکر مریدلر اولان عطسه قیلسه دخی آیاغه قالقه شیخ صواحه قیام اولنور مریدلر صواحه ینه قیام قلقه شیخک اوغلی عطسه قیلسه یا صواحه مریدلار قیامه قالقه لار یرحمک الله دیه لار شیخک یانده قاچ سوز دیمیلر زیرا بغوذ بالله عمل لار باطل اولور نتا لکم قرآن اشرفوده بیورر ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون آنکن اوجون کم شیخ کامل کلرسول الله نکنا وکیل لار دیکدر وقاغروب دخی تورکمیه لار وقاچ قاچ یاتمیه لار وتکیه یورمیه لار وشیخه تسبیح کوستر میه لار وعصا دوتوب وارمیه لار واکر شیخ ایله برابر وارسه لار برابر وارمیه لار مکر شیخدان اذن اوله ودخی آدی ایله یا شیخ یا خود

یا عزیز یا لفظ الله مدح قلمیه لار دیمه لار مکرا ذن اوله و شیخی نکنه و ایتمق دلاسلا افندی حضرتلری
دیه لار و شیخی نکنه الدنه فرض و سنت دان باشقه نافله قیلمیه لار و اذکار لار دخی دیمه لار مکرا ذن
اوله و شیخی نکنه اورته اولتورمیه لار و کولاکاسنه باصمیه لار و طهارتسز جک اورادن طهارتلی قیلمیه لار
و ظروفا حاضر ایله استعمال ایلیه لار و آلدنه صفا جیه لار و یمیه لار مکرا ذن ایله و غیبنده آیاقنی
شیخی طرفنه اوزاتمیه لار و تورکنه اولی طرفه صالمیه لار و شیخی آلدنه غیبه نظر ایدیمیه لار و هرنه کیم شیخدن
صادر اولنور سر آنی صواب کورملار زیرا شیخ الهام الله دردیوبه لار و هر کلمی و حرکتی شیخه
اقتدا ایلیه لار بک و اهمک اویو قلمق و طاعت و عبادت و عاداتک لار و موندن غیری لار و شیخ
اوغلی اکمک و ایتمک مراد اولنه کچک افندی دیه لار یا منلا دیه لار و دخی شیخک اوغلنه
حرمت ده قیام اولنه و شیخی نکنه اهل بیتلرنی اکمک و ایتمک لازم کلسه سعادتلو آقا دیه لار
و شیخی قوللار ینه شیخ زاده دیه لار اکر شیخ بر ظالم و یا فاسقه و امثال دلاسه لار اولی
مرید اولی ظالمدور و یا فاسقدور و نه اوچون شیخ دیکان کسنه آنده وار دیو تشویش دال
زیاده احترازایده لار زیرا صوفیلارک اویونلری غالبا هو قدور

تمت تمام

در بیان ختم خواجه

خواجها شیخ حسن بصری و شیخ ابو منصور ماتریدی و سلطان بایزید بسطامی
و شیخ ابو الحسن خرقانی و شیخ ابو یوسف همدانی و شیخ و خواجه عبد الخالق غجدوانی
و خواجه بهاء الدین نقشبندی و هر که این ختم را داند و بکند حق سبحانه و تعالی هزار یک
حاجتها او را برآرد و اگر حاجتها او را نکرده دست بر دامن این ضعفا خواجه زند ختم بنشرح

اول یک مرتبه فاتحه یکبار یونس مرتبه صلوات و سه بار شمس تو قدر مرتبه الم نشرح
و سه بار منکدار مرتبه قل هو الله هر مرتبه با بسم الله و سه بار یونس مرتبه صلوات و سه
بار مرتبه فاتحه او قیه هر کم بود ختم نه قیاس اوج سامنده خاجی روا اول و شک
نیارد که کافر کردد نعوذ بالله من غضب الله

جاح الفلاح فی ذم المباح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی

ای مباحده یوقاریان دیکان قنی — کل اشتغل بوسوزی بلکل آنی

یومباحده چوقاریان وارور سنکا — حرصیله شهوتیله باقسنک انکا

کرچه رسنک دریادیه آب ای فتی — یوقاریانی دیرایسنک سوزنک خطا

دنیانتک کوبی قلیلی ای یکت — ملعون ایرمش حق قاشنده حوب ایشت

بیل مباحلار جمله حقسنک دوشمنی — دوستلق ایتسنک سنده حقنک دوشمنی

ماسوی درحل حرمت باتمام — حق قاشنده ماسوا کابوق مقام

استه ایسنک بوسوزده کشف دلیل — ایتایین بربرسنکا رمز قلیل

دورت صفتله ترکیب اولمش سن ای یار — هر بریندن چوق صفات اولمش دوغار

قندیه ایرمش اول صفتلر مصدری — نچه دوعمش مصدریدن هر بری

بنلری بلسنک بلورسن حالنکی — انکلایورسن نیک بداحوالنکی

اوزنی بلکان کشی حقنی بلور — حقنی بلکان کشی حقدن ایرور

اوزنی اوزنی بلمیان حقدن فراق — مقصود دیکا ایرمیان قالدی ایراق

بس ایشت اول دورت صفتلرنه ایمش — بری سبعی بری شیطانی ایمش

بری بهمی

بری بهمن پرسی ربانی دور بو صفتلر دایماسنده بولور

هر بری تنک تأثیری نولمش سنکا قایسی بولغا اوندا بولور قایسی بیکا

هر بری اتیایین دیکلار ایسنک دیکلایوب سورمعناسینه انظر ایسنک

اول خضب کم سبعی وصفی سنده وار ضرب شتم بغض کین آندین دوغار

بار اکینجی وصفنک اول شیطانی وار مکر حیله وخداع آندین دوغار

او حمولانجی اول بهایم وصفی دور یمک اچمک جشع حرص آندین اولور

تورتولانجی وصفنک اول ربانی دور علم حکمت عقل هوش آندین کلور

آدمک انسان اولدیسه ای بوالفضول اولدی موجود سنده او شیود شاو صول

خنزیر وشیطان هم کلب حکیم بارمه حالنکده سنکا اولمش ندیم

خنزیر لنکدر حرص واشتهاک سنتک کلبنک اولمش سنده قهر وآچغنک

شیطانلنکدین ایرشور آنکا مدد خنزیره هم کلبه آندین بی عدد

خنزیری ایدار حرص ساری قیاد کلبنک ایدار قهر وغضبنی زیاد

عقلنک آنکلار شرح سورایدین خطاب امر نهی هم بشارت هم عتاب

عقلدر ویرلدی تمیز حاکمدور اول حق وباطل بلمکا کاملدور اول

خنزیر لنک حرصین دوام بیرکا باصار قهر غضب کلبنی دارخه آصار

شیخ

هم شیطانلاری یسایلر خوب آنکلایور — مکر حیله سین بورادب حفظه اویور

حوق سیاستلر بولارغه کوستردر — تأدیب تعزیر ایدب بوینین بورور

بوبدن نکه کشورینی تعمیر ایدار — هم سیاست حکمیله تعدیل ایدار

معمورا ولور بوبدن نکه ملکتی — شایع اولور آرزه عقلنک شوکتی

بس بدنی شرعده ذخری دوتار — جمله اندن مکا آلنک حکمی اودتار

کور اقولاق آخر بورون هم ال آیاق — جمله سی فرمانیده اولور بیاق

هیچ بر سیه طشره حقار حکمیدر — لاجرم بوکا اولور شاه دین

اعضالار نکدینی تا بارسن حوق وفا — تأثیر ایدار قلبکا نور صفا

هر عمله یسر غیب یار اوله — انبیا و اولیا دلدار اوله

عقله اویه جمله آن تأیید کمال — جمله آحدی حوق بولنده هر و بال

خیر اوله عاقبتی محشر کونی — عاقل ایسنک سال قولاقلغه بونی

قوله تعالی وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

کر عجز بکله عقل بوا شاره — تابع اوله جمله اول نشو بیشاره

یعنی تابع اوله خضر پیره بیدار — حرص دنیا کویه کا بوکرر کیدار

خضر پیره ویرو رمز ادیبانه دیه — خوب طعاملری یسه بخشی کیه

خوشی

خوش بنالکی تورر وب تحیر ایدر نفس امّاره مراد نجه کیدار
هم دخی کلبه قلور خوش احترام قهر و غضبیله آور حوق انتقام
کلب خنزیر اولمه آنلنک معبودی حاصل اولمه بو ایکاوزلنک مقصودی
کل مطلوب معبود و کل طالب له عبده و هر حبه در بندای بنده آنی و هر حبه محبوب آنست معبود

عقل بنده ایدر اول ایکی غنیم عقله مشکل اولمه بس اولمق حکیم
عقل ماسوا ایدیجک ایکی لئیم صنکره یورمز سوزی عقلک مستقیم
بو بو ایکی دوشمنی الندن خوار اولمه انصاف و توفیق سبیلی طار اولمه
آخر کار نیلیور ایکی خصیم ایلتمالر عقلی سوی نار جحیم

قوله تعالی نوله ما تولی و نصله جهنم

اکثری آدم لرنک بو وصفی دور خنزیر کلبه او یوب اولمش مخمور

قوله تعالی افرأیت من اتخذ الهه هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل الآیه

کرحقایق مکشوف اولور سنکا واقف اولسنک بو قبیح احوالنکا
اورنکی خنزیر اونکده بولاسن باغلیوب قولنک اونکده تورلسن
نیکا فرمان ایلیور دیب انتظار ایلیورسن اشتهاسن احتضار
بنده اولوب کاه رکوعده کاه سجود نورایمانلنک سنوکن اولمش حمود
یا اورنکی ایتاقاشنده کورلسن کلب عاقرنک مراد نسرلسن

هرنه دیرسه حاضر ایدرسن آنکا — حاکمنکدر حکمنی ایدر سنکا
چون ایکی حاکم سنکا خوشنود اولہ — شیطانلنک سهم اول رمضان راضی اولہ
بو اوچادی دوشمانکدر آنکلادینک — خدمتنده هر دوام بیل باغلا دینک
تو للوقنده سن دوام دوشمانلرینک — خفقه قل من دیکا بو قدر حالنک

قوله تعالی الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین

عقل حاکم ایدکنکده خوب ایدی — حوی وکلب شیطانلنک محکوم ایدی
ملکنده عدالت انتشار — اولمش ایدی هم اخلاق اشتهار
علم وحکمت معرفت حلم و حیا — زهد وتقوی حسن هیئت اهتدا
هم امانت هم قناعت احتمال — عفو عفت هد ووجده ابتهال
وصف ربانی که سنده وار ایدی — جمله بو اوصاف ملکنک اصلی ایدی
جنتک بولی سنکا آچوق ایدی — نفس شیطانلنک یولی قاچوق ایدی
هر نوی نور هدایت یار ایدی — روحانیلر دایما دلدار ایدی
اول زمان عقلک تنه قاضی ایدی — انبیا هم خالقنک راضی ایدی
عقل مغلوب ایدکسه ناکهان — کشور تنده قیام قالور زمان
ظلم خائنلک بیله هر اولدی تن — جمله اعضا لرینکا تیکدی محن
چنکه بو اوج دوشمانه اولدک قرین — دوغبسر سن بنم ابلیس لعین

مکر حیله

مکر وحیله وخداع وجر هزه تلبیس خب غش تضریب بی مزه
بو تکاوخشاش حوقا صغتلر نا لور پارچه قلبک جوراسنده طاغلو ر
هر بری قلبه ویرور طبع حجاب قتلور قلبک اوزه یور منک نقاب

قوله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم وطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون

بس حقا یقنی اشتحار اول کونکل ر شول صغتلو اول کونکلدر بن سن تو نکول
حقنی کورد کی کوزی اعمی اولور هم اشتمار انکلمار مغمی اولور

قوله تعالی فمن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی

کرایشتمه حوب نصایح مطلقا برقلاقدین دفنا بردین حقا
کونکلیکا ایتمار قرار اول نصح پند حرص شهوة کوچه سنده بای بند

قوله تعالی اولئک الذین یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور

قلبنکا قسوة تو شارسه بو شنان اول رسولنک لفظ دین کلدی بیان
بو عبارات واشارات امثلان بیل مباحده تصور اولمشدر عیان
بس مباحد ورخنزیره بنده ایدان کلب عاقر نک مرادین سر دران
بو مباحدین ملک تن اولدی خراب دریای ظلم وضیا تله پر آب
بیل مباحد ور اول حرامنک رهبری قاحیدی آندین جمله عاقل دین آری
بو مباحد ور کو بلری ایدن هلاک مغرور ابتدی تا کرنجه زیر خاک

آخرت زادی آلالای کندی بوشی — عبرت الغیل کراولور سنده هوشی
انبیا و اولیانک هری — خاجتی بتسه همان اولدی بری
چون ضرورت کلمه ایدی باشیغه — کلمس ایردیلار مباح نکنه قاشیغه
حب دنیا بو مباحدا تابلور — بس خطالار جمله آندین طاغلور

حب الدنیا رأس کل خطیئة

بی ضرورت کوهدانه وار مزکشی — بس بی خاجت آغزینکا آلما آشی
بو ایکی ایشی حکمی بردر اب عمک — بری طولدورمه بری بوشی ایلمک
یعنی بمکنک سنکنی طولدور مفکنک — کوهدانه وار وب آنی بوشی ایلمکنک
بو ایکینی بی ضرورت فلما دی لار — نفس اویوب حق یولی قویجاد یلر
اختیار سز کوهدانه وار ورکشی — تبز حقار طورمازه همان بتسه ایشی
هم بمکنک ایلمکنک آنکله قیاس — ایلدیلار آنکلا غیل ای ناسپاس
بس مباحده سن ضرر بوقدر بمکیل — قنی محتاج اولماین هم بمکیل
خاجتکی بتسه بوکور خاج تور مغیل — اسمی دین هم رسمیدیمدم اورمغیل
بو مباحدور قلبکا ظلمت ویران — چوقا کدورت برله بر رونق فلان
نور باطن بو مباحدیمیو یلور — باطنکی کوردی مباحدین کور اولور
مطلوبکنی اولسه مباح کرای عزیز — معبودکنک شولدورسنک ایله تمیز

ماسوائی

ماسوانی معبود اتیدنگ نیلدنگ بوت پرستکاورنکی تبنگ ایلدنگ

قال المحققون ان عابد الصنم لیس یعبد صنمه وانما یعبد هواه فی الحقیقة لان هواه یمیل الی ما یعبد اباؤه واجداده فکل من یعبد هواه

بین

فلا فرق بینه وبین عابد الصنم لان کلیهما یعبدان غیر الله

بو مباحدور جذب ایدر سنکا شور هردوام ویرور سنکا فای سرور

بو مباحدور حنظیره حادم ایدن هم مطیع بنده وار تر ذلیل ایدان

وفی الحدیث کل عالم تر ذلون

بو مباحدین دوغدی حیوان حصلی تحصیلنده حیکید بلا رجوع تحنثی

تحنث کلدی آنکا اول مباح سعی ایدیبه یولنده صبح صباح

بخه اوقاتی ضایع اولدی صوکنده فرض واجب تاخیر اولدی وقتنده

قوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا الآیة

حب دنیا وار در آنده بی خلاف آحمق ایرمش دنیایه اولدی قراف

وفی الحدیث من قارف دنیا فارقه العقل لا یعود الیه ابداً

بو مباحدور اتیدنگ ایرسه انهماک تدریجیله اول سنی ایدر هلاک

دیدیکم اولور اول سنکا اصرار ایدرسه عادت اولورسه صوکنی اثیم کیدر

قال الامام محمد الاصرار بالمباح یصیر صغیرة کما ان الصغیرة یصیر بالاصرار کبیرة

بو مباحدور ذکر حقدین قالدوران بو مباحدور خرص نفسه اویدوران

هم مباحدور ذکر تسبیح قویدوران بو مباحدور عمر نکی ضایع ایدان

هم مباحدور تحریمه تقریب ایدان هم مباحدور تدرجله آرزدان

بس مباحنک ترکی اولدی قرب حق هم ترقی آندین طابدی اهل حق

چون ترقی یوق حرام تنک ترکیدین قرب حق ترک مباحدور بل یقین

انس جن کا محصور اولمش بو مقام باشقه لارغه اولمایسر والسلام

هم ملائک بو مقامغه یتمادی مخلوق اولمش منزلیدین اوتمدی

عابدکی اول قربته مقامین انس جن ترک ایدارسه اول مباحای امین

بس مباحدر امتحان چون قیلدی حق عاقل ایرسنک بو مورد دین آل سبق

قوله تعالی لیبلوکم ایکم احسن عملا الآیه

بس مباحدور آدمی حیوان ایدن هم مقام قربته طیران ویرن

یعنی عبد اجمالک حیوانلغنک ترکی ایدارسنک قربته طیرانلغنک

قوله تعالی اولئک کالانعام بل هم اضل الآیه

اول مباحنی سن سهل کورمه دنک مدام دیدکنک دراول سنک طمع صبح شام

بلمدکی

بلمدینک کم حور اسندہ حوقدراشن کوب فراستلر کدور خوب بلیشن
بس مباحدہ بخ معنی اولدی فاش یوقاریان دیکان کشی تنک جہلی جاش
بو مباح تنک تعریفین بلکان کشی بو مقامدہ کوستروز انکاراشی
ایدر اولکم فاعلہ لایدم بس بخوک لازم ایدار سن آنکا ذم
ایدی لار اول سوزکا تاویل ای صفا حاجتی کا آلدیسہ اولمز جفا
حاجتی دیمک ضرورتدر مراد بی تردد بو سوزدہ قیل انقیاد
حاجتی ایلہ ضرورتی تنک فرقی وار ہر حاجتی ایرمز ضرورتی بیل ای یار
بیل ضرورتی خبز آرزہای بیتنک آنکا ہیچ غیری برشی قوشمز اینتنک
کر قوشسر ایرسنک آنکا تورنیا بقول بس ضرورتی حکمدیدی اولدنک افول
حنز برنک مقصودینی ویرمنک ہمان نشول سبیدان کلدی سنکا حوی زیان
نفسہ اویدنک حقنی قویدنک ای کریم خرصہ تو شدنک حنزیرہ اولدنک ندیم
بس بونکا قیلغل قیاس ہر حاجتنک ملبسنکدر باکیہ اولسون مسکتنک
تفصیلین ایتمک سوزی اطنابا بدر عاقل اینمک سنکا تنبیہات تیار
نفسہ اویان حق یولنی بولمادی ہر کہ بولدی نفسہ ہرگز اویمادی

اوحی اللہ تعالی یا داود دع نفسک وتعال

بس نخوک دیرسن مباحده یوقاریان نفس شیطان مکریدن اولوب اجان
بوسوره عاقل کشی لار دیمدی حاجت دین آرتوق ظاهر کز یمدی
قرنین آرپانا نیدین تویدورمادی نفس صالتن صوغه قاندرمادی
بوفضادین آجلیغ ایلان کندیلار باقی ملکت عشرتیگا تیدیلار
بس بوفای ملکی ترک ایتمیه سن باقی عشرت جایگا یتمیاسن

اتقی العلمآء والحکمآء قالوا ان النعیم لایکون ولا یوجد الا بترک النعیم

دیمکل مال انبیاده وار ایدی اولیا گادنی دنیا یار ایدی
بایلغی قایدای ایدی خوب آنکلا غیل آنکلادقدین صکره سورنگ سیلا کل
تحصیلی قاندان ایدی صنع تودی قاچه بیدی هم دنی قاچه گیدی
انبیا تنگ بایلغن بلدنگ ای یار بلمدنگ لیک نیلدیلار کسب کار
هر بر تنگ نوع کسبی وار ایدی هر بری کدیمدین یر ایدی
اول سلیمان ابن داؤد وار ایدی ملک دنیا اول گیگا یار ایدی

قوله تعالی رب هب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی الآیة الی آخره

کرچه انبی جین لاره سلطان ایدی کسب کاری آرپانان بیار ایردی
وار ایدی هم انبیا دینا وای ایران صانمغیل سن دینا نی کم کل دیرانه

آنله

آنلاره قیلی یونکدا کی بدخیال بوسوره نکنی دیمکاسن حقدین اویال

وکان داود الطائی یبکب الماء علی الغیث ویشرب ویقول ان مابین مضغ الخبز والشرب الغیث قرأة خمسین آیة

الذین دنیادن یوقی ایدی آنلارنا بیندین حوقی یعیوب طوقی ایدی

یعادیلار خوش لباس کیادی لار کلمه مسکین دسنه یوقادیلار

ویریلار محتاجلار نک هب متصدون ایتیلار خوشنود اورنیکا معبودین

قال الله تعالی ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا الآیة

اهل دنیا دیکیل سن آنلاری تشبیه ایتمه اورنکاسن شاهلاری

مفلس و محتاج ایروب دینده سن بس نخوکی تشبیه اولورسن شاهه سن

ای خدایا روزی ایله اهتدا بزی قویمه نفس البنده مبتلا

سوره یس له بزی عامل ایلاکل رحمتکله بزی شامل ایلاکل

بی عمل سوره جون کاندریه وتر یاکه کوکده برسی بادر بی مطر

بی عمل سوره یاسین کمه تاثیری یوقی بس قروغ سوره سوملیکدن نفع یوقی

قد الله تعالی اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم الآیة

قیلمسنکیز امر معروف ایلاکل نهی منکر شاینه بیل باغلاغیل

قیلدی سنگ هم ایتدیگ در ایکی شی — بری سین کر اولدر سنگ بری حی
ایکیسی سنگ هم حی ایلسنگ آخرین — انبیا گا بو اشنگ اولدی قرین
ایکیسین هم اولدر سنگ ای صفا — انبیالار سنگا کوستردی قفا
انبیا دینگ کوردنگ ایرسه سن قفا — ایلدنگ بس اورجاینگا هو قا جفا
عاقبت اولور سنگ حالنگ خراب — اول زمانکم یاته سن تحت التراب
اول کونتنگ کلمز بورون قیل انتبا — حرص دنیا غه دوشوب اولمه تباه
ای عیدی سوزیمیزی آخر کای همام — عاقل اولان موندین آلور علم تمام
علمله عامل اولور عاقل کشی — وقتنی دین اوتکارمیه هیچ برشی
فاعلاتن فاعلاتن فعولن — افتعال — دیدیم ایرسه کتدی بندین هو ذوالجلال
اوتوبان دنکلر یاری — یارانی — رحمتکله یارلقاغیل — یا غنی

تمت تمام شد بعون الله سبحانه وتعالی

تمت تمت تمت

تمت تمت

تم تم تم

تم

م